



ولایت مطلقه فقیه

پدیدآورنده (ها): حسینی، سید احمد

فقه و اصول :: نشریه فقه :: پاییز و زمستان ۱۳۷۸ - شماره ۲۱ و ۲۲ (ISC)

صفحات: از ۱۱ تا ۱۱۳

آدرس ثابت: <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/28332>

تاریخ دانلود: ۱۴۰۲/۰۵/۲۸

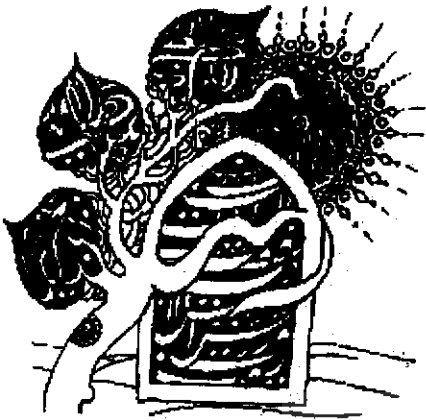
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- تحلیل و بررسی سیر تطور و تکامل نظریه ولایت فقیه در اندیشه فقهای شیعه (با تأکید بر نظریه ولایت مطلقه فقیه امام خمینی قدس سره)
- قدمت و ثبات نظریه ولایت مطلقه فقیه
- ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه ای
- سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه
- بررسی و نقد نگاه پست مدرنیسم به تعلیم و تربیت ارزش ها
- ثبات حکومت از منظر ملا احمد نراقی
- بررسی تطبیقی حقوق کودک در قرآن و کنوانسیون حقوق کودک
- چیستی «حسن خلق» و چگونگی تأثیر آن بر روابط اجتماعی
- اثربخشی آموزشی مهارت کنترل خشم بر میزان پرخاشگری نوجوانان بزهکار کانون اصلاح و تربیت
- گستره ی حق والدین بر تربیت کودک (مطالعه ی تطبیقی نظام حقوقی ایران با اسناد بین المللی)
- اصول و ویژگی های تربیت اسلامی از منظر قرآن کریم
- پژوهشی در سیر تکاملی نظریه ولایت فقیه در اندیشه علمای شیعه

عناوین مشابه

- مفهوم ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی و قراءتهای گوناگون
- ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه آخوند خراسانی
- تحلیل عنصر ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خامنه ای «مدظله العالی»
- تئوری ولایت مطلقه فقیه ناشی از تاملات امام در تجربه مشروطه بود؛ گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین باستانی
- جایگاه سیاسی مردم در نظریه ولایت مطلقه فقیه در اندیشه امام خمینی (رحمه الله) و نظریه خلافت در اندیشه اخوان المسلمین مصر
- نقش منابع مالی حکومت اسلامی در اثبات ولایت مطلقه فقیه با تاکید بر دیدگاه امام خمینی
- تجلی ولایت مطلقه فقیه در سیره عملی آخوند خراسانی
- ولایت مطلقه فقیه
- بررسی تفصیلی معنای اطلاق در ولایت مطلقه فقیه



ولایت مطلقه فقیه

سیداحمد حسینی

بحث از ولایت فقیه، ویژگیها، شرطها و اختیاراتها، به دیرینگی دانش فقه و همزاد آن است.

از نخستین دوره های تدوین فقه کلاسیک شیعه، موضوع واگذاری ولایت از سوی امامان معصوم (ع) به فقیهان عصر غیبت در کانون گفت و گوهای علمی بوده است.

محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید (م: ۴۱۳ هـ.) از عالمان دوره غیبت صغری، در اثر کهن فقهی خود، الْمُقَنَعَة، به مسأله ولایت فقیه پرداخته و در جای جای اثر خود از آن سخن گفته است.

۱. در بحث حدود می نویسد:

«وقد فوّضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان.»^۱

امامان (ع) اجرای حدود را در زمان غیبت، به فقیهان پیرو مکتب و آیین خود واگذارده اند، تا در صورت امکان، به اجرای آن پردازند.

۲. همو، در ادامه بحث اجرای حدود در زمان غیبت، بار دیگر به گستره حوزه

ولایت فقیه در دوره غیبت اشاره می کند:

«... ولهم ان يقضوا بينهم بالحق، ويصلحوا بين المختلفين في
الدعاوى عند عدم اليّات، ويفعلوا جميع ما جعل الى القضاة
في الاسلام لانّ الأئمة، عليهم السلام، قد فوضوا اليهم ذلك
عند تمكّنهم منه بما ثبت عنهم فيه من الاخبار وصح به النقل
عند اهل المعرفة به من الآثار.»^۲

فقیهان شیعه، حق دارند میان مردم برابر حق، به داوری
برخیزند و ناهنجاریهای اجتماعی و درگیریها را سامان دهند و
آنچه از نظر اسلام، در حوزه اختیار و قلمرو کاری قاضیان
است، به انجام برسانند. و دلیل ولایت فقیهان بر امور یاد
شده، روایاتی است که از ائمه، علیهم السلام، به ما رسیده و
آشنایان به اخبار، آنها را صحیح انگاشته اند.

در این فراز، دو نکته شایان توجه است:

الف. همه اختیاریهایی که اسلام به قاضی داده برای فقیه نیز ثابت است.
ب. مدرک ولایت فقیه در این حوزه های یاد شده روایاتی است که اسناد آنها
به امامان(ع) نزد کارشناسان بخشهای روایی و فقهی ثابت و بی گفست و گوست.
۳. همو در جای دیگر از کتاب مقنعه، عبارتهایی دارد که اصل ولایت
مطلقه فقیه از آن برداشت می شود.

«و اذا عدم السلطان العادل - فيما ذكرناه من هذه الابواب - كان
لفقهاء اهل الحق العدول من ذوى الرأى والعقل والفضل ان
يتولوا ما تولاه السلطان.»^۳

هرگاه امام معصوم(ع) برای رسیدگی به امور اجتماعی مردم
حضور نداشته باشد، اداره این امور بر عهده فقیه امامی عادل و
صاحب نظر [در اداره امور] و دارای خرد و دانش خواهد بود.

یادآوری: سلطان عادل، در سخنان و نوشته های شیخ مفید، امام
معصوم(ع) است ویژگیهای فقیه دست اندرکار و سرپرست امور، عبارت است

از: برخوردار از فقاہت، عدالت، عقل و دانش و باورمند به تشیع راستین. روشن است رأی، عقل و دانش، غیر از فقاہت است و اشاره دارد به ویژگی رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه.

۴. همو در هنگام بحث از پرداخت زکات به پیامبر و امام و یادآوری این نکته که در گاه نبود پیامبر و غیبت امام، پرداخت آن به فقیه واجب است، سخنی دارد که شاید از نخستین سخنان فقه رسمی در باب ولایت مطلقه فقیه باشد.

«... فَرَضَ عَلَى الْأُمَّةِ حَمْلَهَا إِلَيْهِ بِفَرْضِهِ عَلَيْهَا طَاعَتَهُ وَ نَهْيَهَا عَنْ خِلَافِهِ وَالْإِمَامَ قَائِمَ مَقَامِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِيمَا فَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ ...»^۴

خداوند بر امت واجب کرده که زکات را به پیامبر (ص) بپردازند؛ زیرا پیروی پیامبر را بر امت واجب و سربرداشتن از فرمان او را حرام کرده است. و امام (ع) جانشین پیامبر است در انجام آنچه را وظیفه داشته و در دستور کار وی بوده، مانند: اجرای حدود و احکام.

همو در ادامه می نویسد:

«اگر پیامبر حاضر باشد زکات باید به او پرداخت شود. و اگر بر اثر مرگ در میان مردم نباشد، زکات باید به امام، که جانشین اوست، داده شود. و اگر امام غائب باشد، باید به نمایندگان ویژه امام پرداخت شود و اگر نمایندگان ویژه امام نیز نباشند، مانند زمان غیبت کبری ...»

آن گاه می نویسد:

«وَجِبَ حَمْلُهَا إِلَى الْفُقَهَاءِ الْمَأْمُونِينَ مِنْ أَهْلِ وَلايَتِهِ لِأَنَّ الْفَقِيهَ أَعْرَفَ بِمَوْضِعِهَا مِمَّنْ لَأَفْقَهُ لَهُ فِي دِيَانَتِهِ.»^۵

واجب است زکات به فقیهان امین از پیروان اهل بیت پرداخت شود؛ چه این که فقیه نسبت به موارد مصرف آن از دیگران آشناتر است.

فتوای روشن شیخ مفید: واجب بودن پرداخت زکات به فقیر در عصر غیبت، شماری از فقیهان را به همخوانی و هم رأیی و شماری را به ناسازگاری و ناهماهنگی با رأی وی برانگیخته است.

در این بین، شماری از جمله: صاحب جواهر به روشنگری مبنای فقهی آن پرداخته و دلیل آن را عموم نیابت فقیه از امام، بر شمرده است و پیروی از فقیه را در حوزه شریعت چه در گستره گزاره‌ها و بر نهاده‌ها و یا احکام، واجب دانسته و برابر دلیلهای نیابت عامه، فقیه را در عصر غیبت مشمول آیه: «اولی الامر» دانسته است.^۶

شماری از شارحان کتاب شرح لمعه، به مناسبت نقل این فتوای شیخ مفید، نوشته‌اند:

«عموم نیابت فقیه که پیروی از او مانند پیروی از امام (ع) واجب باشد، ثابت نشده است و دلیلی بر آن نیافته‌ایم.»^۷

در هر حال، در این مقام سخن از پابرجایی و ناپابرجایی و استواری و ناستواری دیدگاه شیخ نیست، بلکه هدف نمایاندن ریشه داری این مسأله در فقه شیعه است و با اشاره به فرازهایی از کهن‌ترین و شاید نخستین متن فقهی رسمی و کلاسیک، یعنی مقنعه شیخ مفید، آشکار شد که بحث از اصل ولایت فقیه بلکه نیابت عامه فقیهان در عصر غیبت، از دیر باز تا به امروز، همواره، در جای جای بحثها و گفتاگوییهای فقهی به مناسبتهای گوناگون مطرح و مورد بحث بوده است.

و چنانکه شماری، یا از روی ناآگاهی و یا بدخواهی و دشمنانگی پنداشته‌اند، مسأله نوپیدای فقهی نیست.

به پیروی از این فقیه نامدار امامی، شاگردان و شاگردان شاگردان او تا به امروز، با در نظر گرفتن زمینه‌های فکری، سیاسی و اجتماعی به شرح و اجمال، ضمنی و استدلالی، گاهی کم‌رنگ و زمانی پررنگ، در درازنای تاریخ فقهات مسأله را پی گرفته‌اند که از جمله می‌توان از فقیهان نامور زیر نام برد:

شیخ ابی جعفر محمدبن حسن طوسی، معروف به شیخ طائفه.^۸
 قاضی بن برآج طرابلسی^۹، حمزه بن عبدالعزیز دیلمی مشهور به
 سلار^{۱۰}. محمد بن علی طوسی با شهرت ابن حمزه از شاگردان مبرز مکتب
 جناب شیخ مفید^{۱۱}.

و در طبقه های پسین تا به عصر جناب محقق کرکی^{۱۲}، محقق اردبیلی^{۱۳}.
 شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء^{۱۴} محمد حسن نجفی صاحب
 جواهر^{۱۵} ملا احمد فاضل نراقی^{۱۶} و شیخ مرتضی انصاری^{۱۷}.

زمینه های سیاسی اجتماعی و بحث ولایت فقیه

فقیهان بزرگ شیعه، چنانکه اشاره شد، از آغاز ساماندهی نگارش فقه، در
 کنار و همراه بحثهای فقهی هر جا شایسته دیده از اشاره به مسأله و یا طرح و
 بحث آن، هیچ گاه خودداری نورزیده و در بحثهای گوناگون فقهی: نماز جمعه در
 زمان غیبت، جمع آوری و مصرف خمس و زکات، حکم به رؤیت هلال،
 جهاد، انفال، امر به معروف و نهی از منکر، اولیاء عقد در بحث بیع و نکاح،
 حجر، قضاء، حدود و... کم و بیش به پاره ای از زوایای ولایت فقیه
 پرداخته اند. و هر زمان که زمینه های اجتماعی و سیاسی حکومت و ولایت فقیه
 را سازگار و سازوار بازشناخته اند، به شرح از آن سخن گفته اند.

به عنوان نمونه در عصر شاهان صفوی و در روزگار قاجار، به انگیزه ها و
 دلیلهای گوناگون مذهبی، سیاسی و اجتماعی، فقیهان و عالمان دین در عرصه
 سیاست و حکومت، کم و بیش دارای جایگاه و نقش چشم گیری بوده اند، از
 این روی، بحث ولایت فقیه، به گونه درخور شایسته در کانون گفت و گو و
 بحثهای فقهی و فنی قرار گرفته است.

نگارش رساله های جداگانه در گزاره ها و بر نهاده های عبادی، سیاسی و
 اجتماعی اسلام، مانند: نماز جمعه، جهاد، خراج^{۱۸} و... از سوی عالمان دین
 در روزگار صفویان، و طرح مسأله ولایت و نیابت عامه فقها، خود شاهد عدلی

است بر این که اصل مسأله ولایت فقیه، هیچ گاه از چشم انداز فقیهان به دور نبوده و اگر در برهه‌هایی از زمان کم‌رنگ و گذرا مطرح شده، به خاطر ناسازگاری مزاج روزگار و مهیا نبودن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی، بوده است. محقق کرکی و معاصر وی جناب فاضل قطفی درباره ولایت فقیه، حوزه اختیار و قلمرو کاری آن، به چند و چونهای دقیق علمی و فقهی پرداخته‌اند و محقق کرکی اتفاق اصحاب را بر ولایت و نیابت عامه فقها در تمامی امور بسته به اراده جامعه نقل می‌کند.^{۱۹}

در دوران قاجار، شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء بنا به نیاز زمان، حفظ کیان دین، برقراری امنیت و نظام اجتماعی و برای جلوگیری از هرج و مرج و دست اندازی و چپاولگری بیگانگان، حکومت فتحعلی شاه قاجار را با اعلام حمایت و پشتیبانی خود مشروعیت بخشید و در جنگ ایران و روس، فتوا به واجب بودن پیروی از شاه و فرماندهان نظامی را صادر کرد.^{۲۰} و با توجه به چنین زمینه‌های سیاسی و فضای اجتماعی است که شاید برای نخستین بار فقیه نامی و مجتهد بلند مرتبه آن عهد، ملا احمد فاضل نراقی در کتاب عوائدالایام^{۲۱}، با ویژه کردن یک عائده آن به بحث از ولایت فقیه، مسأله را به شرح مورد بحث و تحقیق قرار می‌دهند. و سید میر عبدالفتاح حسینی مراغی در یک عنوان جداگانه از کتاب عناوین، با نظر به اندیشه‌های فقهی فاضل نراقی، به بحث ولایت فقیه می‌پردازد.^{۲۲}

و این همه در حالی است که شیخ محمد حسن نجفی، صاحب جواهر در جای جای جواهر الکلام، بر ولایت مطلقه فقیه آگاه و دانای به دین تأکید می‌ورزد و پای می‌فشرد و آن را به عنوان یکی از مسائل ضروری و خدشه ناپذیر فقه می‌شمارد.^{۲۳}

پس از فاضل نراقی، شیخ اعظم انصاری، بنابه درخواست جمع زیادی از شاگردان جلسه درس و با توجه به فضای سیاسی جامعه آن روز، به بحث از ولایت فقیه پایه‌ها و پُستهای آن می‌پردازد. بحث شیخ انصاری هر چند فشرده و

کوتاه است، اما بسیار با برکت و راهگشاست.^{۲۴}

پس از شیخ انصاری، سید محمد آل بحر العلوم در کتاب *بلغة الفقیه*، بحث مستقل و پردامنه‌ای درباره ولایت دارد.^{۲۵}

از آن جا که آرا و اندیشه‌های فقهی و اصولی شیخ انصاری، بویژه دو اثر عالمانه او در رشته فقه و اصول: *مکاسب و رسائل*، همواره تا به امروز به عنوان استوارترین و فخیم‌ترین متنهای فنی فقهی و اصولی شناخته شده‌اند و در سطح عالی اجتهاد و فقاہت مورد توجه حوزه‌های علمیه شیعه بوده است، بحث ولایت فقیه وی در کتاب *مکاسب*، نقطه عطفی در تاریخ فقه به شمار می‌آید که پس از شیخ، بیش تر فقیهان به پیروی از او در بحث: شرائط متعاقدین از کتاب *بیع*، به پژوهش در باب ولایت فقیه پرداخته‌اند تا پیش از *مکاسب* چنین چیزی در کتابهای فقهی رایج نبوده و بحث از ولایت فقیه در بابهای دیگر فقه: ضمن جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و حدود مطرح می‌شده است.

شاگردان شیخ و یا شارحان کلام او، با متن قرار دادن *مکاسب* به بحث از ولایت فقیه و شؤون و پستهای فقیها پرداخته‌اند؛ از این روی برای فهم دیدگاهها و افق نگاه شیخ در مسأله باید از حاشیه‌ها، تعلیقه‌ها و شرحهایی که شاگردان بر سخن او دارند کمک جست.

در این میان، می‌توان از بزرگانی مانند: آخوند خراسانی، میرزای نائینی، محقق رشتی، محقق اصفهانی، ایروانی، و از فقیهان بزرگ عصر حاضر، آقای حکیم، آقای خوئی، آقای گلپایگانی و آقای اراکی، نام برد.^{۲۶}

امام خمینی و ولایت فقیه

بی‌گمان، نقش امام خمینی در احیاء مسأله ولایت فقیه، روشنگری و استوارسازی جایگاه بلند آن و سرانجام نهادینه کردن آن، چشم‌گیر و ستودنی است.

امام خمینی، بنیانگذار و معمار توانمند جمهوری اسلامی، با محور بودن

ولایت فقیه است. وی از دیرباز در اندیشه تشکیل حکومت اسلامی، با رهبری فقیه آگاه به مسائل روز و سیاستها، عادل و پرهیزگار، مدیر و مدبر بود. شاید برای نخستین بار در اثر قلمی خود، کشف اسرار^{۲۷}، به مسأله ولایت فقیه و حکومت اسلامی می پردازد. براساس همین باور فقهی است که به مبارزات ضد طاغوتی شدت و گسترش می بخشد، تا آن گاه که در حوزه علمیه نجف اشرف، به طور رسمی اندیشه حکومتی خود را به عنوان ولایت فقیه، به بحث می گذارد و مبانی فقهی آن را به درستی روشن می کند و تادستیایی به برقراری یک نظام سیاسی و استوارسازی سیستم حکومتی به نام جمهوری اسلامی، با رهبری ولی فقیه و مبنی قرار دادن اصل ولایت مطلقه فقیه، به تلاش خستگی ناپذیر خود ادامه می دهد.^{۲۸}

ولایت فقیه پس از انقلاب اسلامی

با طرح استوار و قوی ولایت مطلقه فقیه از سوی امام و با به بار نشستن این اندیشه سیاسی حکومتی با شکل گیری جمهوری اسلامی در ایران، مسأله ولایت فقیه، جستارهای در پیوند با آن، در مقیاس گسترده ای مورد توجه واقع شد. بحث درباره زوایای گوناگون آن در محافل علمی، فرهنگی و سیاسی در داخل و خارج کشور از جایگاه ویژه ای برخوردار شد.

امروزه اندیشه حکومت اسلامی، با محور بودن اصل ولایت مطلقه فقیه، حساسیتهایی را در پی داشته و پرسش و شبهه هایی را در ذهن و اندیشه اندیشه وران و سیاسیون داخلی و خارجی برانگیخته و در نتیجه با بازتابهای گوناگونی روبه رو شده است.

پرسشها، شبهه ها و دغدغه ها درباره ولایت مطلقه فقیه، ریشه و انگیزهای جدای از هم و گوناگون دارد:

الف. پاره ای از نظرهای ناهمخوان و ناساز با اصل ولایت مطلقه فقیه، ریشه در مبانی، مبادی و باورهای علمی و شیوه های اجتهادی دارند.

بسیار روشن است که اظهار نظرهای گوناگون و ناسازگار، اگر از مبانی اصولی و اجتهادی سرچشمه گرفته باشد، پدیده‌ای طبیعی شاید گریز ناپذیر باشد. دانش فقه، جز دانشهای نظری است و اختلاف دیدگاهها و گونه‌گونی برداشتها در دانشها و مسائل نظری امری است طبیعی و در بسیاری موارد سازنده و پیش برنده و ستودنی، در اصل رشد و توسعه دانشهای نظری و از جمله علم فقه، زاینده همین تضارب آراء و اختلاف نظرهاست.

حل اختلاف ناشی از مبانی و مبادی بر سر مسائل نظری، شیوه ویژه خود را می‌طلبد.

ب. پاره‌ای از اندیشه‌های ناهمخوان با نظریه ولایت مطلقه فقیه، از ناآگاهی نظریه پردازان سرچشمه می‌گیرند. اینان با نداشتن تخصص لازم و برداشتهای ناصواب در مسأله به اظهار نظر می‌پردازند و فضای فکری و اندیشگی جامعه را می‌آلایند. درمان این گونه تضاربها نیز راه ویژه دارد.

ج. پاره‌ای از دیدگاههای مخالف، برخاسته از گرایشهای فکری، سیاسی و اجتماعی است. صاحبان این گرایش، چه بسا با اصل پرتو افشانی نظام اسلامی و حاکم بودن آئینها و قانونهای اسلامی، مخالف باشند. همان گونه که در تعبیرهای تند و خارج از مرز علمی و فکری دیده می‌شود که گاهی ولایت فقیه را استبداد نعلین! معرفی می‌کنند.

از این روی، شایسته است مسأله، همه سویه بررسی شود، و آثار و احکام ویژگیها و حدود آن، به دور از هرگونه زیاده روی و کندروی، و بدون دخالت دادن گرایشهای سیاسی و گروهی، تنها به عنوان یک موضوع علمی و مسأله فقهی برابر معیارها و ترازهای شناخته شده فقهاتی و اجتهادی به بوته تحقیق گذاشته شود و با روشنگری دقیق و همه سویه مسأله به پرسشها، شبهه‌ها و اشکالها پاسخی در خور ارائه شود.

و آن چنان که شایسته یک تحقیق و پژوهش علمی است، مطالب و مباحث بازشناسی و قدر و قیمت علمی هر اندیشه روشن شود.

کوتاه سخن آن که: جداسازی و مرزبندی بین اندیشه های متکی بر ریشه های فکری و دارای مبانی علمی از قلم زنیهای سیاسی در هر تحقیق عالمانه، امری است لازم و ضروری.

نگارنده بر آن است تا به سهم خود در حدّ مجال و توان از زاویه و دریچه ویژه ای به مسأله بنگرد. موضوع پژوهش، ولایت مطلقه فقیه و تحقیق و بررسی راههای ثابت کردن آن است؛ چه این که اصل ولایت فقیه در پاره ای موارد به عنوان امور حسبه و بعضی از منصبها، مانند: افتاء و قضاء، جزو مسائل بی گفتم و گو و روشن فقهی و مورد وفاق و اجماع همه فقیهان است.

بگذریم از پاره ای اختلافها که این دلالت از باب نصب و نیابت است، از باب حسبه و با چشم پوشی از پاره ای عبارتها که شاید ظهور ابتدایی در انکار اصل ولایت فقیه، حتی در مورد امور حسبه داشته باشند؛ لکن با اندک دقتی ناپایداری این ظهور ثابت و استوار می گردد.

در مسأله ولایت مطلقه فقیه، دو دیدگاه کلی وجود دارد.

۱. نا باورمندان به ولایت مطلقه فقیه.

۲. باورمندان به ولایت مطلقه فقیه.

دلیل درخور اعتمادی که بتواند نیابت عامه و ولایت مطلقه فقیه را از جانب امام معصوم (ع) در روزگار غیبت ثابت کند، به گونه ای که تمام اختیارهای پیامبر و امام به عنوان رهبر جامعه برای فقیه ثابت باشد، پیدا نشده است. صاحبان این دیدگاه، دلیلها، دیدگاه باورمندان به ولایت مطلقه را برابر ترازها و معیارهای اجتهادی به بوته نقد گذاشته و ناتمام دانسته اند.

در برابر، باورمندان به ولایت مطلقه، بر این باورند: ولایت و زعامت امت با تمام شؤون و اختیارهایی برای پیامبر و امام در حوزه اداره جامعه ثابت است، در زمان غیبت، بی کم و کاست در خور شأن و شایسته فقیه آگاه، مدیر، مدبر و عادل و پرهیزگار است، مگر آن که در جاهایی دلیل خاص پیدا شود که انجام آنها در حوزه اختیار معصوم است. این دیدگاه برای به کرسی نشاندن و ثابت کردن

دیدگاه خود، از راهها و روشهایی استفاده کرده و به دلیلهایی استدلال جسته و در پایان اعتقاد و پایبندی بر ولایت مطلقه فقیه را با توجه به مبادی و مقدمات بحث، جزء بایسته‌ها و مقوله‌های روشن و بی‌آمیغ فقهی بر شمرده است.

از آن جایی که ولایت فقیه در گوناگون گونه‌های خود، بنابر نظریه نصب که مهم‌ترین دیدگاه در مسأله است، از فروع ولایت کلیه الهیه بزرگ برگزیده پروردگار، حضرت خاتم و اهل بیت طاهرین (ع) است.

پیش از آن که به تفسیر و تعریف ولایت مطلقه و بیان قلمرو اختیار، ویژگیها و دلیلهای ثابت کننده و ردکننده آن پرداخته شود، بایسته است، یک بحث فشرده و کوتاه، در باره ولایت پیامبر (ص) و امام (ع) و قلمرو اختیارهای آنان مطرح شود. بی‌گمان، روشن شدن بحث در ناحیه اصل، در روشنگری آن از جانب فرع نقش بسیار مفید و کارآمد دارد.

روشن است که ولایت به معنای پیوند استوار بین کسان، یا کسان و چیزها، معناها و مرتبه‌های گوناگونی دارد. آنچه با بحث ما سازگار است، ولایت به معنای حق سرپرستی و دخالت در امور و شؤون دیگران است، مانند دست‌یازیدن در مال و جان و دخالت در سرنوشت مردم. ولایت به معنای یاد شده، یک مفهوم و پدیده جعلی و قراردادی است که نیازمند به اعتبار اعتبار کننده؛ از این روی، حالت عدمی دارد و پیشینه نیستی.

حکم به وجود و هست شدن ولایت، نیاز استدلال دارد و اصل ثبوت دلالت، قلمرو و حدود و موارد آن دلیل معتبر می‌طلبد.

اصل اولی در باب دلالت

عقل و شرع حکم می‌کند که هیچ کس حق هیچ گونه حاکمیت، مالکیت و ولایتی نسبت به سرنوشت و امور زندگی دیگران نداشته باشد.

حاکمیت و ولایت مطلقه بر سراسر وجود و شؤون مردم، تنها از آن خداوند متعال، آفریننده و مالک حقیقی همه هستی و از جمله انسانهاست.

شیخ انصاری و دیگر فقیهان، مانند امام خمینی، پیش از آغاز بحث ولایت پیامبر، امام و فقیه، در مسأله اصل و قانونی پایه گذاری کرده اند به نام اصل ولایت نداشتن کسی بر کسی:

«مقتضى الاصل عدم ثبوت الولاية لاحد بشيء من الامور
المذكورة. ۲۹۲»

به نگرش فنی و صناعت علمی، تأسیس اصل و پایه گذاری قاعده نخستین، امری است لازم و کارساز. ۳۰

بحث و بررسی درباره ولایت فقیه و هر انگاره و گزاره علمی دیگری ممکن است با یکی از سه انگاره زیر روبه رو باشد. از باب مثال، موضوع ولایت فقیه، با سه انگاره زیر روبه روست:

۱. با برهان و دلیل معتبر ثابت شود که فقیه در حوزه امور اجتماعی که بایستگی آنها، جای هیچ گمان و شکى ندارد؛ یعنی امور حسبیه، ولایت و حق دخالت دارد.

۲. در جاهایی، در مثل، مانند: جهاد ابتدائی و ... از قلمرو ولایت فقیه خارج و از ویژگیهای ولایت پیامبر و امام به شمار می آید.

۳. در جاهایی شک و شبهه است که آیا فقیه حق ولایت و سرپرستی و عهده داری آنها را دارد یا ندارد، در مثل، اجرای حدود، اقامه نماز جمعه آیا در قلمرو ولایت فقیه است یا از حوزه ولایت او خارج است.

آن جا که با دلیل استوار و قوی و یقین آور، ولایت ثابت شده، برابر همان دلیل عمل می شود.

و اما نسبت به حالت و انگاره سوم که نمی دانیم آیا ولایت برای فقیه ثابت است، یا خیر، ملاک همان اصل و قانون اولی در مسأله است و با پایه گذاری اصل عدم ولایت و پذیرش آن، هر جا نسبت به هر کس و در هر موردی که شک در ولایت داشته باشیم، با بازگشت به اصل، حکم به نبود ولایت می کنیم.

بنابراین، نائره بنیان گذاری قاعده اولیه و آشنایی با اصل نخستین در هر

موضوع و مسأله ای آن است که در موارد شک و گمان و دسترسی نداشتن به دلیل، نه برای بود و نه برای نبود آن، ملاک قضاوت همان اصل اولی موجود در مقام خواهد بود.

و ما نیز از تأسیس این اصل در جای جای این نوشتار، به مناسبت سود خواهیم بُرد.

ولایت پیامبر و امام (ع)

عالمان دین و نیز فقیهان، برای پیامبر و امام (ع) افزون بر ولایت تکوینی که از مقوله واقعیت است و ریشه در شایستگیهای ذاتی آن بزرگان دارد و از حوزه جعل و قرارداد خارج است، شأنها و منصبهایی را یادآور شده اند.^{۳۱}

الف. شأن تبلیغ احکام الهی.

ب. شأن داوری در میان مردم.

ج. شأن رهبری سیاسی و اداره امور جامعه.

ثابت بودن دو شأن شریف: تبلیغ احکام الهی و داوری در میان مردم، برای پیامبر و امام (ع) بی گفتم و گوست و روشن و از ضروریات اسلام و آیات فراوانی بر آن دلالت آشکار دارند که نقل و بررسی آنها از رسالت نوشتار ما خارج است. و اما شأن و مقام ولایت سیاسی و اجتماعی در ابعاد گسترده؛ یعنی استقلال در دست یازی و لازم بودن اجازه و یا به دست آوردن اجازه، در جاهایی که بستگی به نظر رهبری جامعه دارد، عالمان و فقیهان این جایگاه و مقام را، بی گمان، روشن و یقینی شمرده اند و برابر برهانهای روشن و یقین آور عقلی و دلیلهای شرعی، پیامبر و امام را از اصل نخستین ولایت نداشتن کسی بر جان و مال مردم، خارج دانسته اند.

شیخ انصاری در این باره نوشته است:

«مقتضی الاصل عدم ثبوت الولاية لاحد بشيء من الامور
المذكورة خرجنا عن هذا الاصل في خصوص النبي والائمة،

صلوات الله عليهم اجمعين، بالادلة الاربعة. «۳۲»
 برابر اصل اولی برای هیچ کس، ولایت بر جان و مال مردم
 ثابت نیست از عمل به این اصل درباره پیامبر و امامان به حکم
 دلیلهای چهارگانه: [آیات، روایات، اجماع و عقل] خارج
 می شویم.

شیخ انصاری دلیلهای ولایت پیامبر و امام را چنین بر شمرده است:

۱. «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم». «۳۳»
 پیامبر سزاوارتر است به مؤمنان از خود آنان.
 ۲. «ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرًا ان
 یكون لهم الخیرة من امرهم». «۳۴»
 برای هیچ مرد و زن با ایمانی حق اختیار و گزینش در کارشان
 نیست، پس از آن که خدا و رسول خدا در آن کار داوری کرده
 باشند.

۳. «فلیحذر الذین یُخالفون عن امره ان تصیبهُم فتنة او یصیبهُم
 عذاب الیم». «۳۵»

پس باید بترسند کسانی که از امر و فرمان پیامبر سرپیچی
 می کنند، از این که فتنه ای و یا عذابی دردناک به آنان برسد.

۴. «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم». «۳۶»
 پیروی کنید از خداوند و پیروی کنید از پیامبر و صاحبان امر از
 خودتان [امامان معصوم]

۵. «اتّما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا». «۳۷»
 همانا ولی شما خدا و رسول خدا و کسانی هستند که ایمان
 آورده اند. [اهل بیت پیامبر]

۶. «قال النبی، صلی الله علیه وآله، کما فی روایة ایوب بن
 عطیة، انا اولی بکل مؤمن من نفسه.»

رسول خدا(ص) چنانکه در روایت ایوب بن عطیه آمده است،
فرمود:

من سزاوارترم به هر انسان مؤمنی از خود او.

۷. «وقال فی یوم غدیر خم: السُّبُّ اُولی بکم من انفسکم؟»
قالوا: بلی.

قال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه. ۳۹

رسول خدا در روز غدیر خم خطاب به مسلمانان فرمود:
آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟
گفتند: بله.

پیامبر(ص) فرمود: هر که من مولای اویم، پس علی مولای
اوست.

۸. روایات بسیاری وارد شده که فرمانبری از ائمه واجب و سربر تافتن از
فرمان آنان، همانند سربر تافتن از فرمان خداوند، حرام است و از جمله این
روایات است: مقبوله عمر بن حنظله، مشهوره ابی خدیجه و توفیق شریف که از
ناحیه امام زمان(ع) صادر شده است. ۴۰

۹. شیخ انصاری می نویسد:

«اجماعی بودن ولایت داشتن پیامبر و امامان در حوزه و قلمرو
امور اجتماعی مردم، سخنی است آشکار.» ۴۱

۱۰. عقل قطعی مستقل، دلالت می کند که شکر نعمت دهنده واجب
است. با توجه به این که پیامبر و امامان(ع) صاحبان نعمت بشرند و خداوند به
یمن و برکت وجود آنان مردم را نعمت داده و بهره مند ساخته، پس شکر اولیای
نعمت به حکم عقل واجب است و شکر نعمت دهنده، به واجب بودن پیروی از
دستور او و پرهیز از سربر تافتن از فرمان او و پذیرفتن ولایت اوست.

۱۱. عقل قطعی غیر مستقل، دلالت می کند، هرگاه حق پدری در جاهایی
و باز مینه هایی، سبب ولایت پدر بر فرزند و واجب بودن فرمانبری و حرام بودن

سربر تافتن از خواسته پدر باشد، حق امامت که بالاتر از حق پدری است، به یقین چنین ولایت پیروی را بر عهده ملت واجب خواهد کرد.^{۴۲}

نتیجه بحث: از دلایلی چهارگانه: آیات، روایات، اجماع و عقل و ضرورت دین، به دست آمد که پیامبر و امام، ولایت مطلقه دارند.

و گستره ولایت واجب بودن پیروی از آنان، امر و نهی شرعی، حوزه قضا، و عرصه پهناور و میدان باز سیاست گذاریهای کلان و گوناگون اجتماعی و دائره مصالح عمومی و نیز دستورها و فرمانهای عرفی، عادی و شخصی آنان را در بر می گیرد.

در هر موردی که خود مصلحت بدانند می توانند ولایت را به کار بندند و به هر کاری که بخواهند می توانند فرمان دهند و در هر جا اعمال ولایت کردند، با توجه به اعتقاد و ایمان به عصمت آنان، از راه برهان «ان» کشف مصلحت می شود و عقل حکم به واجب بودن پذیرش و پیروی از دستور آنان را می دهد.

در پایان این بحث، بایسته است اشاره شود: سرپیچی از ولایت و فرمان پیامبر و امام اگر به انگیزه دشمنی و ناتوان سازی و کارشکنی باشد، سبب خارج شدن از دین و مایه کفر و اگر ناشی از مسؤلیت گریزی و از سر هوا و هوس باشد، گناه است. با نگاه کلی و بررسی فشرده ای که در مقوله ولایت پیامبر و امام داشتیم، روشن شد: ولایت پیامبر و امام بر امر تبلیغ احکام الهی، داوری در میان مردم، حکومت و رهبری جامعه و اختیارات گسترده داشتن در اداره امور اجتماعی، سیاسی براساس مصالح عمومی، از مسائل گریزناپذیر، بی گفت و گو و بایسته اسلام است.

و اما ولایت در امور جزئی، عرفی، عادی و شخصی که مصلحت موردی دارند و بسته به فردی از افراد ملت یا بسته به شخص پیامبر و امام است و یا مسائل نوپیدا که مصلحت آنها بر کسان، روشن نیست، لکن با اعتبار به عصمت، خالی از حکمت و مصلحت نمی تواند باشد.

در مسأله دو دیدگاه وجود داشت که دیدگاه مشهور، با تمسک به عموم و

اطلاق آیات و روایات بر ولایت مطلقه به این معنی تأکید داشت. و اما ولایت بر هر امری برابر دلخواه، که خالی از هرگونه مصلحتی و تنها خواست و اراده پیامبر و امام حاکم باشد، ناسازگار با اعتقاد به عصمت و ناسازگار با شأن نبوت و امامت، بلکه ناسازگار با حکمت و در پی دارنده هرج و مرج و بی قانونی است و از ساحت قدس پیامبر و امام معصوم به دور.

روشن است که با وجود و حضور معصوم (ع) حق حاکمیت و هرگونه فرمانروایی در امور امت، امور دینی، و اداره مسائل سیاسی و اجتماعی تنها در دست با قدرت اوست، یا خود کارها را به عهده می گیرد و سرپرستی می کند و یا آن که به نمایندگان خود وا می گذارد. بدون اجازه معصوم، هیچ کسی حق هیچ گونه دخالت و دست یازی در امور دینی و اجتماعی و سیاسی مردم را ندارد.

و اما در روزگار غیبت کبری که جامعه از فیض وجود مقدس او به ظاهر، بی بهره است، باید دید برابر ترازها و معیارهای اسلامی برای احکام، و قانونهای دینی، دفاع از کیان اسلام، حفظ مرزها، جلوگیری از یغماگریها، سالم نگهداشتن جامعه از رهنزهای فکر و اندیشه، اداره اجتماع، بر آوردن حقوق مردم و ... چه برنامه هایی وجود دارد و باید چه کرد.

شارع مقدس و امام (ع) در طول تاریخ غیبت، امت اسلامی را به حال خود رها کرده اند؟

یا آن که برای حکومت در عصر غیبت برنامه دارند و کس یا کسانی را برای رهبری جامعه و مردم شناسانده اند؟ در صورت پذیرش، آیا کسانی را به ولایت گمارده و یا آن که تنها ویژگیهای رهبری را در جامعه دینی یادآور شده اند و گزینش رهبر را بر عهده مردم نهاده اند که از بین شایستگان کسی را در رأس نظام قرار دهند. و در هر صورت، آیا غیر از فقیه دارای تمامی ویژگیهای رهبری، دیگران نیز شایستگی رهبری جامعه دینی را دارند؟ و یا آن که رهبری با توجه به ویژگیها و تواناییهای شناخته شده و محتوای روایات و دیگر دلایلها، تنها در

دست فقیهان است. موضوع اصلی این نوشتار بررسی دلیلهای دیدگاه ولایت مطلقه فقیه از باب نصب است. و در بخش پایانی مقال، پاره‌ای از دیدگاههای مخالف نیز مورد بررسی قرار می‌گیرند.

پیش از پژوهش و بررسی دلیلهای، بایسته است با استفاده از بحثی که راجع به ولایت پیامبر و امام به عنوان اصل مطرح شد، موضوع بحث روشن و تفسیر شود که فقیه کدام شأن از شأنها و منصبهای پیامبر و امام را و به چه مقدار، داراست؟

برای فقیه دارای تمامی ویژگیها، سه مقام و جایگاه یاد شده است:

الف. افتاء: بیان و تبلیغ احکام الهی.

ب. قضاء: داوری در میان مردم.

ج. ولایت: رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه.

شیخ انصاری می‌نویسد:

«اللفقیه الجامع للشرائط لمنصب ثلاثة:

أحدها: الإفتاء، فيما يحتاج إليها العامی فی عمله و مورده المسائل الفرعية، و الموضوعات الاستنباطية من حيث ترتب حکم فرعی علیها. و لا اشکال و لا اختلاف فی ثبوت هذا المنصب للفقیه.

الثانی: الحكومة، فله الحكم بما یراه حقاً فی المرافعات و غیرها فی الجملة. و هذا المنصب ایضاً ثابت له بلا خلاف فتوی نصاباً.

الثالث: ولاية التصرف فی الامران و الانفس و هو المقصود بالتفصیل هنا. ۴۳

فقیه دارای ویژگیهای شناخته شده، سه پایه و مقام دارد:

۱. مقام فتوا، نسبت به تمامی آنچه در زندگی مورد نیاز مردمان است و مورد و جایگاه آن مسائل فرعی شرعی و



گزاره‌های استنباطی دارای حکم شرعی است. این مقام، برای فقیه ثابت است، هم از زاویه علمی و فنی و هم از دید فتوایی و نظری، هیچ اشکال و خلافی وجود ندارد.

۲. پایه و مقام داوری بین مردم، برابر آنچه خود صلاح و حق می‌بیند.

و غیر آن [در دادخواهیها، اعلام عید فطر و حکم به گشودن روزه] رأی و نظر فقیه روان است. در این که این مقام نیز برای فقیه ثابت است، هیچ گونه ناسازگاری وجود ندارد.

۳. ولایت دست‌بازی و دخالت در مالها و جانهای مردم [به گونه ولایت استقلالی یا ولایت اجازه‌ای] و همین قسم در این جا هدف بحث ماست.

امام خمینی نیز، در بحث اجتهاد و تقلید، از جایگاه و شأن فقیهان سخن به میان آورده و به استدلال برای ثابت کردن مقام رهبری جامعه برای فقیه پرداخته سرانجام، ولایت مطلقه فقیه را در اداره امور جامعه نتیجه گرفته است.^{۴۴}

نکته درخور توجه آن که برای هر یک از سه مقام و پایه‌ای که برای فقیه یاد شد، دلیلهایی و شرطها و ویژگیهایی، قلمروهایی و احکام و آثاری وجود دارد. بین دلیلهای مقام فتوا و شرطها و ویژگیها و حدود احکام آن، با دلیلهای شرطها و ویژگیها و قلمرو احکام مقام قضا فرقه‌های اساسی وجود دارد. هر دو مقام، با شأن ولایت از جهت چگونگی استدلالی و راههای ثابت کردن آنها و حوزه و قلمرو اختیار و احکام و آثار، فرقه‌هایی دارند.

به عنوان نمونه، دلیل مقام فتوا، ممکن است آیات و اخبار و سیره عملیه خردمندان در بایستگی رجوع جاهل به عالم باشد؛ اما برای ثابت کردن مقام قضا، به دلیلهایی مانند: مقبوله ابن حنظله و مشهوره ابی خدیجه و اجماع و دلیلهای حفظ نظام و مانند آن استدلال می‌شود.

برای ثابت کردن مقام ولایت از راههای مختلفی، از جمله روایاتی که

بیانگر برتری، مقام علما و فقهاست، ضرورت و مذاق فقه و دلیلهای امور حسبیه و مانند آن، کمک گرفته می شود. از جهت ویژگیها نیز، در اعتبار اجتهاد مطلق و علمیت، نسبت به فتوا، قضا و ولایت جداییها و فرقهایی است.

همچنین از زاویه قلمرو اختیار و نیز تراحم اندیشه ها و موضع گیریها بین این سه مقام فرقهایی وجود دارد. بی توجهی نسبت به جداسازی دقیق و فنی بحثهای بسته به منصبهای سه گانه، در جاهایی سبب لغزشهای علمی شماری از نویسندگان شده است. در مثل، اجماعی که برای ثابت کردن مقام قضاء ادعا شده به خطا، با مقام ولایت عامه و یا ولایت بر امور عامه برابر شده است.^{۴۵}

در هر حال، دو شأن و مقام از مقامهای پیامبر و امام (ع): بیان و تبلیغ احکام الهی (افتاء) و داوری در میان مردم (قضاء) برای فقیه ثابت است هر چند در دلیلی که این پایه و پایگاه را ثابت کند، در میان فقهاء اختلاف نظر است، شماری به روایات و شماری به اجماع تمسک جسته و شماری برای ثابت کردن منصب قضاء راه حسبه و قدر متیقن را پیش گرفته اند.^{۴۶}

و اما پایه و پایگاه ولایت و رهبری اجتماعی؛ چنانکه در بحث از پیشینه مسأله ولایت فقیه اشاره شد، در حوزه امور حسبیه یعنی در دائره بایسته ها و ناگزیریهای جزئی و شخصی، مانند حفظ و نگهداری مال و جان کودکان بی سرپرست، دیوانگان و ناپدیدشدگان، ولایت فقیه جزء مسائل بی گفت و گو و پذیرفته شده نزد همه عالمان است.

هر چند در چگونگی استدلال برای ثابت کردن ولایت فقیه بر امور حسبیه به معنای یاد شده دیدگاههای گوناگونی وجود دارد: شماری از روایات و دلیلهای نیابت و نصب استفاده کرده اند و برخی از باب قدر متیقن وارد شده اند.^{۴۷}

و اما ولایت بر جان و مال و سرنوشت مردم، بدون بایسته ها و ناگزیریها و یا مصلحت عمومی و اجتماعی، بلکه تنها به خواست و اراده فقیه، سخنی است که گوینده شناخته شده ای ندارد. هیچ فقیه و صاحب نظری این نظر را ندارد و به آن پایبند نشده است.

اما آنچه از عبارت شماری از فقیهان ممکن است استفاده شود که فقیه دارای چنین ولایتی است، برهان در خور اعتمادی آن را همراهی نمی‌کند.^{۴۸}

نکته مورد بحث

آنچه در کانون گفت و گو و بحث فقیهان واقع شده است و این نوشتار به تحقیق و بررسی دلیلهای آن ویژه شده، ولایت فقیه در گستره امور اجتماعی است فراخ تر و فراتر از حوزه بایسته ها و ناگزیریهای جزئی و فردی که در برگیرنده هرگونه مصلحت عمومی و اجتماعی باشد.

موضوع بحث این است که آیا تمام اختیاراتی را که پیامبر و امام به عنوان رهبر جامعه در اداره امور اجتماعی براساس بایسته ها، ناگزیریها و مصلحتها و پیش داشتن مصلحت مهم تر بر مصلحت مهم دارند برای فقیه نیز ثابت است، یا آن که ولایت فقیه منحصر و محدود به اداره امور اجتماعی در دائره بایسته ها و ناگزیرهاست که همان امور حسبیه باشند. و در دائره مصالح عمومی و اجتماعی و در موارد تزاحم مصلحتها و پیش داشتن مصلحت مهم تر و کنار گذاشتن مصلحتهای غیر مهم و یا غیر اهم، حق دخالت و تصرف ندارد؟ از بر خورداری حق دخالت و تصرف و رهبری به اداره همه شؤون اجتماعی به ولایت مطلقه تعبیر می‌شود.

معنای ولایت مطلقه فقیه

ولایت مطلقه که گاهی به نیابت عامه و زمانی به ولایت بر عامه امور از او یاد می‌شود، با توجه به کارگیری و شرح بزرگان فقه، در عین برخورداری از یک نوع اطلاق و رهایی نسبت به یک سلسله مرزها و قیدها، مانند: قید ضرورت، قید اضطرار، یعنی حسبه و یا قید چهارچوب احکام شرعی، دارای نوعی حد و مرز است مانند قید رعایت مصالح اجتماعی.

اگر در تفسیر واقعی ولایت مطلقه فقیه درست درنگ شود و از هرگونه

برداشت شتاب زده در داوری پرهیز، به خوبی روشن می شود که اعتقاد و پای بندی به ولایت مطلقه فقیه، به معنای یکسان و همسان داشتن فقیه با پیامبر و امام است و نه در پی دارنده هرج و مرج و دیکتاتوری و نه سبب استبداد و خودکامگی است و نه دارای هیچ گونه پیامد فاسد و اشکال دیگری.

بستر ولایت مطلقه فقیه حوزه مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومتی است و فلسفه بزرگ آن اداره و مدیریت جامعه و برداشتن ناهنجاریهای اجتماعی، جلوگیری از هرج و مرج و برقراری عدالت و امنیت و احقاق حقوق و حفظ حدود و قیام به وظیفه ها و بایاهای رهبری اجتماعی است.

روشن است که پای بندی و گردن نهادن به وظیفه ها و مسؤولیتهای اجتماعی برای یک شخص، هیچ گاه به معنای ایمان به برتریها، خوبیها و خصلتهای نفسانی و الای او نیست.

در فضائل و مناقب انسانی و خوبیها و خصلتهای روحانی و ملکوتی، هیچ کس در خور قیاس با پیامبر و امامان (ع) نیست: لایقاس بآل محمد صلی الله علیه و آله وسلم أحد.^{۴۹} حقیقتاً پیروز علوم اسلامی

برتریها، والایها، خوبیها و خصلتهای نفسانی پیامبر و امام، نه در خور واگذاری به دیگرانند و نه نیابت و وکالت پذیرند و نه در خور غصب و غارت ستمگرانند.

بحث از ولایت و رهبری سیاسی و اجتماعی مردم است که اعتقاد به همسانی فقیه آگاه، شجاع، عادل، مدیر و مدبر و... با پیامبر و امام در این جهت، نه تنها اشکالی ندارد که غیر قابل انکار است.

بله، ولایت فقیه و اختیارات حکومتی او، بنابر نظر ولایت مطلقه، در محدوده و چهارچوب نگهداشت دقیق مصالح عمومی و اجتماعی است و بدون در نظر داشتن مصالح و یا بدون نگهداشت مصالح مهم تر و به کار بستن ولایت به خواست و دلخواه بی گمان پذیرفتنی نیست.

اما پس از بررسی و کارشناسی دقیق و شناخت مصالح اسلامی و عمومی و

یا بازشناسی مصلحت مهم تر از مصلحت مهم و یا غیر مهم دیگر، حدی وجود ندارد حتی در انگاره برخورد ملاکها و مصلحتها باورمندان به ولایت مطلقه با در نظر گرفتن قاعده اهم و مهم احکام حکومتی را بر احکام اولی شرعی پیش می‌دارند. پیش از اشاره به دیدگاه‌های گوناگونه و بررسی دلیلهای مسأله، ناگزیریم به ارائه صحیح معنای ولایت مطلقه فقیه و تفسیر دقیق آن پردازیم تا بی اساس و بی پایگی قراءت‌ها و برداشتهای ناروا در این مقوله، بر همگان روشن شود.

با توجه به این که امام خمینی، در احیاء روشنگری همه سویه این مسأله، بیش از دیگران سهم و نقش دارد و بلکه ولایت مطلقه فقیه به معنای گسترده آن، از اندیشه‌های فقهی و حکومتی ویژه به شمار می‌آید. با استفاده از دیدگاه‌های وی، به بیان و تفسیر ولایت مطلقه فقیه می‌پردازیم.

۱. امام خمینی، پس از طرح یک بحث دامنه دار درباره ولایت مطلقه فقیه

نتیجه می‌گیرد:

«فتحصّل مما مرّ ثبوت الولاية للفقهاء من قبل المعصومين عليهم السلام في جميع ما ثبت لهم الولاية فيه من جهة كونهم سلطاناً على الامّة ولا بد في الاخراج عن هذه الكلّية في مورد من دلالة دليل دال على اختصاصه بالامام المعصوم.»^{۵۰}

حاصل بحثهای گذشته آن شد که تمام شأنها و اختیارهایی که برای ائمه از جهت آن که رهبری امت را به عهده دارند، ثابت است، برای فقیهان نیز ثابت است، مگر آن که دلیلی قدبرافرازد که این امر، ویژه امام معصوم است.

۲. و یا:

«ما ثبت للنبي صلى الله عليه وآله والامام عليه السلام من جهة ولايته و سلطته ثابت للفقهاء. واما ما ثبت لهم ولاية من غير هذه الناحية فلا يثبت للفقهاء.»^{۵۱}

هر وظیفه و اختیاری که برای پیامبر و امام، از آن جهت که رهبرند، ثابت است، برای فقیه نیز ثابت است و اما آنچه که به رهبری جامعه بستگی ندارد، برای پیامبر و امام ثابت است، برای فقیه ثابت نیست.

۳. یا:

«المتحصل من جميع ما ذكرناه ان للفقيه جميع ما للامام (ع) الا اذا قام الدليل على ان الشابت له (ع) ليس من جهة ولايته وسلطته بل لجهات شخصيه تشریفآله . او دل الدليل على ان الشيء الفلانی وان كان من شئون الحكومة والسلطنة . لكن يختص بالامام (ع) ولايتعدى منه كما اشتهر ذلك في الجهاد غير الدفاع وان كان فيه بحث وتأمل .»^{۵۲}

امام خمینی، ولایت مطلقه را عبارت از اداره همه امور بسته به جامعه می داند. و در چنین ولایتی، فرقی بین پیامبر و امام با فقیه، باور ندارد، مگر موردی دلیل برخلاف باشید.

نتیجه: حوزه ولایت فقیه در سخنان فقها و امام به اداره امور اجتماعی و سیاسی تفسیر شده است و در همه سوییهای که پیامبر و امام به عنوان رهبر اختیار دارند، فقیه نیز اختیار دارد و قلمرو ولایت فراتر از مقام بایستگیها و ناگزیریهاست و در برگیرنده مصالح همگانی و آنچه بسته به اداره جامعه است، می شود. فقهاء به روشنی بیان کرده اند همه مصالح اجتماعی، درحوزه ولایت فقیه، جای دارند.^{۵۳}

بنابراین، ولایت مطلقه در بند و بسته به بایستگیها و ناگزیریها و محدود به حدود احکام اولی شریعت نیست. فقیه افزون بر برداشتن بازدارنده ها و برآوردن بایستگیها و ناگزیریهای اجتماعی به برآوردن مصالح همگانی نیز می پردازد و به هنگام بحرانهای اجتماعی، سیاسی، با استفاده از آیینهای برتر شریعت: اهم و مهم و لاضرر و لاضرار و... به حل بحرانهای می پردازد.

حکم میرزای شیرازی به تحریم تنباکو نه در دایره بایسته ها و نه ناچارها بود و نه در چهارچوب احکام اولیه، بلکه براساس مصالح همگانی و مقدم بر احکام اولیه بود و در عین حال هیچ فقیهی تاکنون، به مخالفت برنخاسته است. خود این نشان می دهد که چنین احکام حکومتی از فقیه مورد وفاق همگان است.

بنابراین براساس شناخت مصلحت و یا بازشناسی مصلحت اهم از مهم نه تنها درحوزه مباحها بلکه در دایره واجبات و محرمات نیز می تواند اعمال ولایت کند.

و اما موضوع مصلحت شناسی و بازشناسی اهم از مهم راههای ویژه به خود دارد.

شاید فقیه با استفاده از تیزهوشی، زکاوت و قدرت تحلیل سیاسی خود، به مصلحت شناسی بنشیند و از صاحبان اندیشه و انسانهای شایسته نیز در میدانهای گوناگون سیاسی، اقتصادی و... استفاده کند و پس از جمع بندی دیدگاهها، به صدور حکم سازوار پردازد.

نخست، به هنگام نیاز، کارشناسی و مصلحت منجی می کند و آرا و نگرشها را گرد می آورد؛ و شاورهم فی الامر و سپس به جمع بندی می پردازد و فرمان می دهد: فاذا عزمت فتوکل علی الله.

از این جا روشن می شود گفته میرزای نائینی و دیگران: حوزه رایزنی رهبری با کارشناسان، احکام و امور حکومتی است و نه احکام شرعی.

در هر حال، بحث چگونگی مصلحت شناسی و شناخت مصلحتهای اهم، از مصلحتهای مهم، یک بحث حکومتی و اسلامی است که از قرآن و سیره پیامبر(ص) به خوبی استفاده می شود. ولایت فقیه، که ولایت انسان آشنای به اسلام و متعهد در برابر آن و برخوردار از تقوای عالی، اسلامی و مدیریت بالای اجتماعی است، ولایت قانون اسلام و حاکمیت ارزشها و مصالح عامه است، نه استبداد و بی قانونی و نه دلخواهی و جزاف و خودسری.

بنابراین، ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی رهبری مردم و جامعه، در گستره

بایسته‌ها و ناگزیرها (امور حسیبه) و مصالح عامه (احکام حکومتی) ولایت مطلقه به معنای یاد شده، نه به معنای اعتقاد به همسانی و برابری فقیه با پیامبر و امام در برتریها و خویها و منشها و خصلتهای روحانی است و نه در پی دارنده استبداد و خودکامگی و هرج و مرج قانونی.

ولایت مطلقه بدین معنی که مورد بحث و اختلاف عالمان است: آیا فقیه، ولایت مطلقه به معنای یاد شده دارد یا خیر؟ در این نوشتار به سه نگرش مهم در مسأله اشاره می‌شود.

۱. ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه که بسان پیامبر و امام پیروی آن واجب باشد، با روایاتی که مورد استناد و استدلال واقع شد، بسیار دشوار است. این دیدگاه از آن شیخ انصاری است که می‌نویسد:

«وبالجملة فاقامة الدلیل علی وجوب طاعة الفقیه کالامام الا ما خرج بالدلیل. دومة خرطه القتاد. ۵۳»

۲. دلیل لفظی معتبری و یا هیچ دلیل معتبری که ولایت مطلقه فقیه را ثابت کند، نداریم. این دیدگاه، از آن آقای خوبی و شماری از صاحب نظران است:

«فلم بدلنا علیها رواية تامة الدلالة والسند. ۵۴»

۳. ولایت مطلقه فقیه، با درنگ در زوایای مسأله، یک مطلب ضروری و بی‌نیاز از استدلال است بر این نظرند فقیهانی چون: صاحب جواهر، فاضل نراقی و امام خمینی.

از آن جایی که موضوع این مقاله، پژوهش و بررسی دلیلهای اقامه شده بر ولایت مطلقه فقیه است، بحث و تحقیق را در بررسی این دیدگاه ویژه می‌کنیم و در ضمن بررسی دلیلهای این دیدگاه، زوایای دو دیدگاه دیگر نیز روشن خواهد شد.

راهها و روشها

برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، راههای پیموده شده و روشهایی به کار گرفته شده که در این مقال، مهم‌ترینها پژوهش خواهد شد:

۱. روایات.
۲. اجماع.
۳. عموم و اطلاق. روایاتی که فقه امامی در آنها به جای قاضیان عامه قرار داده شده اند.
۴. ولایت حسبیه.
۵. عقل.

استدلال به روایات

فقیهان از دیر باز تا به امروز، در بحث ولایت مطلقه فقیه بر روایات، تکیه داشته اند، روایاتی که برای ثابت کردن نیابت عامه فقیهان، به آنها استدلال شده، از زاویه های گوناگونی در خور دسته بندی هستند. بخش درخوری از این روایات، بیانگر برتری عالمان دین و بخشی بیانگر مقام قضا و داوری برای فقیهان و پاره ای از آنها، بیانگر مرجعیت فقیهان در رخدادهای و مسائل نوپیدای زندگی اند.

شاید بهتر از همه برای نخستین بار، فاضل نراقی این روایات را با دسته بندی و سامانی خاص، یک جا در عوائد جمع آوری کرده است.^{۵۵} و پس از ایشان، شماری از فقیهان بر شمار روایاتی که وی یادآور شده^{۵۶} افزوده و به بحث و بررسی آنها از جهت سند و دلالت پرداخته اند.

و از جمله فقیهانی که با دقتهای لازم رجالی، اصولی و فقه الحدیثی به بررسی روایات نشستند، امام خمینی است. در درستی استدلال به روایات برای ولایت مطلقه فقیه، فقیهان نگاه هماهنگی ندارند.

الف. دلالت روایات بر مسأله تمام و بی اشکال است.

فاضل نراقی سند روایات را با عمل اصحاب، آمیزیدن پاره ای از آنها با پاره ای دیگر و مطرح بودن بسیاری از آنها در کتابهای معتبر، بازسازی می کند^{۵۷} و دلالت آنها را نیز امر روشن و بی گفت و گو می شمارد.^{۵۸}

از ظاهر سخنان صاحب جواهر در موارد گوناگون بر می آید که استناد به روایات باب برولایت مطلقه فقیه از نظر سند و دلالت تمام و بی اشکال است.^{۵۹} مجاهد نامور، سید عبدالحسین لاری، روایات باب را پذیرفته و سند و دلالت آنها را بی اشکال دانسته است.^{۶۰} میرزا محمد حسین نائینی افزون بر این که در تقریرات بحث خارج فقه، استناد به مقبوله عمر بن حنظله را از جهت سند، دلالت تمام می داند و آن را بهترین مستند ولایت مطلقه و عامه فقیه می شمرد.^{۶۱}

از ظاهر عبارت شیخ انصاری در کتاب الزکاة نیز بر می آید که این دسته از روایات از اعتبار برخوردارند. ولکن به نظر می رسد این یک ظهور آغازی باشد که با توجه به دیگر فرازها از سخنان شیخ و اظهار نظرهای وی، نشود به گونه روشن و شفاف این نظر را به وی نسبت داد. در هر حال، شیخ انصاری پس از آن که می نویسد:

«اگر پیامبر یا امام درخواست زکات کنند، پرداخت زکات به آنان واجب است؛ زیرا پیروی از فرمان آنان در همه امور و شؤون، حتی در کارهای عادی واجب و سرپیچی از فرمان و آزار آنان حرام است.»

می نویسد:

«ولو طلبها الفقیه فمقتضى ادلة النيابة العامة وجوب الدفع لان منعه ردّ عليه والراد عليه راد على الله تعالى كما في المقبولة والتوقيع الشريف.»^{۶۲}

و اما اگر فقیه در عصر غیبت درخواست زکات کرد، برابر دلیلهای نیابت عامه، پرداخت زکات به او واجب است؛ زیرا همان گونه که در روایت مقبوله ابن حنظله و توقيع شریف امام عصر آمده: نپرداختن زکات به فقیه ردّ خواسته او است و کسی که خواسته او را رد کند، خواسته خدا را رد کرده است.

آقای حکیم نیز، در مستمسک، از عبارت شیخ همین برداشت را کرد، آن‌گاه بر او خُرده گرفته که مورد حرام بودن ردّ فقیه، داوری و قضاوت بین مردم است.^{۶۳} بنابراین، روایت، مورد بحث ما را در بر نمی‌گیرد. به نظر می‌رسد چنگ زدن به این ظاهر، با توجه به دیگر عبارتهای شیخ، در اشکال بر ولایت و نیابت عامه، مشکل است. در صورتی که مقصود شیخ از این عبارت، همان معنای ظاهری باشد، با دیگر عبارتها چگونه درخور جمع و توجیه است. از حیث واپس و واپیش بودن، کدام برگشت از دیگری به شمار می‌آید، بحثی است که باید مورد دقت قرار گیرد.^{۶۴}

ب. در برابر دیدگاه نخست، که استناد به روایات را برای ولایت عامه فقیه، از جهت سند و دلالت بی‌اشکال و بلکه روشن می‌داند، دیدگاه دوم، هیچ‌یک از روایات باب را تمام نمی‌داند.

آقای خوئی در بسیار جاها، از جمله در بحث ولایت فقیه کتاب بیع، بحث روایت هلال کتاب صوم بحث اجتهاد و تقلید، به روشنی بیان کرده که روایات برای ثابت کردن ولایت عامه فقیهان، غیر قابل استنادند، پاره‌ای از نظر سند، پاره‌ای از نظر دلالت و پاره‌ای از دو نظر اشکال دارند.

آنچه از روایات استفاده می‌شود، ولایت بر فتوا و ولایت بر قضاء است و اما ولایت عامه را به هیچ روی نمی‌شود با این روایات ثابت کرد:

«وقد ذکرنا فی الکلام علی ولاية الفقیه من کتاب مکاسب ان
 الاخبار المستدل بها علی الولاية المطلقة قاصرة السند او
 الدلالة ... نعم من الاخبار المعتمره ان للفقیه ولاية فی موردین
 و هما الفتوی و القضاء.»^{۶۵}

در بحث ولایت فقیه کتاب مکاسب، بیان کردیم: اخبار مورد استدلال برای ولایت مطلقه، از جهت سند و یا دلالت نارساند. بله، از روایات معتبر استفاده می‌شود: فقیه در دو مورد ولایت دارد: یکی فتوا و دیگری قضاء.

همو در بحث از حکم دیدن هلال در کتاب صوم، پس از یک بررسی
پردامنه راجع به روایات مربوط به حکم حاکم می نویسد:

«والمتحصل من جميع ما قدمناه لحد الآن انه لم ينهض لدينا
دليل لفظي معتبر يدل على نصب القاضي ابتداءً ليتمسك
باطلاقه وانا نلتزم به من باب القطع بوجوب القضاء كفايياً
لتوقف حفظ النظام المادي والمعنوي عليه ولولاه لاحتلت
نظم الاجتماع لكثرة التنازع والترافع والقدر المتيقن ممن ثبت
له الوجوب المزبور، هو المجتهد الجامع للشرائط فلاجرم
نقطع بكونه منصوباً من قبل الشارع المقدس.»^{۶۶}

آنچه از همه مباحثی که تا به اکنون بررسی کردیم، به دست
می آید آن است که: هیچ گونه دلیل معتبر لفظی قائم نشده که
دلالت کند قاضی به مقام قضاوت گمارده شده باشد و از آن
جهت که یقین داریم قضاوت جزء واجبات کفایی است که
باعث حفظ نظام مادی و معنوی مردم می شود، به گمارده
شدن قاضی کردن می نهم؛ زیرا اگر دستگاه داوری نباشد، به
خاطر تنشها و اختلافهای بین مردم، نظام اجتماعی دچار از هم
گسستگی و هرج و مرج می شود آن کسی را که یقین داریم مقام
قضاوت برای او ثابت شده، تنها فقیه کامل و دارای ویژگیهای
بایسته است، پس ناچار قطع پیدا می کنیم که شارع مقدس، او
را بر این پست بر گمارده است.

یادآوری: آنچه آقای خویی در بحث رؤیت هلال مطرح کرده است، با
سخنان ایشان در بحث قضا و اجتهاد و تقلید نوعی ناسازگاری دارد.
زیرا در بحث رؤیت هلال، به روشنی بیان می کند که هیچ گونه دلیل معتبر
لفظی بر ثابت بودن مقام قضاء برای فقیه نداریم و برای ثابت کردن آن از قاعده
بایستگی حفظ نظام و قاعده قدر متیقن استفاده کرده است.

در حالی که در چند مورد از بحث اجتهاد و تقلید، به روشنی می‌گوید: از اخبار معتبر استفاده می‌شود که فقیه دو منصب دارد:

۱. افتاء.

۲. قضاء.

و از دلیلهای لفظی قضاء، به دو روایت ابی‌خدیجه اشاره می‌کند و هر دو را از نظر سندی صحیح می‌شناسد.

«نعم استفاد من الاخبار المعتمره ان للفقیه ولایة فی موردین و هما الفتوی والقضاء»^{۶۷}

بله، از روایات معتبر استفاده می‌شود که فقیه دو پایه و پایگاه دارد: فتوا و قضا.

و نیز پس از بحث درباره دلیلهای ولایت فقیه و نپذیرفتن دلالت روایات بر ولایت مطلقه فقیه، از دو روایت صحیح ابی‌خدیجه یاد می‌کند و می‌نویسد:

«و هما یدلان علی نصب الفقیه للقضاء»^{۶۸}

آن دو (روایت صحیح ابی‌خدیجه) دلالت دارند که فقیه برای مقام قضاء از جانب ائمه (ع) گمارده شده است.

شماری دیگر از فقهای معاصر و نیز بسیاری از شارحان مکاسب، ضعف سندی و یا دلال اخبار را به روشنی یادآور شده‌اند و در نتیجه روایاتی را در ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه ناتمام و ناتوان دانسته‌اند.^{۶۹}

و در میان فقیهان پیشین، محقق اردبیلی نیز به روشنی سستی سند این روایات را یادآور شده، هر چند مضمون و معنای آنها را برابر با قواعد و روایات ائمه (ع) دانسته است.

وی در بحث دوران بودن (نفوذ) قضای فقیه کامل و دارای تمامی ویژگیها در زمان غیبت، پس از استدلال به اجماع و اشاره به قاعده بایستگی از بین بردن هرج و مرج و بایستگی حفظ نظام درباره روایات می‌نویسد:

«... و ان لم یکن سندها معتبراً علی ما عرفت، الا ان مضمونها

موافق للعقل و کلامهم و قواعدهم المقررة. ۷۰۴

هر چند سند روایات معتبر نیست و لکن مضمون آنها برابر با حکم عقل و روایات قاعده‌ها و ترازهای شناخته شده امامان(ع) است.

ج. شماری از فقیهان در بحث از روایات باب، راه سومی را برگزیده‌اند، اینان، نه حکم به اعتبار و حجت بودن صد درصد کرده و نه حجت بودن و اعتبار آنها را رد کرده‌اند، بلکه از تمامی روایات باب، ادعای تواتر اجمالی کرده و نوشته‌اند: هر چند تک تک روایات، شاید ضعف سندی و یا ایراد دلالتی داشته باشند، لکن با توجه به فراوانی روایات، علم اجمالی پیدا می‌شود که پاره‌ای از این روایات، از پیامبر و ائمه صادر شده‌اند. بویژه اگر توجه داشته باشیم که در این گونه امور که بیان برتری عالمان است، انگیزه جعل روایات و یا تقیه و ترس و مانند آن که نتیجه اش خلاف واقع است، وجود ندارد.

امام خمینی، با این که در استدلال و برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، راه ویژه‌ای را پیموده که با روش دیگر فقیهان فرق دارد و تمسک به روایات را در درجه دوم و سوم اهمیت قرار داده و در بعضی اظهار نظرهای خود از روایات در حد تأیید مطلب یاد کرده است و نه بیش تر، با این حال، در پاره‌ای از نوشته‌های خود، برای روایات اعتبار فقهی قائل شده و به عنوان مدرک معتبر شرعی به آنها استدلال کرده و با نظر به ایرادها و اشکالهایی که از نظر سند و یا دلالت بر روایات شده است، می‌نویسد:

«والخداشدة فی کل واحد منها سنداً او دلالة ممکنة لکن

مجموعها يجعل الفقیه العادل قدر المتیقن كما ذکرنا. ۷۱۴

اگر چه نسبت به هر یک از روایات شاید اشکال سندی یا دلالتی بشود، لکن تمام این روایات، روی هم رفته، فقیه عادل را قدر متیقن برای حکومت قرار می‌دهد.

امام خمینی، در بحث ولایت فقیه که به فارسی سامان یافته و نیز در کتاب

بیع، پس از آن که اصل اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه را از مباحث ضروری فقهی می‌داند و بی‌نیاز از اقامه دلیل و برهان، می‌نویسد:

«ومع ذلك دلت عليها بهذا المعنى الواسع روايات .»^{۷۲}

با این که ولایت فقیه یک مطلب ضروری است، روایات بر ولایت فقیه به همین معنای گسترده و [مطلقه] دلالت دارند.

د. شیخ انصاری در بررسی روایات باب، به تفصیل گراییده و می‌نویسد: دلالت روایات بر ولایت مطلقه فقیه بسیار دشوار است و اما دلالت آنها، بویژه مقبوله عمر ابن حنظله و مشهوره ابی خدیجه و توقیع شریف امام عصر (ع) بر ولایت فقیه نسبت به امور حسبیه پذیرفتنی است:

«أما الولاية على الوجه الاوّل اعنى استقلاله في التصرف . فلم يثبت بعموم ، عدا ما ربما يتخیل من اخبار وارده في شأن العلماء ... ولكن الانصاف بعد ملاحظة سياستها او صدرها او ذيلها يقتضى الجزم بأنها في مقام بيان وظيفتهم من حيث الاحكام الشرعية لا كونهم كالنبي والائمة ، صلوات الله عليهم ، في كونهم اولى الناس في اموالهم .»^{۷۳}

اما ولایت فقیه، به معنای نخست که استقلال در تصرف باشد، هیچ دلیل عامی بر آن قائم نشده است، به غیر از پاره‌ای از آنها، که گمان می‌شود دلالت بر ولایت مطلقه دارند، مانند اخباری که در باب برتری علما وارد شده ... و لکن انصاف آن است که با توجه به چگونگی بیان و صدور ذیل آن روایات، یقین حاصل می‌شود که این روایات، در مقام بیان وظیفه علماء از جهت بیان احکام شرعی و تبلیغ مسائل دینی است، نه آن که بسان پیامبر و ائمه (ع) بر مال مردم ولایت داشته باشد.

آن‌گاه برای ثابت کردن ولایت فقیه در امور حسبیه، به مقبوله ابن حنظله و

به حدیث: مجاری الامور بید العلماء و توفیع شریف استدلال و استناد می کند و می نویسد:

«وَأَمَّا وَجُوبُ الرَّجُوعِ إِلَى الْفَقِيهِ فِي الْأُمُورِ الْمَذْكُورَةِ فَيَدُلُّ عَلَيْهِ مِضَافًا إِلَى مَا يَسْتَفَادُ مِنْ جَعَلِهِ حَاكِمًا كَمَا فِي مَقْبُولَةِ ابْنِ حَنْظَلَةَ... وَالْيَاقُوتِيُّ مَا تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِهِ (ع): «مَجَارِي الْأُمُورِ يَبِيدُ الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ. التَّوْفِيعُ الْمَرْوِيُّ فِي أَكْمَالِ الدِّينِ»^{۷۴}

وَأَمَّا دَلِيلُ وَاجِبِ بُودَنِ رَجُوعٍ بِهِ فَقِيهِ فِي أُمُورِ حُسَيْنِيَّةٍ، عِبَارَتٌ اسْتَفَادَتْ مِنْ رِوَايَةِ ابْنِ حَنْظَلَةَ، حَدِيثِ مَجَارِي الْأُمُورِ وَتَوْفِيعِ شَرِيفٍ.

خلاصه نظر شیخ

الف. از مجموع این روایات روی هم رفته، بویژه مقبوله، مشهور و توفیع استفاده می شود که دو پایه و پایگاه افتاء و قضاء برای فقها ثابت و استوار است.

ب. ولایت فقیه بر امور حسبیه نیز، پذیرفته و ثابت است.

ج. و اما ثابت کردن ولایت مطلقه با این روایات، بسیار دشوار است.

نکته شایان دقت در کلام شیخ: شیخ می نویسد: از این راه و با این روایات، ثابت کردن ولایت مطلقه، بسیار دشوار است، بنابراین، شاید غیر از روایات راه دیگری وجود داشته باشد و افزون بر آن دلالت روایات را نیز، صد درصد و از روی یقین، نفی نکرده، بلکه دوبار تکرار کرده است: دونه خراط القتاد. و با دقت در این عبارت، روشن می شود که نسبت نفی ولایت مطلقه فقیه به شیخ انصاری، جای درنگ و اشکال است.

نتیجه بحث: ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، به استناد روایات، به گونه ای که با مبانی رجالی و برداشتهای اجتهادی همه فقهاء سازگار باشد، بسیار دشوار است.

و اما رد کردن ولایت مطلقه و یا اشکال در اثبات آن، به لحاظ ناتمامی و

ناتوانی روایات، هیچ گاه به معنای انکار ولایت مطلقه فقیه، نیست؛ زیرا با فرض بی اعتباری روایات، برای ثابت کردن مسأله، راه‌ها و روشهای شناخته شده فقهی دیگری وجود دارد و بسیاری از فقیهان، پس از بحث از ناتمامی روایات، برای ثابت کردن ولایت فقیه، به جست‌وجوی راههای دیگری پرداخته‌اند.

و در این بیان، به نظر می‌رسد امام خمینی، با ژرف‌اندیشی و روشن بینی خاص فقهی و اصولی، دست به ابتکار تازه‌ای زده است. با قطع نظر از اعتبار و بی اعتباری روایات، در درجه نخست روش ویژه‌ای به نام: ضرورت فقه، مزاق شریعت و روح کلی حاکم بر احکام الهی را، که مقدمات دلیل عقلی بشمارند، دلیل اساسی قرار داده و با این روش ولایت مطلقه فقیه را در ردیف مسائل ضروری بایسته، بی‌گفت‌وگو و روشن فقه قلم داد کرده است که بر فرض بی اعتباری روایات، به اصل ولایت مطلقه فقیه، هیچ خلل و اشکالی وارد نخواهد شد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

دلالت اقتضاء

همان گونه که روشن شد، استدلال به روایات از جهت مدلول لفظی بر ولایت مطلقه فقیه بسیار دشوار است، لکن با توجه به مطلب دیگری که به اصطلاح اصولی، دلالت اقتضاء نامیده می‌شود، شاید بتوان مدعی را ثابت کرد.

اگر پذیرفتیم که ثابت بودن دو پایه و پایگاه افتاء و قضاء به استناد روایات، اجماع و ضرورت، برای فقیه خدشه‌ناپذیر بی‌گفت‌وگو و روشن است، باید به ثابت بودن پایه و پایگاه ولایت مطلقه نیز باور داشته باشیم، در غیر این صورت، گمان و شبهه لغو بودن مطرح است. شرح سخن: واجب بودن فتوا و بیان احکام الهی، یعنی رسالت ارشاد و تبلیغ و همچنین واجب بودن داوری در میان مردم، برای اجرا و پیاده کردن است.

و یک چنین ملازمه عقلی بین مقام ارشاد و تبلیغ و مقام اجرا و برابر سازی با دقت روشن می شود. چنانکه در دانش اصول، به آیه کتمان و آیه سؤال، بر حجت بودن خبر واحد استدلال کرده اند: اگر کتمان حقائق حرام باشد پس اظهار آنها واجب است و اگر بیان راستیها و درستیهای دینی بر علمای دین واجب باشد، پذیرش سخن آنان بر مردم واجب می شود. و نیز اگر پرسش مسائل دینی از عالمان واجب است، پذیرش و عمل به پاسخ آنان نیز واجب خواهد بود؛ زیرا اگر بیان حقیقتها و راستیها و درستیها و پاسخ به پرسشهای دینی واجب باشد اما پذیرش و عمل به گفته پاسخ دهندگان واجب نباشد، این دستور بیهوده خواهد بود.^{۷۵} به خاطر دور نگهداشتن فرمان الهی از بیهودگی، عقل به دلالت اقتضاء، حکم به ملازمه خواهد کرد. با قطع نظر از درستی و نادرستی این استدلال در باب حجیت خبر واحد.

استفاده از دلالت اقتضاء و ثابت کردن وابستگی و همراهی عقلی بین مقام افتاء و قضاء با منصب ولایت در بحث مورد نظر ما، در خور توجه و بررسی است.

آیا این همه توجه شارع مقدس به بیان و تبلیغ احکام اسلام و بایستگی وجود سازمانهای قضایی در جامعه اسلامی، تنها برای آگاهی مردم و یا برای حفظ احکام از کهنگی و فراموشی و اتمام حجت است؟ آیا همه این احکام، ویژه دوران حضور معصوم است و در تمام دوران دراز غیبت، که خدا می داند تا چه زمانی ادامه پیدا کند، اجرای آنها لازم نیست؟ روشن است که پذیرفتن تعطیلی احکام و گردن نهادن به آن در زمان غیبت، با روح اسلام و فلسفه احکام و اطلاق و عموم آیات و روایات ناسازگار است و در پی دارنده هرج و مرج و از هم گسیختگی نظام و یا پذیرش حکومت ستم پیشگان که هیچ کدام پذیرفته نیست.

بنابراین، لازمه عقلی ولایت بر افتاء و قضاء، داشتن ولایت بر برابر سازی و اجراست؛ زیرا پس از بیان و تبلیغ احکام، داوری و دادن حکم، اگر مردم، به هر دلیل، حاضر به عمل و پای بندی به آن نباشند، فایده ای نخواهد داشت و

فرمان نارسا و ناتمام خواهد بود. باید فقیه از قدرت حکومتی بر خوردار باشد، تا حاکمیت و جریان صحیح احکام و قضای الهی در جامعه پشتوانه اجرایی داشته باشد. در غیر این صورت، باید پذیرفت که اسلام خواهان جریان حدود، آیینها و سیاستهای اسلامی و اجتماعی نیست!

استدلال به اجماع

در گفته ها و نوشته های شماری از فقیهان برای استوار ساختن ولایت مطلقه فقیه، به اجماع تمسک شده است. برای روشن شدن قدر و قیمت این اجماع و مقدار و شعاع دلالت آن، نخست به نقل فرازهایی از دیدگاهها می پردازیم.

۱. محقق اردبیلی در بحث قضاء مجمع الفوائد والبرهان، پس از آن که ثابت بودن مقام قضاء را برای فقیه در عصر غیبت اجماعی می داند، بر ضرورت آن به قاعده بایستگی حفظ نظام جلوگیری از هرج و مرج در جامعه استدلال می کند:

«فیکون الفقیه حال الغیبة حاکماً مستقلاً»

نعم ینبغی الاستفسار عن دلیل کونه حاکماً علی الاطلاق وعن رجوع جمیع ما یرجع الیه علیه السلام الیه کما هو المقرر عندهم فیمکن ان یقال: دلیلہ الاجماع او لزوم اختلال نظم النوع والحرج والضیق المنفیین عقلاً و نقلاً و بهذا اثبت البعض وجوب نصب النبی و الامام علیه السلام فتأمل. ۷۶

با توجه به وجود اجماع و قاعده لزوم حفظ نظام و جلوگیری از هرج و مرج در زندگی اجتماعی ثابت می شود که فقیه در دوران غیبت امام زمان، استقلال در قضاوت دارد.

بله، سزاوار است پرسیده شود از این که آیا فقیه، به گونه طلق، دارای پایه و پایگاه حکومت است؟ و پرسش شود از این آیا هر آنچه را به امام معصوم باید ارجاع داد، می توان به فقیه

ارجاع داد و اختیار فقیه بسان اختیار امام معصوم است، همان گونه که چنین ولایتی برای فقیه، در نزد فقیهان ثابت شده؟ یا آن که قلمرو ولایت فقیه، به آن گسترده‌گی نیست؟

بنابراین، امکان دارد گفته شود: به دلیل اجماع قاعده لزوم، جلوگیری از نابسامانی نظام اجتماعی و برداشتن تنگناهای اجتماعی از زندگی مردم، ولایت مطلقه فقیه ثابت می‌شود، همان گونه که شماری از عالمان، با تمسک به همین قاعده عقلی حفظ نظام، ضرورت وجود پیامبر و امام را ثابت کرده‌اند.

۲. محقق کرکی در بحث نماز جمعه درباره قلمرو ولایت فقیه می‌نویسد:

«اتفق اصحابنا علی ان الفقیه العادل الامین الجامع لشرائط الفتوی المعبر عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیة. نائب من قبل الامام (ع) فی حال الغیبة فی جمیع ما للنیابة فیه مدخل. ۷۷»

علمای شیعه، همگی بر این باورند که فقیه عادل امین، دارای همه زمینه‌ها و ویژگی‌های فتوی، که از او به مجتهد در احکام شرعی یاد می‌شود، نایب در زمان غیبت نماینده امام زمان (ع) است در تمامی عرصه‌هایی که می‌شود به نیابت کاری انجام دهد.

این گونه سخنان از نظر علمی، همان ارزش اجماع را دارند. در سخن محقق کرکی، حوزه نمایندگی فقیه از سوی امام نیز روشن شده است: اداره امور سیاسی و اجتماعی، با تمامی اختیارهایی که حاکم بر اداره جامعه باید داشته باشد.

جمله فی جمیع ما للنیابة فیه مدخل، عبارت دیگر همان ولایت مطلقه فقیه است که امروزه، در کانون توجه اندیشه و ران و سیاسیون قرار دارد.

۳. ملا احمد فاضل نراقی، از کسانی است که با بیان روشن، برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، ادعای اجماع کرده است.

وی، پس از آن کارها و آنچه بر عهده حاکم دینی قرار دارد به طور کلی به دو بخش تقسیم می‌کند، در مورد ولایت مطلقه فقیه ابراز می‌دارد: تمامی اختیاراتی که برای پیامبر و امام به عنوان رهبر جامعه ثابت است، بی‌کم و کاست، برای فقیه نیز ثابت است، مگر آن که در مورد خاص دلیل مانند اجماع و یا حدیث، قائم شود و از قلمرو ولایت فقیه بکاهد.

آن‌گاه در مقام اثبات این مدعی، در درجه نخست به اجماع و سپس به اخبار استدلال می‌جوید.^{۷۸}

سید میر عبدالفتاح حسینی مراغی نیز در کتاب عنوانین، به اجماع محصل و منقول تمسک کرده است.^{۷۹}

۴. صاحب جواهر در کتاب جواهر، جاهای بسیار، ولایت مطلقه فقیه را از بایسته‌ها و مقوله‌های بی‌گفت و گو و روشن فقه قلم داد کرده است و آن را نزد فقهای شیعه مطلب پذیرفته شده‌ای می‌داند.

در بحث زکات، بر عموم ولایت فقیه نسبت به احکام شرعی و گزاره‌های خارجی و هر آنچه با شریعت و اداره جامعه، به گونه‌ای در پیوند است، افزون بر استدلال به دلیلهای نیابت عامه، آن را اجماعی می‌داند و می‌نویسد:

«ويمكن تحصيل الاجماع عليه من الفقهاء فانهم لايزالون
 يذكرون ولايته في مقامات عديدة لادليل عليها سوى الاطلاق
 الذي ذكرناه.»^{۸۰}

امکان دارد از آرا و دیدگاههای فقهاء در بابهای گوناگون فقهی، بر عموم ولایت فقیه نسبت به احکام و موضوعات، اجماع حاصل شود؛ زیرا آنان، همواره، در بحثهای فقهی، ولایت فقیه را مطرح می‌کنند و به آن استناد می‌ورزند، بدون آن که دلیل ویژه‌ای جز اطلاق دلیلهای نیابت عامه داشته باشند.

۵. حاج شیخ محمد حسین محقق اصفهانی، با جداسازی ولایت پیامبر و

امام، از آن جهت که دارای مقام و پایگاه نبوت و امامت و خصیلت عصمت هستند، با ولایت آن بزرگواران از آن نظر که رهبر جامعه به شمار می آیند و بار دگر کردن جانشینی فقها از پیامبر و امام در ولایت مطلقه بر جان و مال مردم، نیابت عامه فقها را از پیامبر و امام در آنچه به اداره جامعه و امور سیاسی و اجتماعی مردم بستگی دارد، می پذیرد.

و نیز پس از مناقشه در ولایت فقیه بر اموری مانند تصرف در اراضی خراجیه و اوقاف عمومی و جمع آوری زکات، خمس و سرپرستی اموال بی سرپرست و یتیمان و دیوانگان، می نویسد:

«الآن ولاية الحاكم في كثير من تلك الموارد اجماعية وقد ارسلت في كلمات الاصحاب ارسال المسلمات بحيث يستدل بها لاعليها والله العالم.»^{۸۱}

هر چند بر ولایت فقیه در مورد اموال عمومی، اراضی خراجیه و مانند آن اشکال وارد شده و لکن ولایت فقیه در بسیاری از موارد یاد شده، اجماعی است و در سخنان فقهاء شیعه، این مقوله چنان بی گفتم و گور، روشن و یقینی انگاشته شده که نیازی به استدلال ندارد، بلکه بر خود این یقینی انگاشتن مسأله دلیل شمرده می شود.

نقد اجماع

تمسک به این گونه اجماعها برای ثابت کردن مقوله با اهمیتی بسان ولایت مطلقه فقیه، با توجه به چالشهای فقهی و علمی فراوانی که دارد، از چند جهت دشوار است:

۱. در این گونه اجماعها، گمان بر مدرکی بودن یا دست کم، احتمال آن که مدرکی باشند، می رود. ممکن است مدعیان اجماع، با نظر به روایات مسأله چنین ادعایی کرده باشند. بنابراین، خود مدرک اجماع؛ یعنی روایات را باید

بازبینی و مورد بررسی قرار داد و اجماع دلیل جداگانه ای به شمار نمی آید.

۲. ادعای اجماع نسبت به تمامی زوایای مسأله، مشکل است.

صاحب جواهر که خود از نظریه پردازان باورمندان راسخ ولایت مطلقه فقیه به شمار می رود، بر این نظر است که بحث ولایت فقیه از سخنان فقها، به خوبی تحریر و تقریر نشده که آیا ولایت فقیه در جاهای پذیرفته شده، از باب حسبه است، یا غیر آن و بنابراین که از باب حسبه باشد، دلیل پیش بودن آن بر ولایت عدول مؤمنان به چه چیزی است.

و بنابراین که از باب ولایت باشد، آیا از سوی خداوند متعال، به زبان امام گمارده شده، یا آن که فقیه، نائب و وکیل امام است و اگر نیابت از امام دارد، آیا ولایت او به طور مطلق است یا محدود؟^{۸۲} در هر حال، ادعای اجماع بر ولایت مطلقه فقیه با توجه به سخن صاحب جواهر، امر چندان آسانی به نظر نمی رسد.

۳. بر فرض پذیرش اجماع، دلیل لّبی است و اطلاق و عمومی در کار نیست تا نسبت به موارد شک و شبهه مورد تمسک قرار گیرد. از این روی، در دلیل لّبی مانند اجماع، به قدر متیقن، بسنده می شود و نسبت به زاید بر آن؛ یعنی موارد شک، به اصل و قاعده موجود در باب، بازگشت می شود. و قدر متیقن از ولایت فقیه همانا ولایت بر امور عامه و حسبه است، نه عام امور و در زاید بر آن دلیلی وجود ندارد، و به اصل ولایت نداشتن کسی بر کسی، تمسک می شود. از این روی، باریک اندیشان از فقها بر اصل ولایت فقیه فی الجمله، ادعای اجماع کرده اند نه بالجمله و به طور کلی و مطلق.

۴. نسبت اجماع و یا شهرت و یا اعتراف به ولایت مطلقه فقیه به شماری از فقیهان، مانند: سید جواد جبل عاملی در مفتاح الکرامه و شیخ اعظم انصاری در مکاسب و آقا جمال خوانساری در حاشیه شرح لمعه، ناتمام و ناشی از بی دقتی در سخنان این بزرگان است. اجماع مفتاح الکرامه، بر روان بودن قضای فقیه در عصر غیبت است و شهرت در کلام شیخ، ولایت فقیه بر امور حسبیه و امور عامه است و مورد اعتراف جمال المحققین نیز ناتمامی دلیلهای نیابت عامه

است، از جهت سند و دلالت.

بله، وی نوشته: معروف بین اصحاب ما آن شد که فقیهان کامل و دارای تمامی ویژگیهای بایسته، نائب امام هستند.^{۸۳}

استدلال بر عموم و اطلاق روایاتی که فقیه امامی به جای قاضیان عامه قرار داده شده اند.

از راههایی که برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه مورد استفاده قرار گرفته، روایاتی است که دلالت بر مقام قضاء برای فقیهان می کنند. در این روایات فقیه امامی کامل و دارای تمامی ویژگیهای بایسته، در برابر قاضیان اهل خلاف قرار داده شده اند و از آن روی که قاضیان دستگاه ستم، که دادخواهی نزد آنان نارواست، دارای حوزه و قلمرو اختیار گسترده اند، مانند: سرپرستی امور حسبه و حکم به دیده شدن هلال، پس فقیه امامی که به جای او قرار داده شده و مقامی بسان مقام او، در نظر گرفته شده، باید از آزادی در گزینش و به کار بستن قدرت، بسان قاضیان اهل خلاف، برخوردار باشد.^{۸۴}

آقا سید محسن حکیم، در مسأله اعتبار حکم حاکم در باب هلال ماه پس از وارد ساختن خدشه به استدلال کسانی که بر اساس اطلاق و عموم پاره ای از روایات، حکم حاکم به رؤیت هلال را معتبر دانسته و ردّ و مخالفت با حکم وی را به مانند ردّ حکم انگاشته اند به شیوه دیگری بر اعتبار حکم حاکم استدلال می کند و می نویسد:

«ويمكن الاستدلال له بما ورد في مقبولة ابن حنظله من قوله (ع) ينظران من كان منكم ممن قد روي حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا و عرف احكامنا. فليرضوا به حكماً. فاني قد جعلته عليكم حاكماً.

و قوله، في خبر ابي خديجة: اجعلوا بينكم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا فاني قد جعلته عليكم قاضياً. فان مقتضى اطلاق التنزيل ترتيب جميع وظائف القضاة والحكام و منها

الحکم بالهلال فانه لا ینبغی التوقف عن الجزم بأنه من وظائفهم
التي كانوا يتولونها ...

فانه اذا صح له الحكم به وجب ترتيب الأثر علیه لما دل علی
وجوب قبوله وحرمة رده. ۸۵

امکان دارد برای ثابت کردن اعتبار حکم حاکم در باب هلال
ماه، به مقبوله ابن حنظله و روایت ابی خدیجه استدلال شود؛
زیرا در این دو روایت، شخص آشنای به احکام اسلامی آشنای
به حلال و حرام خدا؛ یعنی فقیه، به عنوان قاضی و حاکم
شناسانده شده است.

قاضی و حاکم، وظیفه‌هایی دارد، مانند داوری بین مردم، و
گماردن سرپرست برای مالها و ثروت‌های بی سرپرست ... و
اداره امور جامعه و از جمله حکم به هلال ماه.

بنابراین فقیه کامل و دارای ویژگی‌های بایسته، در این دو روایت
به عنوان قاضی معرفی شده و قید نشده که در کدام یک از
وظیفه‌ها و اختیارها، مانند قاضی است، پس معلوم می‌شود
همه کارها و وظیفه‌های قاضی مقصود است.

و در نتیجه اگر فقیه حکم به هلال ماه کرد، باید حکم او
پذیرفته شود؛ زیرا سرپیچی از فرمان او حرام و بمانند سرپیچی
از فرمان امام معصوم است.

برای بهتر روشن شدن معنای سخن آقای حکیم، سزاوار است که در محتوای
مقبوله و مشهوره دقت شود که امام (ع) پیروان خود را از دادخواهی پیش قاضیان و
حاکمان مخالف اهل بیت (ع) بازداشته و به آنان دستور داده به قاضیان پیرو
اهل بیت مراجعه کنند. روشن است که قاضی اهل خلاف در تمام شؤون مردم
دخالت می‌کرده، از داوری و پایان دادن به درگیریها و دشمنیها تا گماردن قیّم و
سرپرست برای کودکان و اموال بی سرپرست و اعلام آغاز ماه. حال اگر امام (ع)

دوستانش را از دادخواهی پیش قاضیان دستگاه ستم باز دارد و قاضی امامی را مرجع مردم معرفی کند و برای او ولایت در امور مردم اعتبار نکند، کار مردم سامان نمی یابد نتیجه سخن: اگر فقیه کامل و دارای تمامی ویژگیهای بایسته، به حکم روایات به قضاوت بین مردم گمارده شده است، باید دارای ولایت مطلقه نیز باشد که در تمامی امور اجتماعی، مردم به او پناه برند و او حق ولایت و دخالت در همه شؤون اجتماعی مردم داشته باشد و پیروی از او بر مردم واجب باشد و در غیر این انگاره، مشکل اجتماعی، سیاسی و قضائی مردم حل نخواهد شد. پس باورمندی به مقام قضاء برای فقیه، ناگزیر قبول ولایت مطلقه فقیه را در پی دارد، ولایت از شؤون قضاوت است. با ثابت شدن قضاوت که ضروری و اجماعی است، ولایت مطلقه نیز ثابت خواهد شد.

مناقشه سخن مرحوم حکیم:

قضاوت با ولایت دو مقوله جدای از یکدیگرند. موضوع و مورد قضاوت، پدید آمدن درگیری و دشمنی بین دو شخص، دادخواهی در نزد قاضی و داوری وی، برابر معیارهای شناخته شده شرعی و فقهی برای پایان دادن به درگیری آنان است. و اما قلمرو ولایت دخالت و دست یازی یک جانبه از سوی والی در سامان و سازمان دهی امور اجتماعی مردم است، خواه در حوزه امور عامه و حسیبه یا در گستره همه مصالح عمومی و اجتماعی مردم.

بنابراین، مقام ولایت و سرپرستی، نسبت به امور اجتماعی از شؤون بایسته های شرعی، عقلی و یا عرفی قضاوت به شمار نمی آید، تا آن که اگر بنا به ضرورت فقه یا اجماع و یا روایات، مقام قضا برای فقیه ثابت شد، مقام ولایت نیز برای او ثابت و استوار باشد.

هر یک از دو مقام قضاء و ولایت امر اعتباری قرار دادیند که پیش از این وجود نداشته اند و ثابت کردن هر یک برای فقیه، نیاز به جعل و دلیل معتبر جداگانه ای دارد.

روشن است، مورد نفی، پیوستگی و لازم و ملزومی شرعی، عقلی و یا عرفی و عادی این دو پدیده است. و نپذیرفتن و رد کردن وابستگی و پیوستگی بین قضاوت و ولایت، هیچ گاه به معنای ثابت کردن ناسازگاری بین آن دو نیست. بنابراین ممکن است یک شخص هم دارای مقام قضا باشد و هم صاحب ولایت، لکن با دو جعل و دو دلیل معتبر مستقل و یا یک جعل و یک دلیل فراگیری که در آن به روشنی بیان شده باشد: فقیه هر دو مقام را دارد. از این روی، گاهی شخص قاضی گمارده شده است، ولی والی نیست و گاهی هم قاضی است و هم والی.

میرزای نائینی، به ناوابستگی قضاء با ولایت به روشنی اشاره کرده ۸۶ و شاگرد او، آقای خوبی، پس از بیان دیدگاه آقای حکیم، به نقد و رد آنها پرداخته و نوشته است:

«فدعوی ان الولاية من شئون القضاء عرفاً ممنوعة ثباتاً. بل الصحيح انهما امران و يتعلق الجعل بكل منهما مستقلاً». ۸۷

ادعای این که از نظر عرفی ولایت از شئون قضاوت شمرده می شود، به طور جزم ممنوع و باطل است. بلکه درست آن است که ولایت و قضاوت دو مفهوم و پدیده جدای از یکدیگرند و ثابت کردن هر یک نیازمند به جعل و اعتبار مستقلی است.

و اما باز داشتن شیعیان از دادخواهی پیش قاضیان عامه و امر به دادخواهی در نزد فقهای اهل بیت، به عنوان قاضی، دلیل آن نیست که حوزه کاری و قلمرو اختیار آنان بسان قاضیان عامه گسترده است.

زیرا اگر قاضیان عامی مذهبی افزون بر داوری بین مردم برای پایان دادن به درگیریها شکایتها و در حوزه امور اجتماعی، مانند: گماردن سرپرست برای کودکان بی سرپرست، نگهداری از اموال عمومی، موقوفه ها، اعلام آغاز ماه و ... نقش ولایی داشته اند.

آنان به جعلی دارای مقام قضا و به جعل دیگری دارای مقام ولایت بوده اند؛ از این روی شماری، تنها برای پُست قضاء گمارده شده بوده اند و حق ولایت و دخالت در غیر دادخواهیها را نداشتند. دیگر این که اگر آنان در چنین حوزه گسترده ای ولایت داشته اند، دلیل نمی شود که از نگاه شرع، ولایت از شؤون قضاوت باشد؛ زیرا امکان دارد جمع بین اختیارات قاضی و والی در مذهب آنان از بدعتها و خلاف شرعهایی باشد که انجام داده اند. عمل آنها کشف کننده وابستگی شرعی ولایت با قضاوت نیست.^{۸۸}

آقای خوئی با اشاره به بخش دیگر استدلال آقای حکیم می نویسد:

«و اما عدم ارتفاع الحاجة عن اصحابهم (ع) فیما اذا كان الفقیه قاضياً فحسب ولم یکن له الولاية علی بقية الجهات. فقیه: ان هذه المناقشة انما تتم فیما اذا لم یتمکن الفقیه المنسوب قاضياً شرعاً من التصرف فی تلك الجهات ابدأً.

و اما لو جاز له ان یتصدی لها - لا من باب الولاية - بل من باب الحسبة. فلا تبقى لاصحابهم آية حاجة فی الترافع او الی الرجوع الی قضاة الجور و معه یصح النهی عن رجوعهم الی القضاة.^{۸۹}

اشکال بر آورده نشدن نیازها و بست و گشاد کارهای پیروان امام (ع) اگر فقیه دارای ویژگیهایی بایسته، تنها به مقام قضاوت گمارده شده باشد، در انگاره ای وارد است که فقیه به هیچ روی نتواند به ساماندهی و اداره امور بایسته و مورد نیاز مردم پردازد و اما اگر حق ساماندهی امور مردم را داشته باشد ولیکن نه از باب ولایت، بلکه از باب حسبه و ضرورت، دیگر هیچ نیازی از پیروان امام بی پاسخ نمی ماند و نیازی به دادخواهی در نزد قاضیان ستم پیدا نمی کنند. و خود قاضی گمارده شده از سوی امام، به تمام نیازها پاسخ گو خواهد

بود. بنابراین، امام می‌تواند از دادخواهی نزد قاضی دستگاه ستم جلوگیری کند و به قاضی قانونی و شرعی؛ یعنی فقیه دارای ویژگیهای بایسته، بازگشت دهد.

و اما این که آقای حکیم نوشته: اگر بنا باشد که حکم به هلال ماه، در حوزة اختیار و صلاحیت قاضی باشد، اگر فقیه حکم کرد ترتیب اثر دادن به حکم او واجب است؛ زیرا پذیرش رأی او واجب و ردّ رأی او حرام و در همین جا، به ذیل مقبوله ابن حنظله: «وعلینا ردّ، والرّاد علینا، الرّاد علی الله؛ و هو علی حد الشّرك بالله» اشاره می‌کند. خود وی در نقد و ردّ دیدگاه صاحب جواهر و شیخ انصاری، که برای واجب بودن پرداخت زکات بر فقیه در صورتی که بخواهد، به همین روایت ابن حنظله استدلال کرده اند. می‌نویسد:

«و فیہ انّ مورد الردّ المحرم -الذی هو بمنزلة الردّ علی الله تعالی- هو الحکم فی الخصومة فلا یعمّ المقام.»^{۹۰}

اشکال نظریه صاحب جواهر و شیخ انصاری: واجب بودن پرداخت زکات به فقیه، آن است که: حرام بودن مخالفت و ردّ فقیه، ویژه داوری بین مردم در حل اختلافهاست و این حکم، در بر نمی‌گیرد درخواست فقیه را هنگام خواستن زکات.

بنابراین، تمسک به دلیلهایی که مقام قضاء را برای فقیه پا برجای می‌کنند، پیوندی با مقوله ولایت مطلقه فقیه ندارد و نمی‌توان آن دلیلهای را برای ثابت کردن این مقام برای فقیه، به کار برد؛ زیرا هیچ‌گونه وابستگی و پیوندی بین مقام قضاوت با مقام ولایت وجود ندارد.

و ضروری و اجماعی بودن مقام قضاء برای فقیه، دلیل ولایت مطلقه فقیه نمی‌تواند باشد، مگر بنا به دلالت اقتضاء که در پایان بحث از روایات، مورد بحث قرار گرفت و دلالت اقتضاء غیر از آن چیزی است که این جا ادعا شده است.

با دقت در آنچه گفته شد، اشتباه شماری از نویسندگان که باورمندان به مقام قضاء برای فقیه را^{۹۱}، از باورمندان به مقام ولایت دانسته‌اند، روشن می‌شود.

ولایت حسبه

یکی از راههای شیوه‌های استدلال بر ولایت مطلقه فقیه، استفاده از ولایت حسبه است.

همان‌گونه که در بحث شؤن فقیه اشاره شد، اصل ولایت فقهاء بر امور حسبه، از مسائل خدشه‌ناپذیر و بی‌گفت‌وگو و اجماعی فقه است؛ اما چگونگی دلالت ولایت حسبه بر ولایت مطلقه و بررسی اندیشه‌ها در این مسأله، نیاز به پژوهش و کندوکاو درباره‌ی جستارهایی است که به اندازه‌ی نیاز در اینجا مطرح می‌شود.

۱. در لغت‌نامه‌ها برای حسبه چند معنی ذکر شده که سازگارترین آنها با این بحث، همان حسن تدبیر سازماندهی و مدیریت عالی است.
احمد بن فارس بن ذکریا در معجم مقاییس اللغه می‌نویسد:

«فلان حسن الحسبه بالامر اذا كان حسن التدبير وليس من احتسابه الاجر.»

و هذا ايضاً من الباب لانه اذا كان حسن التدبير للامر كان عالماً بعداد كل شيء و موضعه من الرأي والصواب.^{۹۲}

فلانی حسن حسبه به کاری دارد؛ یعنی دارای تدبیر نیک است و حسبه در این کاربرد به معنای اندوختن ثواب نیست. اصل معنای حسبه، همان دوراندیشی و حسابگری است. و شخصی که تدبیر نیکو و قدرت سازماندهی دارد، فرد دوراندیش و حسابگری است که روی حساب و دقت، هر چیزی را در محل مناسب خود قرار می‌دهد.

همین معنی را راغب اصفهانی در مفردات از اصمعی حکایت کرده و ابن منظور در لسان العرب، بدان به روشنی پرداخته است.^{۹۳}
بنابراین، معنای سازوار با بحث ولایت بر امور حسبه، همان حسابگری و

دوراندیشی سازماندهی نظارت، کنترل و در نتیجه مدیریت و سرپرستی است. موارد کاربرد آن در سخنان فقهاء و نیز در دو کتاب ویژه حسبیه: الاحکام السلطانیة ماوردی و معالم القربه ابن اخوه، شاهد بر اراده همین معناست. ۹۴

مُحتسب البلد، به معنای مدیر شهر است.

۲. در آیات و روایات واژه حسبیه به کار نرفته است، تا به بیان معنای شرعی آن پردازیم، لکن در اصطلاح فقیهان، معنی و تعریف ویژه ای برای آن یاد شده است:

«ان کل فعل یتعلق بامور العباد فی دینهم او دنیاهم. ولابد من الاتیان به ولا مفرّ منه. اما عقلاً او عادة من جهة توقف امور المعاد او المعاش... علیه و اناطة انتظام امور الدین او الدنیا به.

او شرعاً من جهة ورد امر به او اجماع او نفی ضرر او ضرار او عسر او حرج او فساد علی مسلم او دلیل آخر. فهو وظیفه الفقیه وله التصرف فیهِ و الاتیان به. ۹۵»

هرکاری که بسته به امر دین یا دنیای مردم باشد و انجام آن ناگزیر، خواه بایستگی و گریز ناپذیری انجام آن، به دلیل عقلی و یا به اقتضای عادت و عرف باشد، چنانکه اداره امور معنوی و اجتماعی و سازماندهی برنامه های دینی و دنیایی بر آن کار بستگی داشته باشد.

و یا آن که از نظر شرعی، به اقتضای دلیل اجتهادی، یا قیام اجماع و یا قاعده نفی ضرر و ضرار و عسر و حرج و یا لزوم جلوگیری از فساد بر مسلمانی و یا به هر دلیل دیگری، بایستگی آن کار ثابت شده باشد.

همه موارد یاد شده با تمام گستردگی در حوزه حسبیه قرار دارند و قیام اقدام به انجام آنها و ساماندهی آن امور، در حوزه و قلمرو کاری فقیه است.

شیخ انصاری در تعریف حسبیه می نویسد:

«کل معروف علم من الشارع ارادة وجوده فی الخارج». ۹۶

هر کار پسندیده ای که یقین به خشنودی شارع مقدس، در پیاده شدن آن در خارج به دست آید.

امام خمینی، در تعریف حسبه می نویسد:

«هی الّتی علم بعدم رضا الشارع الأقدس باهمالها». ۹۷

امور حسبیه، چیزهایی هستند که به دست آمده باشد شارع اقدس راضی به ترك آنها نیست.

در تعریف حسبه به اصطلاح فقهی، در سخنان فقیهان، چند نکته درخور دقت به چشم می خورد:

الف. حسبه، دارای یک مفهوم کلی است که با واژه کل آغاز و تعریف شده که امکان دارد دارای مصداقها و نمونه های گونه گونی باشد.

آنچه در نوشتار فقهی فقیهان بیان شده است، مانند: ولایت بر غیب، قُصْر و ... ذکر مصداق و بیان نمونه و مثال است، نه تعریف حسبه و نه بیان ویژه گرداندن حسبه به همین چند مورد.

حسبه عبارت است از:

«کل فعل یتعلّق بامور العباد، کل معروف علم من الشارع ارادة

وجوده والّتی علم بعدم رضا الشارع باهمالها.»

در تعریف یک مفهوم کلی، هیچ گاه فرد و مصداق در نظر گرفته نمی شود. در مقام تعریف کلی طبیعی و نوع گفته می شود: «الانسان حیوان ناطق» در مقام بیان نمونه و مصداق می گویند: انسان، مانند: زید، عمرو و بکر.

در بحث حسبه نیز، قضیه به همین گونه است:

«الحسبة کل فعل، کل معروف، الّتی علم و ...» و در مقام ذکر مصداق گفته می شود: مانند: ولایت بر غیب و قُصْر.

ولایت بر غیب و قُصْر، نه مفهوم حسبه است و نه نمونه ها و مصداقهای ویژه آن.

بله، اموری مانند ولایت بر غیب، قُصْر و غایب از نمونه‌ها و مصداق‌های موارد حسبه هستند، آن هم موارد بسیار جزئی و اندک آن.

ب: همان گونه که در بیان تعریف و مفهوم حسبه اشاره شد، حوزه آن بسیار فراخ‌تر و کلی‌تر از اموری است که به عنوان مثال در عبارات فقها ذکر شده‌اند.

هر عمل، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری که به حکم آیات، روایات، اجماع، قواعد دینی، روح اسلام و به حکم عقل و عادت و عرف، بایستگی آن به دست آمده باشد و شارع مقدس و خردمندان جامعه، خوشنود به ترك و فروگذاری آن نباشند و کوتاهی و یاترك و فروگذاری آن، از هم گسستگی نامنی، خسارت، زیان، هدر رفتن سرمایه‌ها، تباه شدن حقوق و آسیب دیدن کیان دین و ارزشهای اجتماعی و ... باشد داخل در قلمرو حسبه است و در هیچ حالی ترك آنها روانیست.

بنابراین، اصل تشکیل حکومت، اداره امور اجتماعی و مسائل سیاسی، مرزبانی، جلوگیری از به هدر رفتن و چپاول و غارت ثروتهای عمومی و سرمایه‌های ملی، مرزبانی از مرزهای عقیدتی و اخلاقی، پاسداری از فرهنگ و میراث دینی، رویارویی با تبلیغات ضداسلامی، فراهم سازی زمینه‌های کار برای مردم، توسعه و رفاه عمومی و ... از با اهمیت‌ترین مصداقها و نمونه‌های حسبه به شمار می‌آیند و باید کسی به عنوان رهبر جامعه، سرپرست آنها باشد.

ملا محسن فیض کاشانی که در دو اثر حدیثی و فقهی خود وافی و مفاتیح الشرائع، بحث از امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود و قضاء و تعزیرات را، زیر عنوان کتاب الحسبه مطرح کرده است، پس از شمارش نمونه‌های بسیار از امور حسبیه، مانند: جهاد، دفاع، قضاء، کمک بر نیکی، تقوا، بیان احکام الهی و فتوا، به گستردگی و توسعه حوزه حسبه اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«وسائر السياسات الدینیة من ضروریات الدین ... و لو تركت
لعطلت النبوة و اضمحلت الديانة و عمّت الفترة و فشت الضلالة»

و شاعت الجهالة و خرب البلاد و هلك العباد . نعوذ بالله من ذلك . ۹۸۴

واجب بودن جهاد و ... و اجرای همه سیاستهای دینی ، از بایستگیهای دین و هدف مهم بعثت پیامبران شمرده می شوند . اگر این امور ترك شوند و پیاده نشوند ، نبوت تعطیل ، دین تباه ، سستی فراگیر ، گمراهی رایج ، نادانی گسترده ، شهرها ویران و بندگان خدا نابود می شوند از چنین پیامدهای تلخ و غیر درخور جبرانی به خدا پناه می بریم .

بسیاری از فقیهان با توجه به تعریف و حقیقت حسبه ، حوزه آن را گسترانده و حکومت را ، با تمام کارهای ریز و درشت آن ، زیر چتر حسبه گنجانده اند و مورد غیب و قُصْر را در ساده ترین نمونه های حسبه به شمار آورده اند و اداره امور اجتماعی را از مهم ترین مصداقهای آن . دیدگاهها و نکته های روشنگرانه حضرات آقایان : میرزای نائینی در اثر فقهی ، سیاسی و اجتماعی خود : تنبیه الامه و تنزیه المله ، امام خمینی در بحث ولایت فقیه و میرزا جواد آقای تبریزی در ارشاد الطالب در این باب ، بسیار سودمند و راهگشا است .

کوتاه سخن آن که : امور حسبیه در بایستگیهای شرعی خلاصه نمی شود و چنانکه در سخنان فاضل نراقی ، ظاهر کلام فیض کاشانی ، شیخ انصاری ، میرزای نائینی و امام خمینی ، آمده است ، حوزه حسبه ، بایستگیهای شرعی ، عقلی و عادی و عرفی را دربر می گیرد .

از این روی ، نه تنها حفظ منافع ، بلکه بر آوردن مصالح جامعه : راه اجتماعی ، فراهم سازی زمینه رشد و تعالی فرهنگی ، اقتصادی و ... از قلمرو حسبه به شمار می آیند .

نادیده انگاشتن دلیلهای شرعی ، کدام خرد و عرف و عادت می پذیرد و اجازه می دهد که دستگاه حکومتی و سیستم مدیریت جامعه ، تنها نیازمندیهای جامعه را بر آورد و به آنها بسنده کند و در برابر مصالح عمومی و رفاه اجتماعی و

رشد و توسعه اقتصادی و فرهنگی، وظیفه و مسؤولیتی نداشته باشد و راضی به ترك و فروگذاری آنها باشد.

ج. در بحث فقهی حسبه، افزون بر آنچه مطرح شد، مباحث دیگری چون: پیشینه تاریخی و فقهی حسبه^{۹۹}، فرق امور حسبیه با واجبهای کفایی و اجتماعی و ناسانی ولایت بر امور عامه، باولایت بر عامه امور، دلیلهای ویژه بودن ولایت حسبه در فقیه کامل و همه ویژگیها را دارا و در نبود چنین شخصی، پذیرش ولایت عدول مؤمنین و مباحثی از این دست، در خور طرح و تحقیق است و به اندازه‌ای که در راستای بحث این مقاله قرار می‌گیرد، در لابه لای سخن، به پاره‌ای از پرسشهای یاد شده، پاسخ داده می‌شود.

در هر حال، وقت آن است که به چگونگی استدلال بر ولایت مطلقه از راه ولایت حسبه بپردازیم. شماری از فقیهان، دلیل حسبه را در عرض و ردیف دیگر دلیلهای ولایت مطلقه فقیه مورد استفاده و استدلال قرار داده و شماری به عنوان یک دلیل طولی و ترتیبی با آن برخورد کرده‌اند؛ یعنی، آن گاه به حسبه تمسک می‌شود که روایات و اجماع، رسا نباشند و به هدف نرسانند.

۱. امام خمینی، پس از استفاده از روش عقلی و استدلال به روایت برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، حسبه را تعریف می‌کند و با اشاره به حوزه گسترده آن، حفظ نظام، حفظ مرزها و جوانان و رویارویی با تبلیغات ضد اسلامی دشمنان را از آشکارترین مصداقها و نمونه‌های حسبه نام می‌برد. و دست‌یابی به این هدفهای بلند را در سایه تشکیل حکومت اسلامی می‌داند و سپس می‌نویسد:

«فمع الغرض عن ادلة الولاية لاشك في ان الفقهاء العدول هم القدر المتيقن. فلا بد من دخالة نظرهم ولزوم كون الحكومة باذنهم ومع فقدهم او عجزهم عن القيام بها. يجب ذلك على المسلمين العدول ولا بد من استئذانهم الفقيه لو كان.»^{۱۰۰}

با چشم‌پوشی از دلیلهای ولایت فقیه، بی‌گمان، تنها کسی که

به یقین، از نظر شارع شایستگی سرپرستی حکومت اسلامی را دارد، فقیه عادل است. بنابراین، دخالت فقیه و بایستگی اجازه او در تشکیل حکومت گریزناپذیر است و در نبود فقها و یا ناتوانی آنان، بر مسلمانان عادل واجب است که با اجازه از فقیه، در صورت امکان، به تشکیل حکومت اسلامی قیام کنند.

۲. از سخنان مرحوم میرزای نائینی در کتاب تنبیه الامة نیز، این مطلب به خوبی درخور استفاده است. میرزا در این اثر، معتقد به ولایت و نیابت عامه فقها بر اساس دلیلهای بوده، با این حال، یادآور شده: اگر ثابت نشد، از راه ولایت حسب می توان ثابت کرد.

«... از جمله قطعیات مذهب ما طائفه امامیه این است که در این عصر غیبت، علی مغیبه السلام، آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضاء شارع مقدس به اهمال آن حتی - در این زمینه - معلوم باشد. وظائف حسبیه نامیده و نیابت فقهاء عصر را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم. حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب.»^{۱۰۱}

این عبارت میرزای نائینی: «حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب» نشانگر گرایش اوست به ولایت مطلقه فقیه از راه دلیلهای نیابت عامه و این دلیلهای را تمام می داند و این دیدگاه از کتاب تنبیه الامة، بویژه بخش پایانی آن به خوبی درخور استفاده است.

در هر حال، مقصود ما از نقل این فراز، این بخش از سخن ایشان است:
«اگر از ادله نیابت عامه نیز صرف نظر کنیم، ولایت فقیه از باب حسب جزء قطعیات مذهب است.»

۳. آقای شیخ جواد تبریزی، پس از بحث و بررسی درباره روایات و اشاره روشن به ناتمامی آنها در دلالت بر ولایت مطلقه فقیه، از شیوه های دیگر برای

ثابت کردن مسأله استفاده کرده که یکی از آن شیوه‌ها، حسب است.

«لا ینبغی الریب فی ان تھیئة الامن للمؤمنین بحیث یكون بلادهم علی امن من کید الاشرار والکفار، من اهم مصالحهم والمعلوم وجوب المحافظة علیها. وان ذلك مطلوب للشارع فان تصدی شخص صالح لذلك بحیث یعلم برضاء الشارع بتصدیه. كما اذا كان فقیهاً عاملاً بصیراً او شخصاً صالحاً كذلك. مأذوناً من الفقیه العادل. فلا یجوز للغير تضعیفه والتصدی لاسقاطه عن القدرة حیث ان تضعیفه اضرار للمؤمنین و نقض للغرض المطلوب للشارع بل یجب علی الآخرين مساعدته وتمکینه فی تحصیل مهمهٔ ۱۰۲»

بی‌گمان فراهم سازی زمینه امنیت اجتماعی و برقراری آرامش در محیط زندگی مؤمنان از فتنه و خطر بدکاران و کافران، از با اهمیت ترین مصالح عمومی و اسلامی است.

روشن است که برقراری امنیت همه جانبه اجتماعی برای مسلمانان واجب است و مورد توجه و اهمیت شارع مقدس.

بنابراین اگر فرد شایسته ای به ساماندهی امور مسلمانان پردازد که یقین به خشنودی شارع درباره سرپرستی او داشته باشیم، مثل آن فقیه عادل و آشنای به مسائل سیاسی و اجتماعی یا شخص شایسته دیگری که از سوی فقیه عادل اجازه دارد، و سرپرستی امور اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی را بر عهده بگیرد. برای هیچ کس جایز نیست که به ناتوان کردن او و کارشکنی در حوزه حکومت او پردازد؛ زیرا این عمل زیان به مؤمنان و از بین بردن خواسته شارع مقدس است. بر همه واجب است او را در رسیدن هدفهایش یاری دهند.

بنابراین، روشن شد که از دید فقیهان نامبرده، با ناتمامی دلالت روایات و

اجماع بر ولایت مطلقه فقیه، نمی توان نتیجه گرفت که فقیه ولایت مطلقه ندارد.

چگونگی استدلال

با توجه به جستارهای بسیار و بیانه‌های گونه گونی که این گروه از فقیهان در چگونگی استناد و استدلال به ولایت حسبه، برای ثابت کردن ولایت مطلقه، مطرح کرده اند، اگر بخواهیم همه آن بیانه‌ها و عبارتها را نقل کنیم به درازا می کشد؛ از این روی به گزیده‌ای از استدلالها در این جا اشاره می کنیم:

یک سلسله مسائل سیاسی و امور اجتماعی با اهمیتی است که از شؤون حکومت و از وظیفه‌ها و کارهایی که رهبری جامعه به عهده دارد، به شمار می آیند. شارع مقدس، هیچ گاه و در هیچ حال و روزی، به واگذاردن و رها کردن آنها راضی نیست، از آن جمله:

۱. ارشاد و تبلیغ مردم، بیان احکام الهی، تعلیم و تربیت.
۲. پدید آوردن زمینه های سالم و مناسب برای رشد و تعالی و توسعه و ترقی.
۳. برقراری امنیت و آرامش همه جانبه.
۴. نگهداری از مرزها، جلوگیری از یورش دشمن، با ساماندهی توانهای جنگی و تواناسازی و گسترش صنایع نظامی و دفاعی.
۵. نگهداری از فرهنگ و میراث دین، عقائد، اخلاق و ارزشهای اجتماعی در برابر تبلیغات ضد اسلامی دشمنان.
۶. نگهداری و استفاده بهینه از ثروت‌های عمومی و سرمایه های ملی و جلوگیری از به هدر رفتن این منابع مالی، مانند: معادن، مراتع، جنگلها و ...
۷. نظارت و کنترل دقیق نسبت به واردات و صادرات.
۸. اجرای دقیق مجازاتها و کیفرهای اسلامی و برخورد قاطع و سنجیده با مجریان و اخلاطگران اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی.

۹. برقراری و یا قطع روابط بین المللی، امضاء تعهد نامه ها و پیمانهای دو یا چند جانبه سیاسی، اقتصادی و ...

۱۰. برآوردن نیازهای اجتماعی و رسیدگی به مسائل بهداشتی، درمانی، غذایی و ...

کوتاه سخن آن که: هر چیز که در یک جامعه به حکم عقل، شرع و یا عادت بایسته است و مورد نیاز و زندگی مادی و معنوی مردم به آن بستگی دارد و با این حال هر کس حق سرپرستی به عهده گرفتن آن را ندارد، باید کسی سرپرستی آن را به عهده بگیرد که به یقین، شارع مقدس راضی به حاکمیت و رهبری او است و کسی که به یقین شارع به حاکمیت او راضی است، فقیه عادل و آگاه و با تدبیر و با تقوا است.

مناقشه در استدلال به حسب

بر استدلال به حسب، برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، از چند جهت اشکال شده است:

۱. شماری با پذیرش اصل ولایت فقیه بر امور حسیه و اعتقاد به ویژه بودن ولایت برای فقیه و نفی ولایت از غیر فقیه، حتی از مؤمن کاردان، جز در انگاره اجازه و مصلحت اندیشی فقیه یا نبود فقیه، یادآور شده اند: بین عقیده به اصل ولایت فقیه بر امور حسیه و ویژه بودن ولایت در فقیه و پذیرش ولایت مطلقه فقیه از نوع ولایت پیامبر و ائمه (ع) هیچ بستگی و وابستگی وجود ندارد.

فقیه، تنها در قلمرو حسب که همان مقام بایستگیها و ناگزیریهاست، حق ولایت دارد. بنابراین، تجارت با مال کودک بی سرپرست و یا به ازدواج در آوردن دختر بچه بی سرپرست، اگر از روی ضرورت و ناچاری باشد، مثل آن که بخواهد مال یتیم را از نابود شدن نگهدارد و دختر بچه را از به فساد افتادن. در این فرض چنین ولایتی برای فقیه ثابت است.

و اما اگر تجارت با مال کودک به هدف سوددهی و سودرسانی به انگیزه

مصلحت اندیشی و رفاه و بهبود وضع زندگی وی باشد، از حوزه ولایت فقیه خارج است.

و همچنین حکم به هلال ماه، اقامه نماز جمعه، اجرای حدود و هر عمل دیگری که حاکم ناچار به انجام آن نیست و به مرز ناگزیری و ناچاری نرسیده است، و ترک آن، از هم گسیختگی نظام و هرج و مرج و یا تباه شدن حقی را در پی ندارد، و تنها براساس مصلحت اندیشی و بهبود وضع موجود بخواهد این کارها را انجام دهد، حق ندارد؛ زیرا انجام چنین کارهایی در حوزه اختیار ولایت مطلقه است که ویژه پیامبر (ص) و امام (ع) است و سریان دادن آن به فقیه، دلیل معتبری ندارد.

و فقیه بر این گونه امور از باب نیابت عامه و دلالت مطلقه حق دخالت ندارد، مگر آن که دلیل خاصی قائم شود که فقیه می تواند در چنین اموری، دست به کار شود. در مثل دلیل خاص اجتهادی، غیر از دلیلهای نیابت عامه، قائم شود که فقیه می تواند نماز جمعه بگذارد و یا حدود را اجرا کند و ...

روشن است ولایت فقیه بر اقامه جمعه، اجرای حدود، درخواست زکات و ... برابر دلیل خاص، غیر از سرپرستی و عهده داری این امور از باب نیابت عامه و دلالت مطلقه و یا از باب حسبیه است.

پاسخ به اشکال

اشکال بر دلیل حسبیه، از این گمان ناشی شده است که حسبیه را خلاصه کرده اند در یک سلسله بایستگیها و ناگزیرهای شرعی، فردی و جزئی، مانند نگهداری از اموال کودکان بی سرپرست، و دیوانگان و ... در حالی که برابر آنچه از نوشتار فقیهانی، مانند: فاضل نراقی، فیض کاشانی، شیخ انصاری و امام خمینی برداشت می شود، حسبیه هیچ گاه به این امور تعریف نشده، بلکه بر آنها برابر شده است و این امور، به عنوان نمونه مثال ذکر شده اند، نه به عنوان این که حسبیه ویژه همین نمونه هاست با توجه به نظر لغت شناسان و تعریف فقیهان،

حسبه عبارت است از: حسن مدیریت و نظارت بر حسن اجرای امور اجتماعی در یک حوزه بسیار گسترده از بایستگیهای شرعی، عقلی و عادی.

امور حسبیه، یعنی کارهایی که شارع مقدس و عقلای جامعه راضی به ترك آنها نیستند.

امور حسبیه، یعنی هر چیزی که ترك آن، از هم گسیختگی نظام، هرج و مرج، ناامنی، تباه شدن حقوق و هدر رفتن تواناییها و سرمایه ها و مانند آن را در پی دارد.

اگر بنا به نیازهای ناگزیر یک جامعه، لازم باشد خیابانی گسترش یابد و این کار همراه باشد با خراب کردن مسجد و یا منزل مسکونی شخصی، به گونه ای که اگر این مسجد و منزل، خراب نشوند و خیابان گسترده نشود، دهها مشکل شهری به وجود خواهد آمد حال اگر مالک راضی نشد، آیا می توان گردن نهاد که چون خراب کردن بدون خشنودی مالک، با قاعده: «الناس مسلطون علی اموالهم» و «لا یحل التصرف فی مال الغیر» و... ناسازگاری دارد، نباید دست به ترکیب آن زد و یا آن که شریعت و عقل و عقلا حکم می کنند: برای مصلحت مهم تر و همگانی تر، با پرداخت حق صاحب ملک، باید خیابان را گستراند و منزل غیر را خراب کرد. و در یک چنین جایی، آیا ضرورت اجتماعی که نادیده گرفتن آنها، سبب از هم گسستگی و پریشانی و آشفتگی زندگی شهری می شود، صدق نمی کند. و اگر بنا باشد در جامعه اسلامی، به چنین کارهایی دستور داده شود و برای آنها اجازه نامه صادر گردد، با بودن فقیه کامل و دارنده همه خصال، چه کسی جز فقیه می تواند سرپرستی این امور را بر عهده بگیرد.

آیا باور کردنی است که شارع مقدس، بر مال اندک کودک بی سرپرست، چنان اهمیت بدهد که در هیچ حال و روزی، به بی سرپرستی آن و از بین رفتن آن راضی نباشد، به سرمایه ها و ثروتهای عمومی جامعه، بی اعتنا باشد، هر کس خواست از آنها بهره ببرد و یا غارت و چپاول کند!

اگر در معنای حسبه و ملاک ناگزیرها و بایستگیها، دقت شود، به آسانی

ولایت مطلقه فقیه، یعنی برخورداری از حوزه اختیاری گسترده برای اداره حکومت و جامعه تأیید و پذیرفته خواهد شد.

حوزه حسبه، ناچارها و ناگزیرهاست ملاک ناگزیرها و ناچارها آن است که انجام ندادن آن، سبب آشفتگی و پریشانی نظام، هرج و مرج، ناامنی، تباه شدن حقوق، به هدر رفتن سرمایه ها و به خطر افتادن ارزشها باشد.

هرجا انجام ندادن کاری، چنین پیامدهایی داشته باشد که شرع و عقل و عقلا به آن راضی نمی شوند، قلمرو حسبه، به شمار می آید و از باب قدر متیقن، ولایت آن ویژه فقیه کامل و دارای ویژگیهای بایسته است. امام خمینی، مبارزه با تبلیغات ضد دین، مقابله با تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام، و تلاش برای جلوگیری از انحراف عقائد، اخلاق و تربیت جوانان را به عنوان مهم ترین نمونه ها و مصداقهای حسبه مطرح می کند.

آقای شیخ جواد تبریزی، برآوردن رفاه اجتماعی، فراهم سازی زمینه رشد و تعالی فرهنگی را در کنار برقراری امنیت و حفظ مرزهای کشور اسلامی، به عنوان امور حسبیه مطرح می کند او، در کتابهای فقهی خود، آن گاه که بحث از امور حسبیه، به میان آمده است، مصالح عمومی را جزء امور حسبیه بر شمرده است.

در نتیجه، با اندک دقتی معلوم می شود مصالح عمومی، خود جزء نیازهای ناگزیر و بایستگیهای پرهیز ناپذیرند. البته ناگزیرها و بایستگیهای عمومی و اجتماعی، نه فردی و شخصی.

روش عقلی

در چگونگی استدلال به عقل برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، روشها و نگرشهای گونه گونی وجود دارد. و دلیل حسبه، که به عنوان یکی از دلایلی ولایت مطلقه فقیه مورد بررسی قرار گرفت، خود، یک استدلال عقلانی است. فرق این دو روش در بخش پایانی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. از

آن جایی که از نگاه نگارنده، شاید مهم ترین دلیل ولایت مطلقه فقیه، روش عقلانی باشد، بایسته است پیش از پرداختن به چگونگی استدلال و بیان مقدمات و مبانی آن، یک بحث فشرده ای درباره جایگاه عقل در استنباط احکام مطرح شود و به چند نمونه از احکام شرعی که تنها به استناد حکم عقل بیان شده است اشاره کنیم، تا هر چه بهتر و بیش تر با سهم و نقش عقل خود در استنباط آشنا شویم.

جایگاه عقل در استنباط احکام

عقل از منابع و دلیلهای قطعی احکام شرعی به شمار می آید. در فقه ما، آن گاه که بحث از منابع و دلیلهای استنباط حکم مطرح می شود، در کنار کتاب، سنت و اجماع، از عقل به عنوان مدرک حکم یاد می شود. در سراسر بابهای فقه، بویژه در موارد برخورد ملاکها، مصالح و مفاسد، واجبهای مقدمی و نظامی و حکم به پیش داشتن اهم بر مهم، برازندگی و درخشش قضاوتهای عقلی، بیش تر به چشم می خورد. کم نیست مواردی که فقیهان فتوای قاطع روشن به حکمی داده اند، در حالی که هیچ مدرک نقلی از آیات، روایات و یا اجماع به دست نیامده است. وقتی بحث از مدرک آن حکم می شود، استناد به ضرورت، مذاق فقه و حکم عقل می کنند.

شهید مطهری در این باره می نویسد:

«... در فقه خودمان، مواردی داریم که فقهاء ما به طور جزم، به لزوم و وجوب چیزی فتوا داده اند، فقط به دلیل درک ضرورت و اهمیت موضوع.»

یعنی با این که دلیل نقلی از آیه و حدیث، به طور صریح و کافی نداریم و همچنین اجماع معتبری نیز در کار نیست، فقها از اصل چهارم استنباط؛ یعنی دلیل مستقل عقلی استفاده

کرده‌اند. فقها در این گونه موارد، از نظر اهمیت موضوع و از نظر آشنائی به روح اسلام که موضوعات مهم را بلا تکلیف نمی‌گذارند جزم می‌کنند که حکم الهی در این مورد باید چنین باشد.

مثل آنچه در مسأله ولایت حاکم و متفرعات آن فتوا داده‌اند. ۱۰۳

به نظر شهید مطهری اصل لازم و بایسته بودن حکومت اسلامی در عصر غیبت به رهبری فقیه کامل و دارای ویژگیهای بایسته و حوزه اختیار فقیه در اداره جامعه و از میان برداشتن برخوردهای حقوقی، اجتماعی، با تکیه بر معیارهای باب تراحم و اهم و مهم و با استفاده از آئینها و قانونهای کنترل کننده و حاکم، مانند: لاضرر و لاضرار و... به طور عمده به استناد حکم قطعی عقلی است که پس از بازشناسی دقیق چگونگیها و رویدادها و درک اهمیت و بایستگی موضوع، فقیه به حکم عقل رأی و فتوا صادر می‌کند. ۱۰۴

به گونه دقیق، با توجه به این امر مسلم فقهی و اصولی است که بسیاری از فقیهان، ولایت فقیه را بر امور حسبه، با دید و باورهای گوناگونی که به حوزه حسبه دارند، از مقوله‌های بی‌گفت و گو و روشن فقه قلمداد کرده‌اند. قبول ولایت فقیه بر امور حسبه از دید کسانی که دلیلهای نیابت عامه را ناتمام می‌دانند، تنها مستند آن حکم عقلی است.

آقای خوئی در کتاب صوم، پس از بحث درباره حکم حاکم در مورد ثبوت رؤیت هلال، به مناسبت، اشاره به بحث قضاء می‌کند و با بررسی فقهی که انجام می‌دهد، نتیجه می‌گیرد:

هیچ دلیل معتبر لفظی از آیات و روایات و نیز اجماع که دلالت کند فقیه در عصر غیبت به مقام قضا و داوری در میان مردم گمارده شده باشد، نیافتیم.

سپس استدلال به هر یک از مقبوله ابن حنظله و روایت ابی خدیجه را مورد نقد و مناقشه قرار می‌دهد. مقبوله را از نظر سندی ضعیف می‌شمرد و روایت

ابی خدیجه را مخصوص به قاضی تحکیم می داند.

با این حال، وی، هیچ گاه فتوا به تعطیلی قضا و یا واگذاری آن به غیر فقیه

نمی دهد:

«و ملخص الکلام فی المقام انّ اعطاء الامام علیه السلام منصب القضاء للعلماء او لغيرهم لم یثبت بأی دلیل لفظی معتبر. نعم بما انا نقطع بوجوده الکفائی لتوقف حفظ النظام المادی و المعنوی علیه ولولاه لاختلت نظم الاجتماع لكثرة التنازع و الترافع فی الاموال و شبهها من الزواج و الطلاق و الموارث و نحوها و القدر المتیقن معنّ ثبت له الوجوب المزبور هو المجتهد الجامع للشرائط فلا جرم یقطع بكونه منصوباً من قبل الشارع المقدس اما غیره فلا دلیل علیه.»^{۱۰۵}

چکیده سخن، این که امام مقام قضا را به فقیه واگذارده باشد، به هیچ دلیل معتبر لفظی، ثابت نشده است. بله، از آن جایی که حفظ نظام مادی و معنوی مردم در گرو امر قضاست، و اگر قضاوت نباشد، نظام اجتماعی دچار آشفتگی و پریشانی می شود، یقین حاصل می شود که قضا واجب کفایی است.

تنها کسی که به حکم عقل، از باب قدر متیقن، شایستگی سرپرستی مقام داوری را دارد، مجتهد کامل و دارای ویژگیهای بایسته است.

بنابراین، یقین حاصل می شود که تنها مجتهد کامل، از سوی شارع مقدس به مقام قضاوت برگزیده شده است.

پس، با توجه به اهمیت موضوع، اگر دلیل لفظی از آیات و روایات و حتی اجماع نباشد، فقیه به استناد عقل می تواند فتوا به حکم شرعی دهد. پس فقیه به حکم عقل، شرعاً به قضاوت، گمارده شده است.

«والمتحصل من جميع ما قدمناه لحد الآن .

آنه لم ينهض لدينا دليل لفظي معتبر يدل على نصب القاضي ابتداءً . وانما نلتزم به من باب القطع الخارجي المستلزم للاقتصار على المقدار المتيقن .»^{۱۰۶}

نتیجه همه بحثها تا به کنون این شد که به نظر ما، هیچ گونه دلیل لفظی معتبری بر گمارده شدن فقیه به مقام قضاوت، قائم نشده است .

و با این حال اگر یقین به گمارده شدن فقیه برای قضاء داریم، از باب قطع عقلی است .

آقای خوئی، برابر نظر مشهور فقها، ولایت فقیه را بر اقامه حدود در زمان غیبت پذیرفته است و برای ثابت کردن آن، به دو شیوه استدلال می کند که با دقت، در می یابیم که استدلال وی، به روش عقلی است :

«الاول، ان اقامة الحدود انما شرعت للمصلحة العامة ودفعا للفساد وانتشار الفجور والطغيان بين الناس . وهذا ينافي اختصاصه بزمان دون زمان .

وليس لحضور الامام عليه السلام دخل في ذلك قطعاً فالحكمة المقتضية لتشريع الحدود تقضى باقامتها في زمان الغيبة كما تقضى بها زمان الحضور .»^{۱۰۷}

یکم، فلسفه تشریع حدود و بایستگی اقامه آن، حفظ مصالح عمومی و جلوگیری از فساد و گسترش بی بندوباری در میان مردم است . و این حکم الهی با این فلسفه اجتماعی، با ویژه ساختن آن به زمانی دون زمانی، ناسازگار است . زمان حضور امام، به طور قطع، اثری ندارد . بنابراین روح حاکم بر قانون حدود و فلسفه آن، ایجاب می کند که حدود، همواره اجرا شود، خواه زمان حضور یا زمان غیبت .

چنانکه می‌نگرید، وی در استدلال نخست، از دلیل عقل مستقلِ قطعی سود جسته: اقامه حدود، از نظر شرع، به حکم عقل واجب است.

«الثانی: انّ ادلة الحدود - کتاباً و سنّة - مطلقه و غیر مقیده بزمان دون زمان.

و هذه الادلة تدل على أنه لا بد من اقامة الحدود، ولكنها لا تدل على ان المتصدى لاقامتها من هو؟ و من الضروري ان ذلك لم يشرع لكل فرد من افراد المسلمين فانه يوجب اختلال النظام وان لا يثبت حجر على حجر. بل يستفاد من عدة روايات انه لا يجوز اقامة الحد لكل احد، فاذن لا بد من الاخذ بالمقدار المتيقن.

والمتيقن هو من اليه الامر وهو الحاكم الشرعى و تؤيد ذلك عدة روايات.

فانها بضميمة ما دل على ان من اليه الحكم فى زمان الغيبة هم الفقهاء - تدل على ان اقامة الحدود اليهم و وظيفتهم.

دوم: دليلهائى که دلالت می‌کنند بر واجب بودن اجرای حدود؛ یعنی آیات و روایات، بی‌قید و شرط هستند و به زمانی ویژه نشده‌اند. و این دلیلها تنها بر بایستگی اقامه حدود دلالت دارند. و اما نسبت به این که چه کسی سرپرست و اجرا کننده حدود باشد، دلالتی ندارند. و روشن است که اقامه حدود برای هر کسی روا نیست؛ زیرا آشفتگی و پریشانی نظام و هرج و مرج به وجود می‌آید و سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.

در اساس، از روایات استفاده می‌شود که هر کس حق ندارد به اقامه و اجرای حدود پردازد.

بنابراین، باید کسی ولایت اقامه حدود را بر عهده گیرد که شایستگی او برای ما کشف شده باشد و تنها کسی که از باب

قاعده قدر متیقن و به حکم قطعی عقل می تواند شایسته این مقام باشد، حاکم شرعی است و شایستگی فقیه برای این مقام، مورد تأیید روایات است:

روایاتی مانند: و اما الحوادث الواقعة. واقامة الحدود الى من اليه الحكم. همراه روایاتی که فقیه را شایسته مقام قضاوت می دانند.

اینها نتیجه می دهند که ولایت بر اقامه حدود در زمان غیبت، در حوزه اختیار و قلمرو کاری فقیه شایسته و دارای ویژگیهای بایسته است.

در اندیشه فقهی آقای خوئی، حکم عقل بر ثابت بودن مقام ولایت اقامه حدود برای فقیه، چنان یقینی است که در مقام پاسخ گویی به روایاتی که سرپرستی اقامه حدود و قضاء و جمعه را ویژه امام (ع) می دانند، می نویسد:

«بر فرض این که سند این روایات تمام باشد، باید در دلالت آنها به گونه ای که با حکم قطعی عقل، مبنی بر ولایت فقیه بر حدود، ناسازگاری نداشته باشد.

در مثل، ولایت را معنی کنیم که: اقامه حدود، حکم و جمعه جز برای امام و نماینده خاص و یا عام او، جایز نیست و فقیه را باید نماینده عام او بشماریم. ۱۰۸»

در بحث جهاد کتاب منهاج الصالحین، پس از آن که جهاد را یکی از ارکان دین اسلام و مایه قوت اسلام و گسترش آن در جهان معرفی می کند، آن را همیشگی می داند:

«ومن الطبيعي ان تخصيص هذا الحكم بزمان موقت و هو زمان الحضور لا ينسجم مع اهتمام القرآن و أمره به من دون توقیت فی ضمن نصوصه الكثيرة. ۱۰۹»

طبیعی است که ویژه ساختن این حکم به زمان موقت، مانند

روزگار حضور امام (ع) و تعطیلی آن در روزگار دراز غیبت با همه اهمیتی که قرآن به آن داده است، ناسازگار و ناهماهنگ است؛ زیرا در هیچ آیه ای قید وارد نشده است.

آن گاه در یک بررسی فقهی چنین نتیجه می گیرد:

۱. واجب بودن جهاد در زمان غیبت برداشته نمی شود.

و با فراهم بودن زمینه موفقیت، برابر نظر کارشناسان، با اجازه فقیه دارای ویژگیهای بایسته، انجام آن واجب است.^{۱۱}

و دلیل اعتبار اجازه فقیه را ولایت مطلقه او می داند که از کلام صاحب جواهر استظهار کرده و خود نیز این استدلال را دور از حقیقت نمی داند.

در شرح سخن صاحب جواهر: ولایت فقیه بر جهاد ابتدایی، به روش عقلی، که همان قاعده قدر متیقن و قانون حسب است، استدلال کرده است.

در هر حال، استفاده از روش عقلی برای ثابت کردن حکم شرعی، یک شیوه رایج فقهی است و آنچه از دیدگاههای فقهی آقای خوئی نقل شد، از باب نمونه بود و از این گونه استنباطهای فقهی به استناد حکم عقلی بر اثر شناخت مسائل مورد نیاز و ناگزیر و درک اهمیت موضوع در بابهای فقه فراوان است.

آنچه به طور فشرده از این بحث مقدمی نتیجه گرفته می شود، چند مطلب است.

۱. با نبودن یا نیافتن دلیل لفظی معتبر، مانند: آیات و روایات و یا در اختیار نداشتن اجماع معتبر، فقیه از استنباط ناامید نمی شود، بلکه با به کارگیری مبده و منبع دیگر فقهی به نام عقل، خواه مستقل یا غیر مستقل، می تواند به استنباط پردازد و فتوای قطعی صادر کند.

۲. آنچه فقیه بر اساس حکم عقل فتوا می دهد یک حکم شرعی است؛ زیرا مستند فقیه بر حکم، گاهی آیات، یا روایات و یا اجماع است و گاهی عقل.

در مثل، حکم به ثابت بودن ولایت فقیه می شود در شرع، اما به حکم عقل و نه نقل.

در این باره آقای مظفر در بحث مقدمه واجب اصول فقه، سخنی دارد که شایان دقت است: مقدمه واجب، واجب است در شرع، اما به حکم عقل، نه به حکم نقل.^{۱۱۱}

۳. این گونه احکام و فتوای مستند به حکم عقل، نمی تواند تبعیدی باشد، تا قیاس؛ یعنی سریان دادن حکم از جایی به جایی دیگر، نادرست باشد؛ بلکه در احکام عقلی، حکم معلل به علت و دائر مدار عنوان ویژه است، در مثل، اگر حفظ نظام و جلوگیری از هرج و مرج و فساد، ناشی از نبود سیستم قضائی و قاضی، علت باشد که عقل حکم قطعی به بایستگی وجود قضاء و قاضی کند. و یا برقراری امنیت و ریشه کن ساختن عوامل فساد و تباهی، سبب شود که فقیه، به حکم عقل، فتوا به اقامه و اجرای حدود بدهد.

و یا باور به کوتاه مدت بودن حکم جهاد ابتدایی و ویژه بودن آن به زمان حضور، چون ناسازگار با مذاق شریعت و روح کلی حاکم بر فلسفه احکام الهی است، به این خاطر فقیه به واجب بودن جهاد ابتدایی در زمان غیبت فتوا دهد. و در همه موارد یاد شده، از باب قدر متیقن به حکم عقل حکم می شود که تنها کسی که از نظر شرعی شایسته سرپرستی مقامهاست فقیه عادل آگاه و مدیر و مدبر است.

بنابراین، به حکم همین برهان و روش عقلی، اگر در جایی حفظ نظام و برقراری امنیت و جلوگیری از فساد و هرج و مرج در اندازه بالاتر و گسترده تری مطرح باشد، مانند اصل تشکیل حکومت، به طور قطع فقیه می تواند فتوا به بایستگی و واجب بودن آن بدهد و با همان روش عقلی؛ یعنی قاعده قدر متیقن، رأی به ولایت فقیه بدهد.

مهم این است که: فقیه به شناخت بایستگیها و مدرک اهمیتها، برابر نیازهای زمان و مکان اهتمام بورزد. هر جا در شناخت بایستگی و درک اهمیت موضوعی دقت و کارشناسی شده، با این که به اعتقاد خود فقیهان هیچ گونه دلیل لفظی معتبر وجود ندارد، با این حال، به استناد عقل، حکم قطعی داده شده است و

حتی اگر نص و دلیل لفظی معتبری بر خلاف در کار باشد، برابر قاعده: «الظاهر لایصادم ولایقاوم البرهان» حکم عقلی را قطعی و در ظاهر دلیل لفظی دست برده اند.

با توجه به این واقعیت است که شهید مطهری می نویسد:

«فقه‌ها از این گونه موارد از نظر اهمیت موضوع و از نظر آشنایی به روح اسلام که موضوعات مهم را بلا تکلیف نمی گذارد، جزم می کنند که حکم الهی در این مورد باید چنین باشد. مثل آنچه در مسأله ولایت حاکم و متفرعات آن فتوا داده اند. حالا اگر به اهمیت موضوع پی نبرده بودند، آن فتوا پیدا نشده بود.

تا این حد به اهمیت موضوع پی برده اند، فتوا هم داده اند موارد دیگر نظیر این مورد می توان پیدا کرد که علت فتوا ندادن، توجه نداشتن به لزوم و اهمیت موضوع است.»^{۱۱۲}

از این روی شهید مطهری بر این باور است: شناخت نیازها و چگونگیهای زمان و شناخت اهم و مهم و درک بایستگیها به اختلاف زمانها، بر فقها واجب است.

با توجه به مطالب یاد شده، باید دید آیا اهمیت نگهداری مال اندک یک کودک بی سرپرست و یا فرد دیوانه و ناپدید شده، از نظر شارع مقدس، بیش تر است [که راضی به نابود شدن آن نمی شود] یا نگهداری از سرمایه های بزرگ ملی و ثروتهای کلان عمومی، مانند معادن، نفت، گاز، مس، سنگ و ...

آیا مبارزه با کارشکنان و آشوبگران محلی و دست برزنندگان و پایمال کنندگان و غارتگران بزرگ جهانی و آتش افروزان بین المللی، برقراری عدالت و امنیت بین دو شریک یا یک خانواده، که بر سر میراث نزاع کرده و یا بر سر دین با هم اختلاف دارند، مهم تر است، یا پدیدآوردن عدالت اجتماعی و پایان دادن به اختلافهای عمومی!

آیا باور کردنی است و در خور اسناد به شرع مقدس که شارع مقدس برای سرپرستی دارایی ناچیز چند کودک بی سرپرست و یا دیوانه، کسی را بر گمارده باشد و راضی به رها کردن و تباه شدن آنها نباشد و برای پایان دادن به اختلافهای خانوادگی بر سر ارث و مانند آن، برای دوران غیبت، تکلیف را روشن کرده باشد، اما برای حکومت و اداره جامعه و اجرای قانونها و حدود و احکام سیاسی، اقتصادی فرهنگی و نظامی، اهمیتی قائل نباشد و به جریان داشتن و نداشتن آنها بی توجه باشد یا اجرای آنها را بر عهده افراد ناآگاه از اسلام، غیر متعهد در برابر ارزشها و اگذار کرده باشد. این جاست که اگر هیچ دلیل لفظی و اجماع معتبری پیدا نکنیم و حتی اگر دلیل لفظی برخلاف پیدا شود، به حکم عقل قطعی، بر اساس روح کلی حاکم بر احکام الهی و شناخت فلسفه دین و آشنایی با مذاق شریعت و ضرورت فقه، ولایت فقیه را در اداره جامعه، با همه شؤون گسترده اش خواهیم پذیرفت و به استواری و بایستگی آن حکم خواهیم کرد، به همان معیار و برهانی که فقهاء به ثابت بودن مقام فتوا و قضاء ولایت حسبه برای فقیه، حکم جزمی کرده اند، با این که اعتراف دارند دلیل لفظی معتبری وجود ندارد و اگر دلیلی بر خلاف باشد آن را توجیه و تأویل می کنند.

این جاست که مبنی و پایه حرف امام خمینی روشن می شود که می نویسد:

«فولایة الفقیه بعد تصور اطراف الفقیه، لیست امرأ نظریاً یحتاج

الی برهان. ۱۱۳»

یا می گوید:

«ولایت فقیه از گزاره هایی است که تصور آن موجب تصدیق

می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر

کسی عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً دریافته باشد،

چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی درنگ

تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد

شناخت. ۱۱۴»

حال وقت آن رسیده است که مبادی و مبانی و مقدمات این حکم فقهی و شرعی که به استناد عقل ثابت شده است، به بوته بررسی نهاده شود.

چگونگی استدلال عقلی

در استدلال به دلیل عقلی برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، دو روش معمول است:

الف. شماری از فقیهان، دلیل عقلی را در طول روایات، اجماع و دلیل حسبه قرار داده اند؛ یعنی پس از بحث و بررسی درباره روایات و اشاره به اجماع دلیلهای حسبیه و ناتمام دانستن دلالت آنها بر ولایت مطلقه، با در نظر گرفتن روح کلی حاکم بر احکام اسلامی، مذاق شریعت و ضرورت فقه، به دلیل عقلی استدلال جسته اند. از این گروه است محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب و آقای بروجردی در بحث نماز مسافر کتاب البدر الزاهر و آقای شیخ جواد تبریزی در ارشاد الطالب.

آقای تبریزی نخست به بررسی روایات پرداخته و آن گاه چنین نتیجه گرفته است:

«فتحصل انه لا دلالة فی هذه الاخبار علی ثبوت الولاية الثابتة للنبي والائمة عليهم السلام للفقیه. لا فی زمان حضور هم ولا فی زمن الغیبة.»^{۱۱۵}

از بررسیهای گذشته این نتیجه به دست آمد که این روایات، هیچ گونه دلالتی بر ولایت مطلقه فقیه که از نوع ولایت پیامبر و امام باشد، ندارند.

وی، از اشکال بر روایات و سستی سند و یا دلالت آنها، هیچ گاه نتیجه نمی گیرد: فقیه، ولایت مطلقه ندارد، بلکه با طرح یک پرسش به تحقیق یک بحث دقیق عقلی می پردازند و با توجه به مذاق شریعت، روح کلی حاکم بر احکام اسلامی و آموزه های دینی، اشکالی مطرح می کند و از آن پاسخ می دهد:

«با این که دین اسلام، عهده دار بیان همه احکام مورد نیاز بشر است و حکومت و مسائلی سیاسی و اجتماعی که پایندان برقراری نظم و امنیت و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی و از با اهمیت ترین مباحث اسلامی و نیازهای اجتماعی است، چگونه از نظر عقلی باور کردنی است و با آموزهای دینی سازگار که پیامبر و ائمه (ع) درباره مسأله حکومت و رهبری جامعه در زمان غیبت امام عصر (ع) بیانی نداشته باشند و امت را بدون راهنمایی لازم سرگردان رها کرده باشند؟»

در پاسخ می نویسد:

«ناتمامی دلالت روایات بر ولایت مطلقه فقیه، دلیل آن نیست که پیامبر و امام درباره مسأله رهبری و حکومت در زمان غیبت، مردم را بدون تکلیف رها کرده باشند.

ممکن است روشن کردن تکلیف رهبری را در عصر غیبت، به عهده فقها گذاشته باشند، زیرا فقهاء با توجه به آشنایی از معیارها و قانونهای شرعی و آموزهای دینی، به خوبی از عهده ساماندهی و سازمان بخشی امور اجتماع و تشکیل حکومت بر می آیند. ۱۱۶»

بنابراین با نداشتن دلیل معتبر لفظی و یا ناتمامی اجماع و دلیل حسبه، نمی توان نتیجه گرفت: اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه، بی دلیل است، بلکه دلیل آن همان استفاده از حکم عقل است که به خوبی درک می کند که شارع مقدس، یک مسأله با این همه اهمیت را رها نخواهد گذاشت و این مطلب، در سخنان شهید مطهری نیز مورد توجه قرار گرفته است که در بحث جایگاه عقل در استنباط، سخن در شأن را نقل کردیم.

ب. امام خمینی، در استدلال بر ولایت مطلقه فقیه، شیوه ویژه ای را به کار بسته است. وی، پیش از هر چیز با طرح و بیان یک سلسله مقدمات ضروری و

غیر درخور انکار، زمینه حکم قطعی عقلی را بر پابرجایی ولایت مطلقه فقیه فراهم ساخته است.

و پس از ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، با روش عقلی، به روایات و دلیلهای حسبه پرداخته است.

اکنون ما، با توجه به روشهای گوناگون عقلی در استدلال بر ولایت مطلقه فقیه، شیوه امام را اصل قرار داده و به بیان آن می پردازیم:

امام، با بیان یک سلسله مطالب خدشه ناپذیر و بی گفت و گو به عنوان مبادی و مبانی ولایت مطلقه فقیه، نتیجه می گیرد: در دوران غیبت باید حاکمیت و رهبری جامعه را با قلمرو کاری گسترده، به گونه قلمرو کاری پیامبر و امام در اداره جامعه، فقیه بر عهده داشته باشد:

۱. جامع بودن اسلام: امام خمینی، بحث ولایت فقیه را به روش عقلی، با تکیه بر روح اسلام و توجه به مذاق شریعت و فراگیری احکام الهی شروع می کند:

«هر کس یک نگاه اجمالی به احکام اسلامی و فراگیر بودن آن نسبت به همه شؤون جامعه داشته باشد، جامع بودن این را ناگزیر مورد تصدیق قرار خواهد داد. و حکومت و امور سیاسی و اجتماعی مربوط به رهبری را جزء جدایی ناپذیر بافت اسلام خواهد شمرد.

بنابراین، حکومت جزء جدایی ناپذیر احکام اسلامی است.^{۱۱۷}

«دیانت اسلام در بردارنده و اداره کننده همه نیازهای بشر است، از امور عبادی فردی تا مسائل کلان سیاسی و اجتماعی مورد توجه و اهتمام شارع مقدس قرار داده.^{۱۱۸}

«یقین ضروری و صددر صد داریم که پیامبر اسلام همه مسائل مورد نیاز بشر را بیان کرده، حتی ساده ترین و عادی و

طبیعی ترین حرکت فردی انسان را از نظر دور نداشته و برای خواب مردم دستور و برنامه داده است، بنابراین، محال است که با اهمیت ترین نیاز اجتماعی بشر را که عبارت از حکومت و رهبری است، رها کرده باشد. ۱۱۹

۲. بایستگی حکومت: امام خمینی در همه نوشته های خود، سعی بسیار دارد که اصل ضرورت، پرهیزناپذیری حکومت را برهانی کند و بر ثابت کردن بایستگی آن چندین دلیل آورده است:

الف. سیره و سنت رسول خدا مبنی بر تشکیل حکومت، اجرای قانونها، برقراری نظامات اجتماعی، اداره امور جامعه، گسیل داشتن نماینده و سفیر، بر گماشتن قاضی، بستن پیمان و امضاء توافق نامه ها و پیمانهای نظامی اقتصادی و سیاسی و سرانجام فرماندهی جنگ.

ب. ماهیت احکام اسلامی، مانند حکم مالیات، بیت المال، انفال، خمس، زکات، جزیه خراج، جنگ و جهاد و دهها نمونه دیگر که در ذات و جوهرشان وجود حکومت و تشکیلات نهفته و بدون حکومت جای طرح نداشته اند.

ج. تمسک به روایات، از جمله روایت امام رضا(ع) در علل الشرائع که این حکم عقلی و عقلایی بایستگی حکومت را با بیان بسیار زیبا و فراگیر روشن فرموده اند:

«انا لانجد فرقة من الفرق ولاملة من الملل بقوا و عاشوا الأبقیم
و رئیس لما لا بدّ لهم من امر الدین والدنیا.» ۱۲۰
هیچ گروه و ملتی پیدا نمی شود که بدون رهبری بتوانند به
زندگی دینی و دنیایی خود ادامه دهند.

بنابراین حکومت و رهبری از بنیادی ترین احکام اسلامی به شمار است و بایستگی آن غیر در خور انکار.

د. جاودانگی اسلام: اسلام، برای همه عصرها و زمانها، تا قیام قیامت برنامه دارد. قانونها، آیینها و معارف آن، نیاز همیشگی بشر است. احکام آن، هیچ گاه کهنه نمی شوند و از دور خارج نمی گردند و همیشه در سایه سار ولایت و حکومت ناب اسلامی که نگهدارنده آیینها و قانونهای اسلامی است، پویا و شاداب و به دور از کهنگی و فرسودگی خواهد ماند، حال اگر کسی حکومت را انکار کند، یعنی اسلام را بدون حکومت بداند، جاودانی اسلام را انکار کرده است:

«حکومت و شؤون و امور وابسته به آن، در هیچ حال و شرائطی قابل اهمال و تعطیلی نیست. انکار ولایت و حکومت، به منزله انکار جاودانگی احکام اسلامی است که بدتر از ادعای نسخ اسلام است.»^{۱۲۱}

۳. تأسیس اصل: یکی از مقدمات بحث عقلی امام در استدلال بر ولایت مطلقه فقیه، تأسیس اصل است. امام همانند همه بزرگان فقه و اصول، به روشنی می گوید: اصل اولی آن است که: هیچ کس حق دست یازی در مال و جان و عرض و شؤون فردی و اجتماعی دیگران را نداشته باشد.^{۱۲۲} برخوردار از شوکت و قدرت و امتیازهایی مانند دانش و برتری، به خودی خود، سبب حق ولایت بر دیگران نمی شود.

تنها کسانی از این قاعده استثناء شده اند و از دایره اصل خارج که برابر دلیلهای قطعی از سوی خداوند متعال و یا برگزیدگان او، به چنین مقامی گمارده شده باشند و به ضرورت دینی، برابر دلیلهای قطعی از قرآن، سنت، اجماع و عقل، پیامبر اکرم و امامان(ع) به چنین مقامی برگمارده شده اند.

۴. حکومت در عصر غیبت: روشن است که با وجود و حضور معصوم(ع) حق هرگونه حاکمیت دینی و رهبری سیاسی و اجتماعی ویژه اوست. و اما در

دوران غیبت، که جامعه از رهبری امام (ع) بی بهره است، اصل وجود و بایستگی حکومت و رهبری کوچک ترین تردید و شبهه ندارد.

امام خمینی، با توجه به مقدمات ضروری بحث، بایستگی وجود حکومت را به حکم عقل و شرع قطعی و غیردرخور تردید می داند و این مسأله بی گفت و گو و روشن عقلی را چنین بازگو می کند:

«فالنسوة قاضية بان الامة بعد غيبة الامام (ع) لم يترك سدى في امر السياسة بعد تحريم الرجوع الى سلاطين الجور.

وهذا واضح بضرورة العقل ويدل عليه بعض الروايات. ۱۲۳

با توجه به پرهیز ناپذیری اصل وجود حکومت و ممنوع بودن پذیرش حکومت حاکمان ستم، ضرورت و روشنی دلیل عقلی حکم می کند که در دوران غیبت، امت به حال خود رها نشده است و شارع مقدس و پیامبر و امام (ع) تکلیف امور سیاسی و حکومتی امت را روشن کرده اند و این مطلب روشن عقلی است که بعضی روایات نیز، بر آن دلالت دارند.

امام در جای دیگر این مطلب مسلم عقلی را مورد تأکید قرار داده است:

«ولا يعقل ترك ذلك من الحكيم الصانع. فما هو دليل الامامة بعينه دليل على لزوم الحكومة بعد غيبة ولي الامر عجل الله تعالى فرجه الشريف. فهل يعقل من حكمة الباري الحكيم اهمال الملة الاسلامية وعدم تعيين تكليف لهم؟ او رضی الحكيم بالهرج والمرج واختلال النظام؟ ۱۲۴

آیا خردمندانه است که خداوند حکیم، امر حکومت را با همه اهمیتی که دارد، رها بگذارد؟ بنابراین، همان دلیل بایستگی و امامت، دلیل لزوم حکومت در عصر غیبت ولی امر، عجل الله تعالى فرجه الشريف، است.

آیا عقل می پذیرد که خداوند حکیم، امر امت اسلامی را رها

بگذارد؟ و در طول دوران غیبت که ممکن است، معاذ الله، به هزاران سال به طول انجامد، تکلیف مسلمانان را روشن نکرده باشد؟

یا آن که خداوند حکیم، در تمام زمان غیبت، راضی به رواج هرج و مرج و اختلال نظام و ناامنی اجتماعی است؟

۵. بایستگی ولایت فقیه: پس از ثابت کردن بایستگی و ناگزیری اصل حکومت و رهبری در جامعه به عنوان مطلب بی گفتم و گو و خدشه ناپذیر عقلی و با نبود معصوم (ع) و با عقیده و پابندی به اصل اولی: کسی حق ولایت بر کسی ندارد، تنها کسی که برابر معیارها و ترازهای عقلی و شرعی، یقین داریم خداوند متعال و پیامبر و امام راضی به حاکمیت اویند، فقیه کامل و دارای ویژگیهای بایسته است.

بنابراین، اگر از جهت روایات و آیات راه به جایی نبریم و اجماع معتبری در کار نباشد، ناگزیر از حکم قطعی عقلی کمک می گیریم و با در نظر گرفتن مقدمات یاد شده، عقل از باب قدر متیقن ادراک و کشف قطعی می کند که باید شارع مقدس، راضی به ولایت فقیه کامل و دارای ویژگیهای بایسته باشد و او را به ولایت بر گمارده باشد. هر چند با بیان ویژگیهای کلی در قالب یک قضیه حقیقیه باشد، در نتیجه، ثابت می شود: شارع، فقیه آگاه و عادل مدیر و مدبر را در دوران غیبت به ولایت گمارده و دلیل این گمارش حکم قطعی عقلی است، با قطع نظر از روایات و یا اجماع. روشن است، نتیجه مقدمات عقلی بایستگی وجود حکومت، با برخورداری از حوزه گسترده اختیار برای اداره همه شؤون اجتماعی است و ناگزیر آنچه ضرورت دارد ولایت مطلقه؛ یعنی قدرت و حق رهبری همه امور اجتماعی، برابر مصالح عمومی است و فقیه ولایت به این معنی را داراست.

نمی شود باور کرد که دایره اختیارهای حکومتی پیامبر و امام گسترده تر از

حوزه اختیاراتهای حکومتی فقیه است و چنانکه در بحث تفسیر ولایت مطلقه نمایانده شد، ولایت مطلقه نسبت به اداره جامعه، در چارچوب مصالح است و از این جهت، فرقی بین حکومت پیامبر، امام با حکومت فقیه وجود ندارد، هر چند در دهها و بلکه صدها جهت دیگر، فقیه قابل قیاس با پیامبر و امام نیست. بله، در نبود فقیه دارای ویژگیهای برجسته و بایسته و فراهم نبودن زمینه حاکمیت فقیه، به هر دلیل، اصل پرهیز ناپذیری وجود حکومت در جامعه، به حال خود باقی است. در چنین زمانی مسأله ولایت عدول مؤمنان مطرح می شود.

چنانکه در نبود مؤمنان عادل و یا فراهم نبودن زمینه حاکمیت آنان، مؤمنان فاسق سرپرستی جامعه را به عهده می گیرند. به هر حال اصل عقلی گریز ناپذیری وجود حکومت که با بیان دینی بازگو شده است، در هیچ حال، تعطیل بردار نیست:

«لابد للناس من امیر بارآو فاجر.»

پس روشن شد آنچه برای فقیه ثابت است، ولایت مطلقه است. امام خمینی از مقدمات بحث عقلی، ولایت مطلقه را نتیجه گرفته است.

«آنچه از اختیارات برای پیامبر و امام به عنوان رهبر جامعه و رئیس حکومت اسلامی ثابت است، برای فقیه نیز بی کم و کاست ثابت است.»

یا:

«حکومت و ولایت بر جامعه قابل کم و کاست نیست تا گفته شود قلمرو حکومت سیاسی و اجتماعی پیامبر و امام گسترده تر از حوزه اختیارات فقیه جامع شرائط است.»^{۱۲۵}

زیرا آن بخش که در حوزه ولایت پیامبر و امام قرار دارد، اگر بسته و پیوسته به حکومت و مصالح اجتماعی است، باید در زمان غیبت، در قلمرو ولایت فقیه داخل باشد. در غیر این صورت، باید پذیریم که آنچه در اداره جامعه لازم است

در زمان غیبت، ترك شده و این، خلاف دلیلهای گذشته است مگر آن که در موردی، با این که مورد، مورد حکومت است، لکن دلیل خاص آمده که ویژه پیامبر یا امام است و فقیه حق سرپرستی ندارد. اگر چنین چیزی با دلیل ثابت شد، پذیرفته می شود و گرنه اصل، هر چه از امور حکومتی، در حوزه کاری پیامبر و امام قرار داشته باشد، برای فقیه نیز، ثابت است.

فرق دلیل عقلی با دلیل حسب

در چگونگی استدلال به عقل برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، چنانکه بحث شد، روشها و نگرشهای گونه گونی وجود دارد و دلیل حسب که مورد بررسی قرار گرفت، خود یک استدلال به روش عقلانی است با ناسانیها و فرقهایی که بین آن دو وجود دارد.

در هر دو شیوه، ولایت مطلقه فقیه به استناد قاعده عقلی (قدر متیقن) ثابت شد. با این حال، به نظر می رسد میان آن دو فرقهها و ناسانیهایی وجود دارد.

دلیل حسب، از نوع برهان «آن» است و روش عقلی مورد بحث، از نوع برهان «لم». شرح سخن: در حسب، بحث در این است که چون یک سلسله بایستگیهای غیر درخور تعطیل داریم، مانند جلوگیری از پریشانی و آشفتگی نظام، هرج و مرج و ... بنابراین، باید حکومتی باشد تا آنها را برآورد. و در یک بینش اسلامی، تنها کسی که به حکم عقل از باب قدر متیقن، یقین داریم شارع راضی به حکومت و رهبری اوست، فقیه کامل و دارای ویژگیهای بایسته است، اگر وجود داشته باشد.

و اما در روش عقلی مورد بحث، آن گونه که بررسی شد، چنین استدلال می شود: چون دین اسلام، جامع و جاودانه است و برای همه امور فردی و اجتماعی، سیاسی و ... نظر و دستور دارد و حکومت را جزء بافت جدایی ناپذیر دین می داند، باید شارع مقدس حاکم بگمارد و در عصر غیبت، تنها کسی که یقین داریم شارع او را به حکومت گمارده، فقیه است.

بررسی دیدگاههای مخالف ولایت فقیه

شایان توجه است که اصل ولایت فقیه و اعتقاد به گستردگی آن، پیشینه‌ای بس دراز و دیرینه دارد و اندیشه مخالف و یا تردید و اشکال چنان پیشینه‌ای ندارد. گویا به ناسازگاری برخاستن و یا شبهه افکنی درباره ولایت فقیه به گونه رسمی پس از طرح آن به وسیله فاضل نراقی، پدید آمده باشد. فاضل نراقی، مسأله ولایت فقیه را با روشنگری درباره فراخی و گستردگی حوزه آن، در قالب بحث مستقل و برجسته فقهی مطرح کرده و از نخستین کسانی که در برابر تحقیق فاضل نراقی، شبهه افکنده و به گونه رسمی دلیلهای وی را به نقد کشیده، شیخ انصاری است. بنابراین، به جای پرسش از نقطه شروع بحث ولایت فقیه و اطلاق آن، باید پرسش شود که از چه تاریخی و از سوی چه کسانی ولایت فقیه و اطلاق آن در بوتۀ نقد گذاشته شده است. اکنون مهم ترین شبهه‌ها و اشکالهای این گروه را بازگو می‌کنیم:

۱- اعتبار عصمت و حضور امام در تشکیل حکومت:

شاید اشکال شود: دلیلهایی برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه اقامه شده، پاره‌ای از آنها شرعی‌اند، مانند روایات اجماع و پاره‌ای عقلی، مانند دلیل اقتضاء، دلیل حسبه و روش عقلانی.

دلیلهای شرعی؛ یعنی روایات و اجماع، هیچ کدام درخور استناد و اعتماد نیستند، یا به خاطر ضعف در سند، اشکال در دلالت و یا از هر دو جهت، اجماع نیز در این مسأله حجت نیست. و اما دلیلهای عقلی و قاعده قدر متیقن، بیش تر متکی فرض پذیرش بایستگی تشکیل حکومت است.

شاید به این مطلب اشکال شود و گفته شود: احتمال دارد که ضرورت حکومت و اداره جامعه بر آوردن مصالح عمومی، در صورتی خوشایند شارع مقدس است و شارع راضی به ترك و اهمال آن نیست که امام معصوم، حضور داشته باشد و سرپرستی آن را به عهده بگیرد.

بنابراین، ممکن است ضرورت و بایستگی حکومت و شؤون آن، بستگی به وجود امام معصوم و ویژه زمان حضور باشد و در زمان غیبت، بایستگی اجرای آن به دست نیامده و روشن نیست، تا نیاز به سرپرست داشته باشد و سرپرست آن را برابر استدلال عقلی، از باب قدر متیقن، ویژه در فقیه بدانید؟

چه اشکالی دارد پدیدار شدن این گونه امور پسندیده، مانند اقامه حدود، جمعه و سرپرستی حکومت در خارج، بستگی به وجود و حضور معصوم داشته باشد؟ به گونه ای که اگر معصوم حضور نداشته باشد، پدیداری آنها در خارج، خوشایند شارع نباشد.

و اگر کسی اشکال کند: بستگی داشتن این امور به حضور معصوم، سبب می شود، در طول دوران غیبت، امت اسلامی از آثار و برکتهای اجرای این گونه احکام محروم بماند. پاسخ داده می شود: مردم و جامعه به سبب غیبت امام (ع) از برکتهای بسیاری بی بهره مانده اند که محروم بودن از حکومت اسلامی نیز، از جمله آن محرومیتهاست. چون این گونه محرومیتها ناشی از بی توجهی و کوتاهی خود مردم است، با قاعده لطف و حکمت، هیچ گونه ناسازگاری ندارد.

گویا شیخ انصاری، پس از مناقشه در دلیلهای ولایت مطلقه فقیه، به این اشکال نظر دارد که می نویسد:

«ان علم الفقیه من الادلة جواز تولیه لعدم اناطته بنظر خصوص الامام او نایبه الخاص. تولاه مباشرة او استنابة ان كان ممن یری الاستنابة فیه.

والاعطله فان كونه معروفاً لا ینافی اناطته بنظر الامام (ع) والحرمان عنه عند فقده كسائر البركات التي حرمانها بفقده عجل الله فرجه. ۱۲۶»

اگر فقیه از دلیلهای اجتهادی به دست آورد که سرپرستی کارهای پسندیده بستگی به نظر شخص امام و یا نماینده ویژه او

نیست و خوشایندی بی قید و شرط دارد، می تواند سرپرستی آنها را بر عهده بگیرد، یا به گونه مستقیم، یا دیگری به نیابت از خود بر این کار بر می گمارد، اگر بر این نظر باشد که می شود این کارها را به نایب واگذارد. و اما اگر چنین مطلبی را نتوانست از دلایلها به دست آورد، آن کار را تعطیل می کند، هر چند تعطیلی آن، مایه بی بهره شدن جامعه و مردم از برکتهای آن کار خیر باشد؛ زیرا با غیبت امام(ع) ما از برکتهای بسیاری محروم مانده ایم.

از این اشکال پاسخ داده شده است، از جمله امام خمینی^{۱۲۷} و آقا جواد آملی^{۱۲۸} از آن پاسخ داده اند.

۱. اگر ستمگران و دشمنان اهل بیت، سبب غیبت امام زمان شده اند، مردمان دوره های بعد، بویژه شیعیان و ارادتمندان حضرت که شب و روز برای ظهور امام(ع) دعا می کنند، چه گناهی کرده اند و چه نقشی در غیبت دارند، تا سزاوار این محرومیتها باشند.

۲. حال که خود امام(ع) نمی تواند به طور مستقیم سرپرستی کند و مردم از حکومت و دولت اسلامی به رهبری آن حجت الهی بی بهره اند، آیا باید از راهنمایی و هرگونه فیض و برکت آن وجود مقدس نیز بی بهره بمانند و امام بفرماید من شما را به حال خودتان رها می کنم و کسی را برای شما به عنوان نماینده معرفی نمی کنم! بی بهره گی از این لطف امام(ع) هیچ برهانی ندارد.^{۱۲۹}

۳. راستی اگر در موردی برابر دلیل معتبر ثابت شد که خوشایندی پدیدار شدن یک حکم و اجرای یک قانون مهم دینی در خارج، بستگی به حضور امام و مباشرت شخص او، یا نایب ویژه او دارد، این را از مواردی خواهیم دانست که از اصل کلی: ولایت مطلقه فقیه در اداره شؤون حکومت، بسان ولایت پیامبر و امام خارج و استثناء شده است، مانند جهاد ابتدایی بنا بر یک نظریه. این مطلبی است که امام و دیگران آن را پذیرفته اند.^{۱۳۰}

ولکن این مطلب، بیش از یک احتمال نیست؛ زیرا در برابر دلایلهای قطعی بر بایستگی اجرای کارهای بایسته اجتماعی و مصالح عمومی، به چنین احتمالی توجه نمی شود.

بایستگی تشکیل حکومت در هر زمان و در هر حال، برای جلوگیری از پریشانی و آشفتگی و درهم ریختگی اجتماع و رواج هرج و مرج و بی عدالتی و بی قانونی و برقراری امنیت و حفظ حقوق و جان و مال مردم و دلیل پاسداری از عقائد، ایمان، اخلاق و ارزشهای دینی و اسلامی، یک قضیه قطعی عقلی است و ویژگی به زمان و مکانی ندارد.

این گونه نگرش به مسأله رهبری در جامعه اسلامی و معصوم بودن را شرط رهبری دانستن که در دوران غیبت، پایبند نبودن به ولایت مطلقه فقیه در پی دارد، پیامدهایی دارد که نمی شود آنها را پذیرفت و به آنها گردن نهاد.

شماری از مخالفان به شیعیان تهمت زده اند که در فقه آنان، امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و تشکیل حکومت، بسته به وجود و حضور معصوم است. ۱۳۱

فیض کاشانی، این تهمت را بر نتافته و در پاسخ نوشته است:

«امر به معروف و نهی از منکر، مانند دیگر احکام ضروری اسلام در هیچ حالی قابل ترك و واگذاری نیستند و حضور امام علیه السلام در انجام این گونه واجبات ضروری شرط نیست. این که شماری گفته اند: ما امامیه، واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر را بسته به حضور و اجازه امام می دانیم، بهتان به شیعه است که مخالفان شیعه، آن را به شیعه بسته اند.» ۱۳۲

بنابراین، تشکیل حکومت، برای اجرای احکام الهی و قیام به مصالح عمومی جامعه بسته به زمان ویژه ای نیست. حق را به حقدار رساندن، جلوگیری از ستم و برقراری امنیت و خلاصه اداره جامعه بر اساس مصالح عمومی، بسته به

وجود امام و مخصوص زمان حضور نیست و قیام به آنها در زمان غیبت واجب است و سرپرستی جاهل و ستمکار حرام و نسبت به ولایت غیر فقیه کامل و دارای ویژگیهای بایسته، دست کم شک و شبهه وجود دارد که اصل نبود ولایت، ولایت او را نفی می کند و در نتیجه جز پذیرش و گردن نهادن به ولایت مطلقه فقیه، راه دیگری وجود ندارد.

۲. اشکال در ویژه بودن ولایت مطلقه به فقیه:

شماری از فقیهان و صاحب نظران، با این که حکومت در زمان غیبت را پذیرفته و مسائل سیاسی، اجتماعی، نظامی و اقتصادی را بسان امور عبادی و اخلاقی، جزء بافت حقیقت دین بر شمرده اند و در جامعه اسلامی، حاکمیت را تنها از آن قانونها و آیینهای الهی می دانند، با این حال، بر این باورند هیچ دلیل معتبری نداریم که در زمان غیبت، سرپرستی حکومت ویژه فقیه باشد.

از آیات و اطلاق دلایلها و حکم عقلی استناد می شود که: باید این امور به عنوان یک واجب کفایی، برابر معیارهای اسلامی اداره شود. و به اطلاق دلایل ضرورت حکومت و اجرای احکام الهی، قیدی زده نشده که سرپرستی حکومت، تنها در اختیار فقیه است. اداره امور اجتماعی و ساماندهی آنها و آنچه با حکومت در پیوند است، در گرو مهارتهاست. و فقاهت فقیه، هیچ امتیازی برای او نسبت به دیگران در امر حکومت به وجود نمی آورد. رشته تخصصی او، همان شناخت احکام الهی و استنباط قانونهای شرعی است و بر همان اساس در حوزه فتوا و قضاء رأی و نظر او حجت و معتبر است و اما اداره جامعه، با همه گستردگیها و حوزه هایی که دارد، به مهارت و فن آوریهای ویژه نیاز دارد و نمی تواند در انحصار فقیه باشد.

آقای اراکی که به این دیدگاه گرایش دارد، می نویسد:

«ان حفظ بیضة الاسلام و دفع المفسد عن اهله و حفظ

نفوسهم و اعراضهم و اموالهم، يتوقف على وجود ذی شریکه

كان له يد على نوع اهل صقع يتمكنون اهل ذلك الصقع في ظل
 حمايته ويتعيشون في ء كفايته و رئاسته .

والتوقف المذكور في هذه الاعصار اعني اعصار الغيبة لاشبهه
 فيه بل في زمن الحضور ايضاً كذلك .^{۱۳۳}

پاسداری از کیان دین، جلوگیری از تبهکاریها در بین اهل
 اسلام و نگهداری جان و شرف و ثروت مسلمانان، بستگی به
 رهبری انسان با شوکت و صاحب قدرتی دارد که مردم بتوانند
 با پشتیبانیهای او و زیر سایه قدرت و ریاست او، به زندگی آرام
 و سالم خود ادامه دهند.

و این نیاز یک پدیده پرهیز ناپذیر در هر زمان و مکانی است.
 وی آن گاه با ضروری خواندن این مطلب و اشاره به پاره ای از پیامدهای
 ناگوار حاکم نبودن چنین فردی و نبود چنین سیستم و حکومتی می نویسد:

«ومن الواضح ايضاً ان التکليف بحفظ بيضة الاسلام و ادارة
 امور عيش اهله لا يختص به صنف دون صنف و طائفة دون
 طائفة بل المكلف به كل من كان قادراً على ذلك .

و دعوی اختصاصه فی زمن الغيبة بحکام الشرع فانهم
 منصوبون من قبل السلطان الاصل و نائبون من جنابه . فهم
 القدر المتيقن للتصدى لهذا الامر دون من سواهم .

مدفوعة باطلاق ادلة هذه الامور بدون مقيد صالح للتقييد لولا
 القطع بالتعميم . فاذا فرض قصور يد الحكام و عدم تمكنهم من
 الخروج عن عهدة هذا الامر و وجد في غيرهم من له استطاعة
 وعدة و عدة يتمكن بها من الخروج عن عهدة ذلك . فلا مانع
 من تعين هذا التکليف عليه .^{۱۳۴}

بسیار روشن است که وظیفه حفظ کیان اسلام و اداره امور
 زندگی اجتماعی مسلمانان، تنها ویژه گروهی نیست، بلکه هر

انسان توانایی دارای چنین وظیفه ای است.

اگر کسی ادعا کند: برای سرپرستی این امور، تنها حاکمان شرع؛ یعنی فقیهان کامل و دارای ویژگیهای بایسته، شایستگی دارند، به این دلیل که آنان از سوی امام(ع) بر این مقام گمارده شده اند و نماینده امام(ع) به شمار می روند و تنها ولایت و حکومت آنها مورد خشنودی شارع است و نسبت به حاکمیت دیگران شک و تردید است، این ادعا، به هیچ روی پذیرفته نیست. اطلاق دلیلها، اجرای اینها را می طلبد و هیچ دلیلی نیست که سرپرست این امور، باید شخص فقیه باشد.

بنابراین، اگر فقیه دسترسی به حکومت نداشته باشد توان اداره جامعه را نداشته باشد کسی که دارای توان و نیروی کافی برای حکومت است، سرپرستی امور را به عهده می گیرد.

با توجه به این که شبهه های همانند این نظریه امروز با عنوانهای گوناگون، در جامعه ما مطرح می شود، از خواننده محترم تقاضا می شود حوصله بیش تری در دنبال کردن مطلب به خرج دهد، تا حقیقت در این مسأله بسیار با اهمیت بیش تر و بهتر روشن شود.

آقای اراکی در ادامه بحث می نویسد:

«نعم ما كان شأناً للفقیه الجامع للشرائط هو اجراء الحدود والافتاء والقضاء والولاية على الغيب والقصر.

واین ذلک من تصدی حفظ ثغور المسلمین عن تعدی ایدی الفسقة والکفرة وادارة امر معاشهم و حفظ حوزتهم و رفع ایدی الکفرة عن رؤوسهم. ۱۳۵»

بله آنچه در شأن و حوزه رسالت فقیه دارای ویژگیهای بایسته است، عبارت است از: اجرای حدود بیان احکام الهی با دادن

فتوا و داوری بین مردم و سرپرستی اموال ناپدید شدگان و کودکان بی سرپرست و دیوانگان. ولکن این مقدار از اختیارها و ولایت کجا و عهده داری حفظ مرزها از دست اندازی دشمنان و اداره امور زندگی اجتماعی مردم و برقراری امنیت و جلوگیری از تجاوز دشمنان کجا.

نقد نظریه رد ویژه بودن ولایت مطلقه به فقیه

چکیده استدلال بر ویژه نبودن ولایت مطلقه به فقیه این شد که از اطلاق دلیلهای اجرای احکام الهی بایستگی اداره امور جامعه بر می آید که باید این امور اداره و اجرا شود و سرپرست امور، باید برابر معیارهای شرعی رفتار کند و این یک واجب کفایی است که هر فرد توانا و شایسته ای می تواند به آن قیام کند و دلیل معتبری که بتواند این اطلاقیها را به شخص فقیه قید بزند، وجود ندارد. بنابراین، هر کس با داشتن شایستگیهای بایسته می تواند عهده دار امور اجتماعی شود.

پاسخ به استدلال

۱. تمسک و استدلال به اطلاق یک دلیل، بستگی دارد بر فراهم بودن مقدمات حکمت و یکی از مقدمات آن است که در مسأله قدر متیقن نباشد و با وجود قدر متیقن، تمسک به اطلاق ناتمام است.
۲. حکومت، یعنی نقش آفرینی در شؤون زندگی فردی و اجتماعی مردم، حکمی است برخلاف اصل. در حکم بر خلاف اصل، تنها به یقینها و آنچه به یقین دانسته شده، بسنده می شود. در مقوله حکومت که خلاف اصل است، حال قلمرو آن تا کجاست و مورد آن چیست و شخص حاکم باید چه ویژگیهایی داشته باشد، به آنچه به یقین می دانیم، بسنده می کنیم و نسبت به فرد، مقدار و مورد شک، همان اصل اولی ملاک و میزان است و تنها کسی که برابر همه ملاکها

و دیدگاهها، یقین به خشنودی شارع مقدس درباره رهبری و حاکمیت او داریم، فقیه کامل است و در غیر مورد فقیه، اصل ولایت نداشتن کسی بر کسی، جاری می شود.

۳. آقای اراکی برابر سخنی که از وی نقل شد، حوزه ولایت فقیه را از افتاء و قضاء، و به پاره ای از امور حسبه، مانند: ولایت بر غیب و قصر، گسترش داده است. حال پرسش ما این است که به کدام قید معتبر لفظی اطلاق دلیلها را، قید زده و این امور را به فقیه ویژه ساخته است.

آیا جز مذاق شریعت، ضرورت فقیه و قاعده عقلی قدر متیقن، دلیل دیگری دارد؟

بنابراین، همان دلیلی که ولایت بر امور بایسته ای مانند سرپرستی اموال کودکان بی سرپرست و دیوانگان و ... را به فقیه ویژه ساخته است، ولایت بر امور اجتماعی و اداره جامعه را نیز به فقیه ویژه می سازد و در نتیجه، ولایت را تنها در حوزه اختیار فقیه در می آورد و مخصوص به وی می گرداند. در پاره ای از بحثهای پیشین یاد آور شدیم: شماری از فقیهان، دلیل منحصر بودن مقام قضاء را به فقیه دارای تمامی ویژگیهای بایسته و مجتهد مطلق (بنابر اعتبار اجتهاد مطلق) همین قاعده عقلی قدر متیقن می دانند.

۴. از عبارت آقای اراکی استفاده می شود: این روش تفکر و طرز نگرش ناشی از رویدادها و بود و هست خارجی است، ایشان همانند شماری دیگر از فقیهان، گویا شوکت و قدرت اجتماعی را برای فقیه قابل دسترسی نمی دیده اند و هر چند در اشکال اصل قاعده قدر متیقن را برای فقیه انکار می کند و آن را خلاف اطلاق دلیلها می داند، لکن در هنگام پاسخ گویی اشکال، مدعا را تجربی نمی رساند؛ زیرا می نویسد:

«... فاذا فرض قصور يد الحكام و عدم تمکنهم من الخروج عن عهدة هذا الامر و وجد فی غیرهم من له استطاعة و عده و عده يتمکن بها من الخروج عن عهدة ذلك فلا مانع من تعیین

هذا التكليف عليه . ۱۳۶۴

هرگاه فرض چنین باشد که دست حکام (فقیهان) از حکومت کوتاه باشد و نتوانند از عهده اداره حکومت برآیند و در میان غیر آنان، کسی پیدا شود که از قدرت و توانایی اداره جامعه برخوردار باشد، اشکال و بازدارنده‌ای نیست که مسؤلیت اداره حکومت بر عهده او باشد.

و این مطلب ایشان، امر خدشه‌ناپذیر و روشنی است؛ زیرا اعتقاد به ویژگی ولایت و اداره حکومت به فقیه در انگاره‌ای است که زمینه و توان انجام این مسؤلیت برای فقیه فراهم باشد و در انگاره نبود چنین زمینه و توانی موضوع بحث عوض می‌شود و مسأله ولایت مؤمنان عادل و مانند آن مطرح می‌شود.

۳. دیدگاه نظارت:

از شبهه‌های مطرح در مقوله ولایت مطلقه فقیه، نظریه نظارت فقیه به جای ولایت است. این دیدگاه، با اعتقاد به بایستگی تشکیل حکومت و اداره شؤون اجتماعی به حکم عقل، مذاق شریعت و ضرورت فقه، بر این باور است که: نقش فقیه در مجموعه نظام اسلامی نقش نظارتی است. فقیه، باید بر حسن اجرای امور و سیاست‌گذاری‌های کلان اجتماعی، نظارت داشته باشد تا از چارچوب معیارهای شرعی خارج نباشد و سرپرستان حکومت و اجراکنندگان، برخلاف آیینها و احکام شرعی عمل نکنند. و اما در حوزه اجرا و سیاست‌گذاری، فقیه حق دست‌یازی و دخالت ندارد. بنابراین، ولایت فقیه به معنای نظارت است، نه تصرف و دخالت.

جهت روشن‌گری دقیق این دیدگاه، نخست باید احتمالها و گمان‌بریه‌های آن مطرح شود. آیا هدف از نظارت، برداشتن اصل ولایت از فقیه و ثابت کردن آن برای غیر فقیه است؟ یا هدف، رد ویژه بودن ولایت در فقیه است: یعنی تشکیل

حکومت و اداره امور اجتماعی و اجرای احکام الهی، به عنوان واجب کفایی مطرح است و نباید آن را به بوتۀ فراموشی سپرد و از کنار آن گذشت و انجام این مهم همان گونه که از سوی فقیه ممکن است، از سوی غیر فقیه نیز ممکن است. و یا آن که هدف جداسازی حوزه مسؤولیت فقیه از قلمروکاری حاکمان و مجریان است؟

یعنی وظیفه فقیه، تنها بیان احکام، راهنمایی و ارشاد، دست بالا، انتقاد به عملکرد دست اندرکاران اجرایی و حکومتی است و اما در دایرۀ امور حکومتی و سیاستگذاری و اجرا، حق دخالت ندارد. اگر هدف انگارۀ نخست است؛ یعنی برداشتن ولایت از فقیه و گذاشتن آن به عهدۀ غیر فقیه، بسیار روشن است که این احتمال، برتری دادن چیزی است که برتری ندارد (ترجیح بلامرجح) بلکه برتری دادن چیزی که برتری ندارد، بر چیزی که برتری دارد؟ زیرا هیچ کس ادعا نکرده و اگر هدف انگارۀ دوم است؛ یعنی ردّ ویژه بودن ولایت در فقیه و اعتقاد به یکسان بودن فقیه و غیر فقیه در سرپرستی حکومت، پاسخ این شبهه در نقد دیدگاه: ویژه نبودن ولایت فقیه، به شرح بیان و ثابت شد که برابر اصل اولی ولایت نداشتن کسی بر کسی از یک سو و قاعده عقلی قدر متیقن از سوی دیگر، عبارت است از منحصر بودن ولایت مطلقه به فقیه.

و اگر هدف انگارۀ سوم است؛ یعنی فقیه ولایت دارد؛ اما حق پایی شدن و دست به کار شدن را در حوزه اجراء ندارد و تنها نظارت و کنترل می کند. در اینجا، این پرسش پیش می آید: اگر فقیه ارشاد و راهنمایی کرد و در جاهایی به خرده گیری و انتقاد پرداخت و لکن هیأت حاکمه، به راهنماییها، خرده گیریها و یادآوریهای وی، توجهی نکرد و ترتیب اثر نداد، آیا فقیه به رسالت و وظیفه خود عمل کرده است و دیگر رسالت و وظیفه ای ندارد، یا آن که در صورت نافرمانی کارگزاران و ننگ نداشتن معیارهای شرعی و قانونی، فقیه وظیفه دارد دست به کار شود و برابر معیارها و ترازها به برکناری خودسران و



نافرمانان و اگر بایسته بود، به برچیدن نهاد و یا سازمانهای نافرمان و کژراهه رونده، دست یازد و نیروی شایسته دیگری را جایگزین و سازماندهی جدیدی را سامان دهد.

انکاره نخست، به معنای تن دادن به پیامدهای ناگوار فراوانی چون: رواج ظلم، بی عدالتی، حق کشی و سرانجام ناامنی اجتماعی و هرج و مرج است که با هدف ناسازگاری دارد.

و انکاره دوم، پایبندی به ولایت فقیه است؛ زیرا معنای ولایت فقیه آن نیست که شخص فقیه ناگزیر باید به گونه مستقیم و بی میانجی اداره همه امور را بر عهده گیرد. ولایت به این معنی، نه لازم است و نه ممکن. فقیه برابر موضوع شناسی و شناخت مصلحت و بازشناسی مصلحت اهم از مهم، هر جا صلاح دید خود سرپرستی را بر عهده می گیرد و هر جا مصلحت دید، اداره امور را به دیگران وامی گذارد، با حفظ حق نظارت. مشروعیت هر مدیریت و نهاد اجتماعی و سیاسی در جامعه اسلامی بازگشت به ولایت فقیه می کند. و اگر در سخنان امام خمینی و مسأله نظارت فقیه مطرح شده است، به معنای رد ولایت فقیه و حق نداشتن دخالت در امور اجرایی و ... نیست، همان گونه که شماری پنداشته اند.

آنان نظارت را از شوون ولایت می دانند. بنابراین، دیدگاه نظارت فقیه، به معنایی که بیان شد، رویارو و ناسازگار با نظریه ولایت فقیه نیست. در هر حال، ثابت کردن ولایت فقیه و پایبندی به آن و تفسیر آن به نظارت و هر گونه دست یازی و دخالت، انکار ولایت فقیه است. با پیامدهای غیر درخور پذیرش. باور به نظارت در هنگامهایی و در حال و روز و پذیرش دخالت در صورت بایسته بودن، همان پذیرش ولایت است. در نتیجه، دیدگاه نظارت حقیه، بنا به تفسیر خاصی که بعضی از آن اراده می کنند، هیچ پایه و مبنای علمی درخور پذیرشی ندارد.

۴. محدود بودن تواناییهای فقیه:

از شکالهایی که به ولایت مطلقه فقیه گرفته شده، آن است که: حکومت و اداره جامعه با میدان بسیار گسترده و بازی که دارد جز با برخورداری از تواناییها و فن آوریهای بسیار، در زاویه های گوناگون اجتماعی، نه پیاده شدنی است و نه درخور دسترسی.

اداره امور فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی تسلیحاتی، بهداشتی درمانی، شناسائی عوامل بازدارنده مانند: فقر، بی کاری، گرانی، هرج و مرج و... و مبارزه برنده و همه سویه با آن، نیازمند نیروهای کارآمد و فن آور است.

سازماندهی شرکتها، سازمانها، نهادها، صنایع و مهار تورم، کنترل واردات و صادرات، پیوندها و گسستهای بین المللی در زمینه های گوناگون: سیاسی، فرهنگی، تجاری و صدها پدیده مهم اجتماعی دیگر، تنها بازداشتن دانشها و تجربه های ویژه و فن آوریهای بالای انسانی، ممکن است.

روشن است که فقیه با همه فقاقت و آگاهیهای اسلامی و دینی، نمی تواند در همه رشته های یاد شده، دانش کافی و تجربه لازم را داشته باشد. آشنایی و اداره این گونه امور از عهده فقیه خارج است، بنابراین، چگونه می توان به ولایت مطلقه فقیه و رهبری اجتماعی او در همه عرصه ها پایبند شد؟

فقیه از آن جهت که فقیه است و دارای توانایی استنباط و آشنای با مبانی اسلام، در دایره تخصص خود اگر رأی و نظری داد حجت است؛ از این روی در حوزه فتوا و قضاء، ولایت از آن فقیه است و اما در دیگر زمینه ها، او تخصصی ندارد تا ولایت داشته باشد. ۱۳۷

از این روی شماری از صاحب نظران حکومت مؤمن کارآمد و انسان شایسته را مطرح و پیشنهاد کرده اند. به این دیدگاه، اشکالهای بسیاری وارد است، از جمله:

۱. باید توجه داشت فقیهی ولایت مطلقه دارد و می‌تواند رهبری جامعه را به عهده بگیرد که دارای همه ویژگیهای بایسته است. یعنی او افزون بر برخورداری از فقاہت و عدالت، دارای بینش دقیق سیاسی اجتماعی، آگاه به نیاز زمان و مکان، مدیر و مدبر و ... است. ادعا این است که با فرض وجود چنین فقیهی، ولایت و رهبری جامعه، تنها زبند و شایسته اوست و اما اگر چنین فقیهی وجود نداشته باشد و یا به هر دلیل زمینه حکمرانی و رهبری او فراهم نباشد، از آن جهت که تشکیل حکومت پرهیز ناپذیر است و باید کسی سرپرست آن شود، نوبت به عدول مؤمنان، یعنی دیدگاه مؤمن کارآمد می‌رسد. و این مطلبی است بی‌گفت و گو که در فقه مورد پذیرش قرار گرفته و حرف تازه‌ای نیست. ولکن باید دقت کرد که ولایت مؤمن کارآمد، با فرض نبود فقیه کامل و دارای ویژگیهای بایسته است.

و شاید این گونه شبهه‌ها، ناشی از بی‌دقتی در پیرامون مسأله باشد. در کلام شماری از شارحان مدقق مکاسب نیز، این اشتباه به چشم می‌خورد. و ولایت عدول مؤمنین، در عرض و ردیف ولایت فقیه پنداشته شده و از اصل اولی ولایت نداشتن کسی بر کسی غافل مانده‌اند. ۱۳۸

با توجه به اصل ولایت نداشتن کسی بر کسی، تنها کسی از این اصل خارج شده است که دلیل قطعی بر ولایت او قائم شده باشد. و تنها کسی که به حکم دلیل قطعی عقلی از باب قدر متیقن، از اصل ولایت نداشتن کسی بر کسی خارج شده، فقیه کامل و دارای ویژگیهای بایسته است. با وجود او، ولایت هیچ‌کس پذیرفته نیست، مگر با اجازه او.

۲. اگر مراد از شایستگی و مدیریت رهبری آن باشد که رهبر جامعه باید در همه رشته‌ها صاحب نظر و دارای مهارت‌های بالا باشد و حتی در مسائل اقتصادی، راه و برابری راهنمایی و رانندگی، مهندسی و شهرسازی، آب، برق، گاز، نفت، پتروشیمی، صنعت هواپیماسازی، تسلیحات و ... سخنی است به دور از خرد و از سر ناآگاهی و ناآشنایی به مسائل حکومتی.

روشن است که در هیچ جای دنیا چنین رهبری وجود ندارد و در هیچ نظام سیاسی، مهارت و فن آوری در همه رشته‌ها، از ویژگیهای رهبران به شمار نیامده است.

و رهبری مورد پیشنهاد این دیدگاه نیز، هیچ گاه نمی تواند در همه رشته‌ها، صاحب نظر و دارای تخصص باشد. آنچه شرط رهبری یک جامعه شمرده می شود، توانایی مدیریت و سازماندهی و اداره حکومت و جامعه است. در هیچ حکومتی و سیستم سیاسی در دنیا، مدیریت به مباشرت مستقیم اداره امور تفسیر نشده است.

مدیریت؛ یعنی توانایی اداره، آشنای به مسائل، دانش تحلیل دقیق مسائل سیاسی، آگاه به نیازهای زمان، آشنایی با آفتها و خطرهای راه رویاری با آنها، دشمن شناسی، برخوردار از بینش بالای سیاسی، اجتماعی و حکومتی. توانایی سازماندهی، بسیج نیروها، به کارگیری انسانهای خلاق و... رهبری برخوردار از مدیریت و توانهای لازم، می تواند دستگاههای اداری، سیاسی، قضایی، قانونی و اجرائی را با روشهای سنجیده به نیروهای شایسته و کارآمد و با تجربه و دانش، واگذارد و خود نیز با اشراف و نظارت دقیق مستقیم و یا غیر مستقیم، همه چیز را به بهترین وجه، زیر کنترل داشته باشد. در صورت لزوم و صلاح دید، با استناد از شور با کارشناسان سازمانی را براندازد و نیروی را از کار برکنار کند، سازمانهای جدیدی را پی بریزد و در هدایت و رهبری جامعه از نیروهای میلیونی مردمی بهنگام نیاز، استفاده کند و...

بی گمان، فقیه می تواند از چنین مدیریتی برخوردار باشد و فرض مسأله و موضوع بحث در ولایت مطلقه فقیه چنین فردی است.

خلاصه سخن

دیرینگی و دراز پیشنگی ولایت فقیه و در جاهایی ریشه دار بودن ولایت مطلقه

فقیه، از لابه لای کتابها و متنهای کهن و دیرین سال فقهی شیعه به دست می آید. بحث و گفت و گو درباره نیابت عامه و ولایت مطلقه فقیه دارای تمامی ویژگیها، در عصر غیبت و برخوردارگی او از همه وظیفه ها و اختیارهایی که پیامبر و امام (ع) در رهبری دینی و سیاسی جامعه از آنها برخوردارند، از گزاره هایی است که همواره در فقه مطرح بوده و لکن این مسأله مهم و حیاتی در طول تاریخ دو نقطه عطف بزرگ دارد:

نخست در سالهای پایانی سلطنت قاجاریان که به دست فقیه توانا، ملااحمد فاضل نراقی به عنوان یک بحث مستقل علمی و فقهی، مورد بررسی و تحقیق قرار گرفت و او در عائده ۵۴ از کتاب ارزشمند عوائد، ولایت مطلقه فقیه را به گونه روشن و با تکیه بر دلیلهای ویژه، استوار کرد و پس از ایشان، بحث و بررسیها به موافقت و مخالفت مسأله، روز به روز، او به فزونی گذاشت، شیخ انصاری، شاید نخستین کسی باشد که درباره دلیلهای روایتی ولایت مطلقه فقیه القای شک کرده است.

و بار دیگر در این روزگار است که اصل ولایت مطلقه فقیه، به همت والا و پشتکار ستودنی حضرت امام خمینی افزون بر استوار ساختن مبانی علمی و فقهی آن، به عنوان یک نظام سیاسی و اجتماعی نهادینه شد و به طور عملی و رسمی مدیریت سیاسی جامعه را به دست گرفت.

در مسأله ولایت مطلقه فقیه، دو دیدگاه مهم وجود دارد: پذیرفتن و نپذیرفتن.

۱. گروهی که آن را پذیرفته اند، برای استوار سازی مبانی علمی آن از راه و روشهای گوناگونی بهره برده اند که مهم ترین و اساسی ترین آنها عبارت است از: روایات، اجماع، حسبه و دلیل عقل. به نظر ما، مهم ترین دلیل برای ولایت مطلقه فقیه، همان روش عقلی است که به چندین گونه در خور بیان است: دلیل اقتضاء دلیل حسبه و روش عقلانی.

۲. گروهی که آن را نپذیرفته اند، مهم ترین تلاش آنان، سست کردن

پایه های دلیلهایی است که بر ولایت مطلقه اقامه شده و از این راه و با استفاده از اصل ولایت نداشتن کسی بر کسی، ولایت مطلقه را رد کرده اند.

ولکن در مقاله ثابت شد که نظر مخالفان بیش تر، به دلیل روایی مسأله است و درباره روشهای دیگر، بویژه عقل، بحث نکرده اند، تا نظر به پذیرش در رد آن بدهند و شیخ انصاری، که نظر مخالف دارد، نظر به روایات دارد، آن هم به عنوان یک نظریه اجتهادی که می نویسد: ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه از راه روایات مورد نظر، دشوار است. و این مقدار از بحث، هیچ گونه دلالتی بر انکار اصل ولایت مطلقه ندارد؛ زیرا ممکن است فقیهی دلالت همین روایات را بر حسب اجتهاد خود تمام بداند و یا از راههای دیگری برای ثابت کردن مسأله استدلال کند، همان گونه که امام خمینی، نخست به عقل، با مقدماتی که مطرح شد، استدلال می جوید و آن گاه به راههای دیگر می پردازد.

گروهی از کسانی که در روزگار ما به مخالفت با مسأله برخاسته اند هیچ دلیل درخور پذیرشی بر رد آن اقامه نکرده اند. تنها یک سلسله شک و شبهه هایی در افکنده اند که هیچ کدام در رد اصل ولایت مطلقه کاربردی ندارند، بلکه بیش تر بازگشت به منحصر نبودن آن در فقیه دارند که این شبهه ها مطرح و نقد شدند.

باری به نظر ما، اگر فقیه کامل و دارای تمامی ویژگیها وجود داشته باشد، ولایت مطلقه ویژه اوست.

وجود حکومت در عصر غیبت و بایستگی اداره امور اجتماعی برابر معیارها و ترازهای اسلامی و با توجه به اصل پذیرفته شده عقلی و شرعی: ولایت نداشتن کسی بر کسی به حکم عقل قطعی این مسأله یک مسأله روشن و بی گفتم و گوا اسلامی و شرعی است و چنانکه از نوشته های امام استفاده می شود، مسأله ولایت فقیه، با توجه به اطراف و مقدمات آن، یک مقوله انکار ناپذیر است.

پی نوشتها:

۱. «المقتعه»، شیخ مفید، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین قم.
۲. همان/۸۱۱.
۳. همان/۶۷۵-۶۷۶.
۴. همان/۲۵۲.
۵. همان.
۶. «جواهر الکلام»، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۱۵/۴۲۱-۴۲۲، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۷. «شرح اللمعة الدمشقية»، شهید ثانی، ج ۱/۱۷۳، با حواشی بسیار.
۸. «النهاية فی مجرد الفقه والفتاوی»، شیخ طوسی/۳۰۱، دارالکتاب العربی، بیروت.
۹. «شرح جمل العلم والعمل»، قاضی ابن برآج، مقدمه و تصحیح مدیر کاظم نشانه چی/۲۷۰، انتشارات دانشگاه مشهد.
۱۰. «المراسم فی الفقه الامامی»، سلار/۲۶۱، منشورات الحرمین.
۱۱. «الوسيلة الى نيل الفضيلة»، ابن حمزه/۲۰۹، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۲. «رسائل المحقق کرکی» ج ۱/۱۴۲، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۳. «مجمع الفائدة والبرهان»، محقق اردبیلی، ج ۱۲/۱۸.
۱۴. «کشف الغطاء عن وجه مبهمات شریعة الغراء»، شیخ جعفر کاشف الغطاء/۳۹۴، ۴۱۹-۴۲۰، انتشارات اسلامی، قم.
۱۵. «جواهر الکلام»، ج ۱۵/۴۲۵ و دیگر جلدها که در پاورقی شماره ۲۳ یادآوری شده است.
۱۶. «عوائد الایام»، ملا احمد فاضل نراقی، عائدة ۵۴/۵۲۹، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۱۷. «المکاسب»، شیخ مرتضی انصاری/۱۵۳، چاپ تبریز.
۱۸. «الخراجیات» در بردارنده رساله های: محقق کرکی، اردبیلی، قطیفی و شیبانی، انتشارات اسلامی، قم.
۱۹. «رسائل» محقق کرکی، ج ۱/۱۴۲.
۲۰. «کشف الغطاء»/۳۹۲.

۲۱. «عوائد الایام»/۵۲۹.
۲۲. «العناوین»، سید میر عبدالفتاح حسینی مراغی، ج ۲/۵۶۲، عنوان ۷۴، انتشارات اسلامی، قم.
۲۳. «جواهر الکلام»، ج ۱۶/۱۸۰، ۱۷۸، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۹۴، ۴۲۰، ج ۳۳۴/۲۲، ج ۳۲/۲۹۵-۲۹۱، ج ۳۳/۳۱۵-۳۱۶، ج ۳۹/۲۶۲-۲۶۳، ج ۱۵/۴۲۵؛ ج ۲۱/۱۲۷، ۳۹۴-۳۹۷؛ ج ۴۰/۴۸-۶۲.
۲۴. «المکاسب» شیخ انصاری/۱۵۳.
۲۵. «بلغة الفقیه»، سید محمد آل بحر العلوم، ج ۳/۲۲۱.
۲۶. حاشیه بر مکاسب آخوند خراسانی/۹۲، وزارت ارشاد؛ «منیة الطالب»، تقریرات درسی میرزای نائینی، گردآورده شیخ موسی خوانساری، ج ۱/۳۲۵؛ «المکاسب والبیع»، تقریرات درسی میرزای نائینی، گردآورده شیخ محمد تقی آملی، ج ۲/۳۳۲، انتشارات اسلامی؛ «فقه الامامیه»، محمد رشتی؛ حاشیه شیخ محمد حسین اصفهانی، ج ۱/۲۱۲.
۲۷. «کشف الاسرار»، امام خمینی/۱۸۶، ۲۲۳، ۲۳۲.
۲۸. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۵۹.
۲۹. «المکاسب»، شیخ انصاری/۱۵۳؛ «کشف الغطاء»/۳۷؛ «الرسائل»، امام خمینی، رساله اجتهاد و تقلید، ج ۲/۱۰۰-۱۰۱.
۳۰. «فرائد الاصول»، شیخ انصاری، حجیت ظن/۴۹، انتشارات اسلامی.
۳۱. «المکاسب»، شیخ انصاری/۱۵۳؛ «الرسائل»، امام خمینی، رساله الاجتهاد والتقلید، ج ۲/۱۰۰؛ ج ۱/۱۰۵؛ «اسلام و مقتضیات زمان»، شهید مطهری، ج ۱/۹۵؛ «امامت ورهبری»، شهید مطهری/۴۷.
۳۲. «المکاسب»، شیخ انصاری/۱۵۳.
۳۳. سوره «احزاب»، آیه ۶.
۳۴. همان، آیه ۳۶.
۳۵. سوره «نور»، آیه ۶۳.
۳۶. سوره «نساء»، آیه ۵۹.
۳۷. سوره «مائده»، آیه ۵۵.

۳۸. «وسائل الشیعه»، شیخ حر عاملی، ج ۱۷/۵۵۱، باب ۳، ج ۱۴، از ابواب ولاء ضمان جریره، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۹. «الغدیر» علامه شیخ حسین امینی، ج ۱/۱۴، ۱۵۸، بیروت.
۴۰. «وسائل الشیعه»، ج ۱۸.
۴۱. «المکاسب»، شیخ انصاری/۱۵۳.
۴۲. همان.
۴۳. همان.
۴۴. «الرسائل»، امام خمینی، ج ۲/۹۴-۹۹.
۴۵. مجله «فقه» شماره ۱، مقاله ولایت فقیه از دیدگاه شیخ انصاری/۲۶، ۳۳؛ مجله «حوزه»، شماره ۸۵-۸۶/۲۲.
۴۶. آقای خوئی در تکملة المنهاج و نیز در تنقیح، پس از مناقشه در دلیلهای لفظی قضاء، آن را از باب قدر متیقن ثابت کرده است. محقق اردبیلی در مجمع الفائدة، از باب اجماع، بحث را تمام کرده است.
۴۷. «تنقیح العروة الوثقی»، تقریرات درسی آقای خوئی، گردآورده میرزا علی آقا غروی تبریزی، ج ۱/۴۲۳.
۴۸. «التعلیق علی المکاسب»، سید عبدالحسین لاری، ج ۴/۱۵۴.
۴۹. «نهج البلاغه»، صبحی صالح، خ ۲/۴۷.
۵۰. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۸۸.
۵۱. همان/۴۸۹.
۵۲. همان/۴۹۷.
۵۳. «المکاسب»، شیخ انصاری/۱۵۴-۱۵۵.
۵۴. «التنقیح»، ج ۱/۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۵؛ «مستند العروة الوثقی»، ج ۲/۸۸، ۹۷.
۵۵. «عوائد الايام»، نراقی/۵۳۱.
۵۶. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۵۹.
۵۷. «عوائد الايام»/۵۳۸.
۵۸. همان/۵۳۷.

۵۹. «جواهر الکلام»، ج.
۶۰. «التعلیقه علی المکاسب»، سید لاری، ج ۴/۱۴۲.
۶۱. «المکاسب والبیع»، تقریرات درسی میرزای نائینی، گردآورده شیخ محمد تقی آملی، ج ۲/۳۳۶، ۳۳۹.
۶۲. «کتاب الزکاة»، شیخ انصاری، چاپ شده در «تراث الشیخ الاعظم»، ج ۳۵۶/۱۰، کنگره شیخ انصاری.
۶۳. «مستمک العروة الوثقی»، سید محسن حکیم، ج ۹/۳۱۵.
۶۴. میرزا حبیب الله رشتی، شاگرد برجسته شیخ انصاری، در کتاب القضاء/۴۸-۴۹، به روشنی بیان می کند:
- «استاد دلیل‌های ولایت فقیه؛ یعنی روایات را مورد اشکال قرار داده است. بنابراین، اگر شیخ انصاری از این نظر برگشته بود، برابر قاعده بایستی شاگرد او، محقق رشتی، آگاه می بود و به آن اشاره می کرد؛ زیرا فرض این است که جناب رشتی، این مطلب را پس از رحلت استادش، نگاشته است. بنابراین، شیخ به مذاق مشهور سخن گفته و عقیده فقهی او به شمار نمی آید. این که فقیهی مطلبی را بیان می کند و تنها جنبه ایراد دارد، نه اعتقاد، امر رایجی است. در مثل این ادریس در موارد بسیاری از سرائر، مطالبی به شیخ نسبت می دهد و می نویسد: «فقد ذکره ایراداً لا اعتقاداً.»
۶۵. «تنقیح»، ج ۱/۴۱۸-۴۲۰.
۶۶. «مستند العروة الوثقی»، ج ۸۸۱-۹۱.
۶۷. «تنقیح»، ج ۱/۴۲۰-۴۲۴.
۶۸. همان، ۳۵۳-۳۵۶.
۶۹. ر. ک: حاشیه آخوند، محقق اصفهانی و ایروانی بر مکاسب؛ «نهج الفقاهه»، حکیم/۳۰۲.
۷۰. «مجمع الفائدة والبرهان»، ج ۱۲/۱۸.
۷۱. «الرسائل» امام خمینی، رساله الاجتهاد والتقلید، ج ۲/۱۰۴.
۷۲. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۶۷.
۷۳. «المکاسب» شیخ انصاری/۱۵۴.

۷۴. همان.
۷۵. «کفایة الاصول»، آخوند خراسانی، ج ۲/۹۴-۹۵.
۷۶. «مجمع الفائدة والبرهان»، ج ۱۲/۲۸.
۷۷. «رسائل المحقق الکرکی»، ج ۱/۱۴۲.
۷۸. «عوائد الايام»، ۵۳۶.
۷۹. «العناوين»، ج ۲/۵۶۳، عنوان ۷۴.
۸۰. «جواهر الکلام»، ج ۱۶/۳۶۰.
۸۱. حاشیه محقق اصفهانی بر مکاسب، ج ۱/۲۱۲.
۸۲. «جواهر الکلام»، ج ۱۶/۱۸۰.
۸۳. «المکاسب»، شیخ انصاری/۱۵۵؛ «عناوين»، ج ۲/۵۶۳. ملای دربندی در خزائن، در بحث ولایت فقیه درباره این اجماع می نویسد: این اجماع علی القاعده است، نه علی الحکم.
۸۴. «تنقیح»، ج ۱/. ایشان از عبارت آقای حکیم چنین برداشتی را کرده و سپس به آن اشکال وارد ساخته است.
۸۵. «مستمسک العروة الوثقی»، ج ۸/۴۶۰.
۸۶. «المکاسب والبیع»، تقریرات درسی میرزای نائینی، گردآورده محمد تقی آملی، ج ۲/۳۳۴-۳۳۵.
۸۷. «تنقیح»، ج ۱/۴۲۱.
۸۸. «مستند العروة الوثقی»، تقریرات درسی آقای خوئی، گردآورده شیخ مرتضی بروجردی، ج ۲/۸۸.
۸۹. «تنقیح»، ج ۱/۴۲۲.
۹۰. «مستمسک العروة الوثقی»، ج ۹/۳۱۵.
۹۱. ر. ک: «ولایت فقیه»، شیخ محمد هادی معرفت که باورمندان به مقام قضاء را برای فقیه، جزء باورمندان به ولایت قلمداد کرده و بر این اساس قول به ولایت فقیه را به مشهور نسبت داده است و نیز ر. ک: «مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی امام»، ج ۷/۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸ و

۹۲. «معجم مقایس اللغة»، ابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا، ج ۲/۶۰، ماده حسب.
۹۳. «مفردات» راغب اصفهانی، ماده حسب.
۹۴. در این دو کتاب، چنین آمده: «الحسبة على الحمامات، الحسبه على الجنازین و...»
۹۵. «عوائد الایام»/ ۳۶۵، عائدة ۵۴.
۹۶. «مکاسب» شیخ انصاری/ ۱۵۴.
۹۷. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۹۷.
۹۸. «مفاتیح الشرایع»، ملامحسن فیض کاشانی، ج ۲/۵۰.
۹۹. «ده گفتار»، شهید مطهری، بحث امر به معروف و نهی از منکر؛ «معالم الغربه»، ابن اخوة، مقدمه، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم.
۱۰۰. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۹۷.
۱۰۱. «تنبيه الامه و تنزيه الملة»، میرزای نائینی، با پاورقی آقای طالقانی.
۱۰۲. «ارشاد الطالب فی التعليق علی المکاسب»، شیخ جواد تبریزی، ج ۳/۳۶.
۱۰۳. «ده گفتار»، شهید مطهری، مقاله اصل اجتهاد در اسلام/ ۱۰۱.
۱۰۴. «نظام حقوق زن در اسلام»، شهید مطهری/ ۱۰۴؛ «اسلام و مقتضیات زمان»، شهید مطهری، ج ۲/۲۶، ۲۸، ۳۸، ۸۶، ۹۰، ۹۱.
۱۰۵. «مستند العروة الوثقی»، کتاب الصوم، ج ۲/۸۸.
۱۰۶. همان/ ۹۱؛ «تنقیح»، ج ۱/۳۸۸-۳۸۹.
۱۰۷. «مبانی تکملة المنهاج»، ج ۱/۲۲۴.
۱۰۸. همان/ ۲۲۵-۲۲۶.
۱۰۹. همان/ ۲۲۷.
۱۱۰. «منهاج الصالحین»، ج ۱/۳۶۳، ۳۶۵-۳۶۶.
۱۱۱. «اصول فقه»، مظفر، ج ۲/۲۵۹.
۱۱۲. «ده گفتار»، ۱۰۱؛ «اسلام و مقتضیات زمان»، ج ۲/۲۶.
۱۱۳. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۵۹.
۱۱۴. «ولایت فقیه»، امام خمینی، مؤسسه نشر آثار.

۱۱۵. «ارشاد الطالب، ج ۳/۳۵.
۱۱۶. همان، ج ۳/۳۶.
۱۱۷. «کتاب البیع»، امام، ج ۲/۴۵۹، ۴۶۰.
۱۱۸. «الرسائل»، امام خمینی، رساله ج ۲/۹۴، رساله اجتهاد و التقليد.
۱۱۹. همان/۱۰۰.
۱۲۰. «ولایت فقیه»، امام خمینی/۱۸؛ «کتاب البیع»، ج ۲/۴۶۱، «الرسائل»، امام خمینی، ج ۲/۱۰۱.
۱۲۱. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۶۱؛ «ولایت فقیه»/۲۰.
۱۲۲. «الرسائل»، امام خمینی، ج ۲/۱۰۰، رساله اجتهاد و التقليد.
۱۲۳. همان/۱۰۱.
۱۲۴. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۶۱.
۱۲۵. «ولایت فقیه»، «کتاب البیع»، ج ۲/۴۶۷.
۱۲۶. «مکاسب»، شیخ انصاری/۱۵۴.
۱۲۷. «الرسائل»، ج ۲/۱۰۱؛ «الاجتهاد و التقليد»، جوادی آملی/۱۶۱، نشر فرهنگی رجاء.
۱۲۸. «ولایت فقیه و رهبری»، جوادی آملی/۱۶۱.
۱۲۹. «الرسائل»، امام خمینی، ج ۲/۱۰۱-۱۰۶.
۱۳۰. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۸۸-۴۸۹؛ «ولایت فقیه»/۱۱۲.
۱۳۱. «احیاء العلوم» ابی حامد محمد غزالی، ج ۲/۲۷۷، دمشق.
۱۳۲. «مفاتیح الشرایع»، فیض کاشانی، ج ۲/۵۰.
۱۳۳. «المکاسب المحرمه»، محمد علی اراکی/۹۳.
۱۳۴. همان/۹۴.
۱۳۵. «کتاب البیع»، محمد علی اراکی، ج ۲/۱۷.
۱۳۶. «المکاسب المحرمه»، محمد علی اراکی/۹۴.
۱۳۷. حاشیه اصه پانی بر مکاسب، ج ۱/۲۱۲.
۱۳۸. «هدایة الطالب الی اسرار المکاسب»، شهیدی/۳۳۰.